

بهمین ترتیب غبار درنقل بعضی ارقام و بیان وقایع تحریفات کرده و وقایع رامعکوس بیان نموده، مثلاً وی مینویسد: «مردم در همین جا (بالاحصار) سفارتخانه انگلیس را آتش زده و هفتصد انگلیسی را کشته بودند». (۱۲). این «هفتصد تن انگلیس» غبار درواقع بشمول لویی کوگناری (معروف به کیوناری)، چارتن انگلیس و ۷۵ تن محافظ های پیاده و سوار هندوستانی شان بودند. (۱۳). تعجب درینست که غبار بحیث یک مورخ چطور یقین کرده است که بتعداد هفت صد انگلیس دربالاحصار کابل جا بجا شده بودند؟! و افغانها تمام آنها را در تاریخ سوم سپتمبر ۱۸۷۹ در ظرف چند ساعت منهدم نمودند؟!

بهمین ترتیب غبار در مورد قیام پشتونهای سرحد آزاد برضد حکومت هند برتانوی از مولف انگلیس بنام سرفریزر تایتلر بغلط نقل قول نموده و گفتار او را که در متن اصلی اش در دو صفحه نشر شده، باین ترتیب در کتاب خود آورده است:

«وقتی که در سالهای ۱۹۳۱-۳۰ مبارزات مسلح سرخپوشان وافریدیه، و در سال ۱۹۳۳ مبارزات مسلح مهندیه ضد دولت انگلیس بعمل آمد، و هیئت های قبایلی بغرض استمداد و استعانت بکابل آمدند، همه گی از طرف سلطنت افغانستان بدون نتیجه مراجعت داده شدند، همچنین وقتی که تجاوز بیرحم برتانیه بر آزادی قبایل افغانی صورت میگرفت، و آنها در تمام مناطق سرحدی پریشان و متلاشا میگرددند، هیچکدام آنان از طرف دولت افغانستان بغرض قیام مسلح ضد برتانیه، کمک و تشویق نمی شدند.... سیاست نادر شاه در مورد قبایل آزاد سرحد، طرف تنفر قبایلی ها قرار گرفت، و لهذا در سال ۱۹۳۳ خط دیورند را علی الرغم ممانعت برتانیه عبور کرده و متون خوست را محاصره کردند». (۱۴). غبار صفحه کتاب متذکره را هم ذکر نکرده، ولی فریزر تایتلر موضوع فوق را خودش باین الفاظ ذکر نموده است: «خود نادر شاه در ۱۹۲۹ کشف نمود که برای یک زعیم افغان چقدر آسان است که وزیر و مسعود را با دادن وعده چور علی الرغم تمام اختارهای حکومت هند برتانوی بخود جلب نماید. بهمین ترتیب در ۱۹۳۳ وقتی که ذهنیت قبایل برضد همین شاه سخت تحریک شده بود، همین مردم بوالهوس قبایلی با وجود کوششات حکومت هند از خط دیورند گذشتند و متون را که مرکز ولایت خوست بود، در محاصره گرفتند». (۱۵).

تایتلر در صفحه دیگر متن کتاب خود چنین میگوید: «سیاست پیشروی تا ۱۹۲۹ باوج خود رسیده بود و حملات بر سرحدات وزیرستان در عمل ختم شده بود. ولی موج پیروزی در حال فنا بود. بسال دیگر سرخپوشان ایالت سرحدی... مردهایی همیش نارام سرحد را بعمل تحریک کردند. قیامی در وزیرستان نشان داد که کنترول ما (حکومت هند برتانوی) چقدر ضعیف است و قشله های نظامی ما در وقت ناآرامی تا کدام اندازه ساکت میباشد. برای چند هفته کنترول کنندگان در محاصره گیر شدند و تمام حرکات در طول سرکها بکلی متوقف شد. در شمال افریدی ها بالای مناطق تحت اداره یورش نمودند و پشاور را بصورت جدی تهدید کردند». اکنون هموطنان ملتفت میشوند که بین نوشته اصلی فریزر تایتلر و نقل قول غبار تفاوت بسیار زیاد است. همین تفاوت کفایت میکند که این اثر غبار بحیث یک اثر تاریخ کم اعتبار خوانده شود. درینمورد گفتنی ها زیاد است.

غبار، محمد گل خان مومند، عبدالمجید خان زابلی، میرزا محمد شاه خان رئیس ضبط احوالات، الله نواز خان و شاه جی را «ملیونر های بزرگ» می شمارد و میگوید که: «هیچکدام آنها بجاه و مال جدیدی احتیاج نداشتند... زیرا هر یک ملیونر های بزرگ شده بودند». (۱۷). در مورد محمد گل خان مومند، این را هم میگوید که «عبدالله خان شاه جی هندی و محمد گل خان مومند و میرزا محمد شاه خان در کابل بودند و فرصت تفریح در ممالک خارجه نیافتند». (۱۸). این نوشته های غبار درباره محمد گل خان مومند حقیقت ندارد. مومند بعد از ۱۱ سال خدمت در ۱۹۴۰ بحیث وزیر دولت از کار فعال گوشه گیر شد و در سنه ۱۹۶۴ بعمر ۸۰ سالگی وفات نمود. او بعد از گوشه گیر شدن ۲۴ سال در پیش روی داشت که اگر میخواست، میتواندست بخارج سفر و تفریح کند. اما او شخص تفریح نبود. (۱۸).

(۱۲) میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۹۰.

(۱۳) م. حسن کاکر، افغانستان، مطالعه انکشافات سیاسی داخلی، نشریه شخصی، چاپ لاهور، مطبعه عرفان، ۱۹۷۱، ص ۱۲.

(۱۴) میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۸۹.

(۱۵) و (۱۶) فریزی تایتلر، افغانستان، مطالعه انکشافات سیاسی در آسیای جنوبی و مرکزی، چاپ سوم، نشریه پوهنتون اکسفورد، نیویارک ۱۹۶۷، صص ۲۶۵، ۲۶۷.

(۱۷) و (۱۸) غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، صص ۲۱۲، ۲۱۳ و ۸۱.

این نوشته غبار هم صحت ندارد که میگوید محمد گلخان بعد از استعفی سردار محمد هاشم خان از مقام صدارت در سنه ۱۹۴۶ از کار گوشه گیر شد. طوریکه در بالا گفتم محمد گل خان مومند (۶) شش سال پیشتر از استعفی محمد هاشم خان بسبب نا رضایتی از اوضاع وطن گوشه گیر شده بود و در صدد آن برآمد که نظام شاهي را سقوط دهد، ولی از عزم خود بخاطری منصرف شد تا نشود بسبب این اقدام افغانستان در شرایط جنگ جهانی صدمه ببیند.

محمد گل خان مومند را در جمله اشخاص غیر متقی و سرمایه داران شمردن، مثلیکه غبار چنین کرده است، نشان میدهد که غبار میخواهد خدمتگاران وطن و اشخاص متقی را بدنام نماید. مومند از اشخاص فوق پوره تفاوت داشت. موصوف بحیث وزیر داخله که در عین حال رئیس تنظیمی یکتعداد ولایات هم بود، در حالیکه وطن در گرداب باصطلاح پادشاه گردشی فرورفته بود، امنیت را تأمین نمود و با این خدمت خود شرایط زندگی عادی را، در جمله بسا چیزهای دیگر، بهموطنان خود، آن هموطنانیکه غبار بنام آنها سالها مبارزه نموده است، مهیا نمود. محمد گلخان مومند را ملیونر شمردن، مثلیکه غبار شمرده است، چنین معنی میدهد که موصوف در دوره تصدی امور دولتی اختلاص یا تجارت نموده و یا از مردم رشوت ستانده و گویا زندگی ملوث داشته است، در حالیکه محمد گلخان مومند از جمله متقی ترین شخصیتهای کشور بود. موصوف نه صاحب سرمایه و نه حتی صاحب خانه بود، با وجودیکه با سانی میتوانست صاحب هردو گردد، زیرا که در اجرای امور از اختیارات نزدیک به نامحدود برخوردار بود. برعکس موصوف زندگی ساده و با تقوا را اختیار کرد و از برکت آن و هم بسبب خدمات ملی و اجتماعی خود خودش را بلحاظ اخلاقی صاحب قدرت بزرگی ساخته بود. از برکت تمام اینها بود که با جرئت زیاد وظایف را اجرا مینمود، تا حدیکه پروای سران خاندان حکمران را هم نمی نمود، تنها بخداوند (ج)، مردم خود و وجدان خود پایبندی داشت. موصوف در عین حال بنام «پشتو سیند» قاموس تالیف کرد و برای غنی ساختن و رسمی قرار دادن زبان پشتو حرکتی را آغاز نمود. از گوشه گیری بعد، بمثل یک فرد عادی مگر با نهایت وقار و حیثیت، زمستانها را در کنر و تابستانها را در کابل میگذراند. موصوف در کابل در خانه کرایه گلین در کلای نو آباد دهمزنگ میزیست و شخص من چندین مرتبه او را در آنجا دیده ام. برایمن معلوم نیست که در افغانستان معاصر شخص دیگری بمثل محمد گل مومند با داشتن اختیارات نزدیک به نامحدود وظایف خود را اینطور صادقانه اجرا کرده باشد و سرانجام در خانه کرائی گلین وفات نموده باشد! این واقعیتها در کابل بهمگان معلوم بود. با احتمال غالب که غبار هم از آن باخبر بود. ولی اگر برایش معلوم نبود و بفکرش محمد گل خان مومند «ملیونر بزرگ بود»، باید گفتار خود را با شواهد مستند میساخت. اما اینکار برای او ناممکن بود، ولی باز هم غبار او را «ملیونر بزرگ» خوانده است. از قرائن بر می آید که غبار این تهمت راقصدي و بحیث یک مبارز مارکسیستی بر مومند بسته است.

قبلا گفتم که غبار در اثر آخرین خودرنگ مارکسیستی دارد، چونکه اثر آخرین خود را بیشتر از روی جهانبینی مارکسیزم انشا نموده است. موصوف در این اثر نه تنها خاندان حکمران، بلکه تمام آن افراد و دسته ها را کوبیده است که غبار و دیگر مارکسیست ها بنام «طبقه حاکمه» یاد میکنند. وقایع این اثر خود را هم از روی جهانبینی مارکسیزم تعبیر نموده است؛ بطور مثال باین الفاظ توجه فرمائید:

«... طبقات حاکمه طفیلی و مفتخوار برای حفظ خود در سر اینخوان یغما، بدون آنکه قراردادی امضاء کرده باشند، با همدیگر متحد بوده و برای استثمار توده های عظیم و بیگناه ملت، در خطوط متوازی آزادانه و شانه بشانه حرکت میکنند. اشراف زمامدار که نسب خود را بارباب انواع میرسانند، نقاب تزویر و عوامفریبی بر روی میزنند، دیگر اینها مسیح رعیتند و جامع العقول والمنقول. در مجامع نماز میخوانند و افتخار مینمایند اما چون بخلوت میروند صدکار دیگر میکنند. اینها هم ملاک هستند و هم تاجر و قاجاقبر سودخوار. ایشان با ملاک برادرند و با تجار دلال غمخوار، و ملانماها را هم بمنزلت پدر تعمیدی خود میشناسند. ملاکین بزرگ که در استثمار مردم شریک بلا فصل قوه حاکمه اند، ترقی اجتماعی مردم را مرادف زوال خود میدانند، چنانکه عده ی ملانماهای مرتجع نیز بیداری مردم را باعث کساد بازار خویش میشمارد. پس همه اینان بشکل دسته جمعی خواهان جهالت و نادانی و دشمن وحدت و قوت توده ها هستند.» (۱۹).

کدام شخص گفته خواهد توانست که این نوشته غبار از نوشته های حزبی و ایدیالوجیکی پرچمیها، خلقی ها، ماوئیست ها و توده ئی های ایران تفاوت دارد؟ کدام شخص گفته خواهد توانست که این نوشته غبار نوشته تاریخ است؟ آنقسم نوشته ای که یک مورخ براساس معیارها و میتود های معمول علم تاریخ انشا نموده باشد که قبلا بر آن بحث نمودم.

مشخص تر اینکه، غبار در وقت نوشتن این اثر خود تاریخ مملکت خود را از نظر انداخته است؛ دسته هائیرا که او یاد کرده است اکثر بین خود تصادمات کرده اند. آنها حتی در وقت تجاوزات خارجی هم تماماً با هم متحد نبودند. افراد هر دسته بین خود و دسته ها باهمدیگر تصادمات کرده اند، بخصوص افراد خاندان حکمران. درخاندان های حکمران جنگ ها بین برادران برسر قدرت اعلی عام بود، مثلیکه تصادمات بین اقوام منسوب به سپین گوند و تور گوند عام بود. جدی تر از همه تصادماتیست که سرکردگان اقوام و ملاها بحمایه مردم با حکومت کرده اند. تنها در دوره امیر عبدالرحمن خان بیشتر از چهل مرتبه از این نوع قیامها علیه طرز حکومت و مالیات های سنگین او صورت گرفته است. این قیام ها و تصادمات در قالب مارکسیزم افاده شده نمیتواند، جای تعجب است که مورخی چون غبار چنین کرده است.

اعمال غبار هم موقف مارکسیستی او راتائید میکند. غبار از کدام وقت نا معلوم بانور محمد تره کی، ببرک کارمل و دیگر مارکسیست ها در عین صف ایستاده بود تا آنکه روزی او ببرک کارمل را در منزل تره کی در محضر یک کمیته ۲۲ نفری برسر کدام موضوع سخت نکوهش کرد و بعد از آن بقول یک مشاهد (غبار نور نو گوند ته رانه غی.) (۲۰)

شاید بعد از همین واقعه بوده باشد که غبار باماوئیست ها یا شعله ئی ها گرم گرفت. بقول یک افغان قابل اعتماد، غبار در منزل خود به ماوئیست ها طور انفرادی و خصوصی مارکسیزم تدریس مینمود و این ماوئیست ها از طرف مقامات حزبی شان تعیین و بمنزل او فرستاده میشدند. انتروپولوجیست مایکل بری (Michael Barry) هم بتائید آن میگوید که «غبار استاد راهنمای قابل اعتماد حزب ماوئیست افغان بود.» (۲۱). مایکل بری در ۱۹۸۲ در دوره جهاد ملی بصورت مخفی به لوگر سفر کرده بود. کاش غبار زنده میبود که حکومت های مارکسیست ها و اثرات آنها در وطن خود میدید و حس میکرد، در آنوقت شاید باین نتیجه میرسید که مارکسیزم که بمانند افلاتونزم در الفاظ جالب معلوم میشود، در صورتیکه عملی گردد در زندگی واقعی سوته کراسی میزاید، آن نوع سوته کراسی که غبار در تمام عمر خود علیه آن مبارزه کرده بود.

سوال: اگر شما در امارت اسلامی مقام باصلاحیت میبودید، چه نوع سیاست داخلی و خارجی راندنابل میکردید؟

جواب: محترم داکتر جاوید وردک! طوریکه گفته ام من هیچ وقت در میدان عمل بسوی مقام سیاسی گامی نبرداشته ام. تمام عمر محصل علم بودم و اکنون هم هستم. پس بسوال شما از روی این فرضیه جواب نمیگویم که من متصدی کدام مقام میباشم یا برای رسیدن به آن میکوشم. جواب ذیل بسوال شما صرف جواب یک افغان عادی میباشد.

سوال شما دوبرخ دارد: در داخل افغانستان چه نوع سیاست درپیش گرفته شود، و سیاست خارجی افغانستان کدام خطوط اساسی را تعقیب کند؟

در داخل افغانستان بیشتر از هر چیز دیگر خاتمه دادن بحالت جنگ و اعمار مجدد کشور ویران شده مهمتر و اساسی تر میباشد. طالبان بسیاری از ابعاد جنگ و نا آرامی را خنثی نموده اند. تنها یک بعد جنگ هنوز هم وجود دارد. این بعد در اصل قوی نیست، ولی قدرتهای خارجی بشمول موسسه ملل متحد آن را زنده نگهداشته و تا حدی تقویه نموده است. لہذا از بین بردن آن از راه جنگ ممکن بقیمت زیاد تمام شود. بهتر است این بعد جنگ از راه مذاکره حل گردد و طرق مذاکره زیاد است که متصدیان امارت بهتر میدانند. مقصد متحد نمودن کشور است از هر راهیکه ممکن گردد. تنها در افغانستان متحد شده است که شرایط سالم زندگی برای مردم مهیا شده و برای اعمار مجدد کشور گامهای اساسی برداشته شده میتواند. اکنون هم که امنیت تقریباً در تمام وطن برقرار شده است، در صحنه اداری زمینه تا حدی برای برداشتن گامهای اساسی مساعد شده است. درینمورد نظرات و پیشنهادات زیادی ارائه شده است و از جمله آن نظرات و پیشنهادات که عملی ساختن آن در حال حاضر ممکن معلوم میشود، آهسته آهسته عملی میشود. تامین امنیت غایه نیست، تامین امنیت شرط حتمی برای مقصد اصلی شمرده میشود. در شرایط موجود هم امکان آن دیده میشود که در طرز انحصاری اداری تغییرات وارد گردد. طرز انحصاری عاقبت خوب ندارد. در واقع امر، بحران موجود افغانستان در اصل نتیجه مستقیم همین طرز انحصاری حکومتی میباشد. اعمار مجدد کشور بدون متخصصین و بدون سهم اشخاص مجرب و آزموده شده در امور دولتی، نهایت دشوار خواهد بود. اکنون ممکن بنظر میرسد که در کابل یک جرگه مشورتی متشکل از اشخاص مجرب، فهمیده و متقی افغان بمیان آید و این جرگه از همه اولتر برای کاریابی، بهتر ساختن وضع پولی و مالی و بهتر ساختن سوبه زندگی مردم سفارشات پیش کند و تجاوزیز بگیرد. اکنون وقت آنهم رسیده که در ولسوالیها

(۲۰) محمد حسن کاکر (مدون)، پناو دفاع یاد افغانستان دنفوسو، تاریخ اوروانو پیشوپه باب لیکنی، د سایی دپشتو خپرونو او پراختیا مرکز، پېښور، ۱۹۹۹، ص ۱۷۶.

میشکرم بری، حکمرانی باغی ها، نشریه بلالاماریان، پاریس، فرانسه، ۱۹۸۴، ص ۲۹۶. از محترم ولی

و ولایات مجالس مشورتی بشمول سرکردگان محل تشکیل و فعال گردد. در همین سلسله امارت اسلامی باید وعده اولی خود را تجدید کند، مبنی بر اینکه همینکه کشور متحد شد، شورای سرتاسری و یا لویه جرگه را در مرحله انتقالی بغرض تشکیل حکومت موقتی دایر نماید، بطوریکه در آن نمایندگان تمام اقوام افغانستان و محلات عضویت داشته باشند. پهلوی وارد آوردن تغییرات در طرز اداری امارت اسلامی، بر سیاست اجتماعی و کلتوری خود طور اساسی تجدید نظر نماید و بطور عمومی در روش سیاست خود نرمش وارد نماید. افغانها را با زور و جبر اینطرف و آنطرف کش کردن نتیجه خوب نمیدهد. روش اجبار و تحمیل بین مردم و حکومت فاصله ایجاد میکند و مفسدان ازان بهره برداری مینمایند. روشهای اجبار و تحمیل حکومت پیشین را از یاد آورند و مردم و کشور را بحال امروزی رسانند. اینهم از جمله کارنامه های حکومت امارت اسلامی خواهد بود که روش های اجبار و تحمیل اسلاف خود را تکرار نکنند و از عواقب آن عبرت بگیرند.

چون افغانستان از روی موقعیت خود بعد از سقوط امپراتوری شوروی بمثل دوره های پیشین مهم شده است، موضوع روابط خارجی آن هم بهمان تناسب مهم شده است. درست است که افغانستان بعد از انحلال شوروی از نقطه نظر رقابت ابر قدرت ها در نظر قدرت های بزرگ موقعیت خاص استراتژیکی خود را از دست داده است، اما برعکس در خود منطقه بعد از ظهور کشور های مستقل آسیای مرکزی بحیث حلقه اتصال بین آسیای جنوبی و آسیای مرکزی کسب اهمیت زیاد نموده است. درینحال برای افغانستان حتمی شده است که در سیاست خارجی خود نظر بسابق بسیار فعال و مراقب باشد - اینکه افغانستان اکنون چه نوع روش را در ساحه خارجی تعقیب کند، باید درینحال هم روشهای حکومت گذشته را در نظر گرفته از ناکامی های شان عبرت بگیرد.

افغانستان با شش کشور محاط بوده و از راه آنها با کشورهای دیگر ارتباط گرفته میتواند. باین حساب افغانستان بدرجه اول بکشور های دردیوار محتاج بوده مثلیکه بعضی آنها با افغانستان محتاج میباشد. نتیجه این واقعیت این میشود که افغانستان باید با تمام کشورهای همسایه دوست باشد و بتوانان یکی به آن دیگری معامله نکند. حکومتیکه در دوده گذشته این توازن را رعایت نکرده اند، عمدتاً قربانی این بیموازنگی شده بوطن و هموطنان خود ضرر اساسی رسانده اند. البته تمام کشورهای همجوار با افغانستان بعین درجه علایق ندارند، بعضی از آنها با افغانستان سرحد کوتاه و دیگران سرحدات طویل دارند، و بالتنبیجه علایق تجارتي و بشري بعضی از آنها با افغانستان کم و از دیگران زیاد میباشد. خودمردم افغانستان بعد از تجاوز شوروی این واقعیت ها را تثبیت کرده اند، باین معنی که ملیونها افغان به پاکستان و ایران بلا مانع مهاجرت کردند و با این مهاجرت خود خطوط اساسی روابط خارجی افغانستان را تعیین کردند. باین ترتیب افغانستان بدرجه اول با پاکستان و بدرجه دوم با ایران و بدرجات دیگر با کشورهای دیگر علایق دارد. علایق این کشورها ازان روشهای کشورهای همسایه هم واضح شد که آنها بعد از تحمیل تحریرات اقتصادی ملل متحد و دولتهای متحد امریکا اختیار نمودند. افغانستان باید این واقعیت ها را در سیاست خارجی خود منعکس نماید، بدون آنکه بین همسایه های خود توازن را از دست بدهد.

با آنهم یک مگر مهم درینجا موجود میباشد و آن اینکه افغانستان تنها وقتی این توازن را حفظ کرده میتواند که خود قوی و مستقل باشد و سیاست خارجی خود را بمشوره مستقیم یا غیر مستقیم نمایندگان ملت به پیش برد. درین موضوع اتکاء بر کشورهای همسایه و یا بریکی از آنها سادگی خواهد بود. حکومت کشورهای همسایه هر قدر که دوست هم باشند در امور ملی دوست شده نمیتوانند. در این عصر دولتهای ملی هر حکومت در هر موضوع منافع ملی دوست شده نمیتوانند. در این عصر دولتهای ملی هر حکومت در هر موضوع منافع ملی خود را جستجو میکند و برای تحقق آن شاید چنان شعار های جالب بدهد که در ظاهر بنفع تمام شود، مگر در واقع بنفع خودش میباشد. حکومت بعضی کشورهای همسایه بخصوص حلقه های قوی نظامی شان نسبت با افغانستان نیت خوب ندارند. این حلقه ها در هر حال میخواهند چنان اجنداها را عملی نمایند که تنها بنفع کشور خود شان باشد. نیت سوء این حلقه ها در جریان جنگ داخلی افغانستان ثابت شد. کابل بسبب اجندا های همین حلقه ها ویران شد و مساله افغان بسبب دسایس آنها پیچیده تر و تا ایندم دوامدار شد. در این حال، افغانستان روش مستقل را به ترتیب زیر یقینی کرده میتواند:

راه اساسی این است که حکومت افغانستان خود را بملت خود و ملت را بر خود متکی و نزدیک کند و در استحکام وحدت ملی سعی بلیغ بخرچ دهد. در عین حال برای تقویه و پیشرفت اقتصاد ملی، اردوی ملی و ساینس و تکنالوجی کارهای بنیادی شروع کند و خود را قوی سازد و برای این مقصد دم در حال از آن تعلیمیافته گان و متخصصان افغان استفاده کند که در کشورهای خارج مهاجرانند. این افغانان میتوانند

کشور خود را از اتکاء بر متخصصان خارجی و همسایه تا اندازه زیاد نجات دهند.

برای افغانستان اینهم حتمی است که ماورای کشور های همسایه با کشور های دیگر بخصوص با کشور های پیشرفته جهان غرب روابط دیرینه خود را احیاء کند و بکوشد خود را از انزوای موجود بیرون کند. البته این موضوع بسبب موضوع عصامه بن لادن پیچیده شده است که من در باره آن در آن نوشته خود بحث کرده ام که در اصل بجواب ورق سپید افغانستان فوندیشن (معروف به قرطاس ابیض امریکا) نگاشته ام. درینجا همینقدر میگویم که در حالیکه کشور های جهان بصورت بیسابقه در اثر انقلاب الیکترونیکی باهم نزدیک میشوند و در اثر آن یکنوع جهان جدید در حال نمو و انکشاف میباشد. این انزوا در صورتیکه دوام کند برای افغانستان نهایت گران تمام خواهد شد، آنقدر گران که ممکن استقلال آنهم ناقص و پامال شود. بنابراین برای اولیای امور در حال حاضر موضوع بنیادی این هم است که تمام آن راه ها را جستجو کند که با پیمودن آن افغانستان از این انزوا بیرون شده موضع از دست رفته خود را در قطار کشورهای جهان دوباره بدست آورد. ختم

یادداشت اداره: مقاله مفصل پوهاند داکتر محمد حسن کاکر بجواب قرطاس ابیض امریکا باین اداره رسیده و انشاء الله سر از شماره آینده نشر خواهد شد.

نوشته آخر عمر مرحوم غبار نظری بر جلد دوم خاطرات غبار

دکتور سید خلیل الله هاشمیان

وقتی جلد دوم تاریخ غبار چاپ و بدسترس مطالعه مردم قرار گرفت، دوستی که بعلجه این کتاب را خوانده بود از ویرجینیادراوئل سال جاری ۲۰۰۰ میلادی یک نسخه بمن اهدا فرمود و تقاضا کرد آنرا از نظر سبک شناسی ببینم که گزارشات این کتاب نوشته مرحوم غبار است یا خیر؟ قابل تذکر است که متصل توزیع و تکثیر این کتاب شایعاتی پخش شد که قسمتی از نوشته ها و گزارشات کتاب مذکور شاید از آن غبار نباشد و یا ترمیم و دستکاری شده باشد. مدتی دربر گرفت که بادر نظر داشت ملاحظات فوق من این کتاب را مطالعه کردم و انگاه بدوست محترم خود اطمینان دادم که نوشته ها (آنچه درین کتاب درج است، باستانی یکصفحه یادداشت مهتم) اکثر (ونه همه) از آن شخص غبار است. علاوه کردم که نواقص انشائی و هم کمبودیهایی درین اثر میبینم و این کمبودیهاجزه مهم مبارزات سیاسی غبار در یک دوره پرماجرا (دهه هفتاد میلادی) در افغانستان محسوب میشود که تصور نمیکنم از حافظه و قلم رسای مولف مانده باشد؛ تحقیق و جستجو برای دریافت علت و چگونگی دستکاریها و کمبودیهای این کتاب باین مختصر گنجایش نداشته وقت زیاد میخواهد و این کار مردم افغانستان است که شاید زمانی حقایق برملا گردد. دوستم اصرار نمود نقدی بر این کتاب تهیه ببینم، عرض کردم مدتی باید منتظر ماند تا شواهد بیشتر بدست آید. آندوست محترم الحمدلله حیات دارند و اگر خواسته باشند بعد از نشر این نقد چگونگی آن صحبت را خودشان بنویسند.

خوشبختانه در مدت یکسالی که گذشت نقد ها و نوشته های زیادی بالای جلد دوم کتاب غبار نشر شده، بعضی آفاقی و عده ای عنیدی، و شواهدی هم پیرامون کمبودیهای این کتاب بطور تصادفی در آثار و نوشته های هموطنان همکار و شامل در یک حلقه با مرحوم غبار در مطبوعات برون مرزی چاپ شده است. اکنون باساس شواهدیکه بدسترس عامه قرار گرفته میتوان در زمینه اظهار نظر نمود.

بطور جمله معترضه مینویسم که چاپ و نشر این کتاب حدود پنجسال بعد از وفات مرحوم میر غلام احمد (محبوب) غبار برادر کهنتر مرحوم میر غلام محمد غبار از طرف فرزند اخیر الذکر آقای حشمت خلیل غبار صورت گرفته است. مرحوم میر غلام احمد محبوب که خبر وفات شان در شماره ۵۷ مورخ اکتوبر ۱۹۹۵ مجله آئینه افغانستان نشر و متعاقباً مرثیه هائی بقلم دانشمندان افغان در شماره ۵۹ در معرفی شخصیت نیک، فضل و تقوی مرحوم (محبوب) چاپ شده است. حدود یکسال قبل از وفات مرحوم (محبوب) باری در یک صحبت تلفونی از آقای حشمت خلیل غبار علت عدم نشر جلد دوم خاطرات پدر مرحوم شان را جویا شدم و او در آنوقت نامساعد بودن وقت و زمان را دلیل آورد. شایعاتی در زمینه شنیده میشد که گویا متن اصلی خاطرات مرحوم غبار نزد برادرشان میر غلام احمد محبوب در جرمنی میباشد. من بسایقه شناخت و دوستی های سابق در یک صحبت تلفونی در سنه ۱۹۹۴ از جناب محبوب در مورد خاطرات ارزشمند برادر متوفی شان و علت عدم نشر آن چیز هائی پرسیدم. جناب (محبوب) صمیمانه و صادقانه مطالبی اظهار فرمودند که آنچه بحافظه این نویسنده مانده (بمعیار تقریبی) ازینقرار است:

« کتاب هست و بقلم و انشاء شخص مرحوم غبار است و باید نشر شود چونکه امانت مرحومی است برای مردم افغانستان، اما هنوز توافق صورت نگرفته که بطور مکمل چاپ شود؛ من طرفدار آنم که دست

شماره

ناخورده چاپ شود...

حدس من اینست که مرحوم میر غلام احمد (محبوب) (مقالی ازین قبیل بیک عده دوستان خود در آلمان، منجمله جناب حامد محمود که رساله ای هم از افکار و بیانات (محبوب) گرد آورده بودند، بیان نموده باشند که از مجموع آن بیانات نظرواقعبینانه تری در مورد اثر زیر بحث فراهم شده میتواند.

هموطن کمونست ما، دستگیر پنجشیری در اثرش بعنوان «ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان» که در ماه جنوری ۱۹۹۹ یعنی ششماه پیشتر از جلد دوم خاطرات غبار نشر شده است، درباره اعضای جمعیت دموکراتیک خلق میگوید: «در ترکیب کمیته تدارک کنگره اول میر غلام محمد غبار رهبر جمعیت وطن، نور محمد تره کی، پوهاند علی محمد زهما... ببرک کارمل، میر اکبر خیبر، محمد طاهر بدخشی و محمد صدیق روهی... اشتراک فعال داشته اند. کهنسال ترین عضو کمیته تدارک کنگره جمعیت دموکراتیک خلق میر غلام محمد غبار در حدود هفتاد سال عمر و جوان ترین آن طاهر بدخشی دارای ۳۰ سال عمر بود.» (ص ۱۴۸). پنجشیری علت استعفی غبار را از جمعیت مذکور مناقشه ای میخواند که بین کارمل و غبار صورت گرفته بود (نگاه: صص ۱۴۹-۱۵۰ اثر مذکور).

این مناقشه در همانوقت در شهر کابل بنحوی شایع شده بود که کارمل با موجودیت غبار در جمعیت برای خود چانسی برای احراز زعامت جمعیت نمیدید، لهذا غبار را بناحق به سازش و استفاده جوئی از خوان نعمت دولت متهم کرد و غبار که در عین دانشمندی شخص مغرور و متکبر بود، این اتهام را بخود اهانت دانسته از همکاری با ببرک و جمعیت ابا ورزید. معذا اعضای حزب پرچم به مرحوم غبار حرمت و احترام زیاد داشته اورا «استاد» میخواندند و با وجود انشعابی که در نتیجه فصل غبار از جمعیت دموکراتیک رخ داد، نزد او برای مشوره و آموختن میرفتند.

هموطن ما جناب غلام محی الدین زرمالوال که یکتا از ترقی خواهان پشتون میباشد و در کنگره اول جمعیت دموکراتیک همراهی مرحوم غبار و کمونستهای معروف اشتراک داشتند، در مقاله ای که قسمت اول آن در شماره ۸۲ مجله آئینه افغانستان و قسمت دوم آن در این شماره نشر شده، درباره سهم فعال غبار در تاسیس جمعیت دموکراتیک سخن رانده است. با ساس نوشته زرمالوال مرامنامه جمعیت دموکراتیک تحت ریاست و زعامت مرحوم غبار در شش ماده در اولین کنگره جمعیت مذکور (که زرمالوال آنرا «مرامنامه دموکراسی ملی» میخواند) تصویب گردید و ماده چهارم این مرامنامه قرار ذیل است:

«انکشاف اقتصاد ملی از طریق اقتصاد دولتی پلان شده، تقویۀ بیشتر سکتور دولتی، ایجاد صنایع اساسی ملی، و انحصار تجارت خارجی بدست حکومت و انجام اصلاحات اساسی اراضی و ملی ساختن منابع مهم طبیعی کشور و دیگر صنایع بزرگ و تولیدی و موسسات بزرگ اقتصادی.» (آبشار زرمالوال در مجله آئینه شماره ۸۲) این ماده در همانوقت و تا ایندم که مارکسیزم رسوا و طرد شده است، سرتاپا بمعیار های مارکسیستی استوار است!

مرحوم غبار که مبارزات سیاسی طویل المدت در عقب داشته و درین طریق رنجهای و مشقات زیادی دیده و در جستجوی راهی برای نجات خود و مردم از ظلم و استبداد حکمرانان مطلقه بوده، از روایات مردم و نوشته های داخل همین کتاب چنین بنظر میرسد که در یک دوره ای از زندگی سیاسی خود متمایل بمارکسیزم گردیده باشد. این تمایل از «اهدای کتاب: بوطن پرستان مبارز افغانستان، آنانی که شرایط تاریخی و اجتماعی کشور ایشانرا در پیشاپیش سپاه نهضت و جنبشهای نوین، برای تامین زندگی نوین جامعه قرار داده است»، مشهود است.

در آن دوره ای که این کتاب نوشته شده و کسانی که در آن دوره حیات داشته و شرایط اجتماعی را بخاطر دارند، میدانند و میفهمند که مراد از «جنبشهای نوین» و «زندگی نوین جامعه» چیست!

و یا در صفحه ۲۳۸ کتاب میخوانیم: «البته منعکس کننده این خواسته های مردم در صحنه سیاسی بیشتر عده از مبارزین قشر روشنفکر افغانستان بود، خصوصاً که کارگران زراعتی، دهقانان و کارگران صنعتی کشور از خود اتحادیه و حزبی نداشتند و مبارزات شان بیشتر در صحنه اقتصادی تمرکز داشت. در چنین شرایط اجتماعی، لابد وظیفه پیشروی در مبارزات سیاسی و اقتصادی بدوش روشنفکران کشور می افتاد، و مبارزات اینها با خواسته های سرمایه داران ملی و تجار ملی منطبق میگردد. اینست که جنبشهای سیاسی در مملکت بار دیگر آغاز و حلقه های سیاسی متشکل گردید.»

درین نوشته، اول ملتفت میشویم که مرحوم غبار «عده از مبارزین قشر روشنفکر» را منعکس کننده خواسته های مردم میدانند، نه همه قشر روشنفکر را، طرفه اینکه «عده از قشر روشنفکر» گفته نشده، بلکه

بالای کلمه «مبارزین» استناد شده و «عده از مبارزین قشر روشنفکر» نوشته شده که در شرایط اجتماعی آنوقت شمولیت مارکسیست ها را افاده میکند. ددگر، مرحوم غبار خواستار اتحادیه های حزبی برای «کارگران زراعتی، دهقانان و کارگران صنعتی کشور» میباشد که واضحا معنی مبارزه طبقاتی را دربردارد، خصوصا که وی «سرمایه داران ملی و تجارملی» را با این طبقات همنا می بیند. و از آغاز و تشکیل «جنبشهای سیاسی و حلقه های سیاسی» سخن میراند.

حالا میرویم درین کتاب ببینیم که مرحوم غبار درباره آغاز و تشکیل این جنبشها چه میگوید. بخش چهارم کتاب، تحت عنوان «تشدید مبارزات سیاسی (تشکیل احزاب سیاسی و مبارزات پارلمانی)» از صفحه ۲۳۷ تا ۲۷۱، ازتاسیس «حزب ویش حلمیان»، «حزب دولتی دیموکرات ملی»، «حزب وطن»، «حزب خلق» (مربوط بدکتر عبدالرحمن محمودی)، «حزب سری اتحاد»، «اتحادیه محصلین کابل»، «مبارزات پارلمانی شورایملی دوره هفتم» و «بلدیه انتخابی کابل» بارعایت کرونولوجی و به تفصیل از تشکیلات و فعالیت های هر کدام، گزارش میدهد. در حالیکه مرحوم غبار چگونگی تاسیس حزب خلق برهبری مرحوم دکتر عبدالرحمن محمودی را به تفصیل گزارش داده (ص ۲۵۴-۲۵۸)، سوال پیدا میشود که چرا غبار درباره (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) برهبری نورمحمد تره کی و انشعاب بعدی آن بدو شعبه (خلق) و (پرچم) و باز تاسیس حزب پرچم برهبری ببرک کارمل چیزی ننوشته بلکه بکلی خاموشی اختیار نموده است؟ آیا درحالیکه مرحوم غبارخودش یکتا از موسسین بلکه برای مدتی رهبراین جنبش بوده و از ماجراجوییهای حزب پرچم در زیر سایه اتحاد شوروی درمرور سالهای ۱۹۶۳-۱۹۷۳ خبر داشته، چرا منحیت یک مورخ و طنپیرست دین ملی خود را از طریق افشاگری ادا نکرده است؟ چراغبار خودش آنچه را دیگران در باره استعفی اواز رهبری جمعیت دموکراتیک وانشعاب او ازین جنبش بیان داشته اند، گزارش نداده است؟ آیا غبار نمی فهمید که مردم درین باره داستانها خواهند نوشت و چه بهتر که خودش واقعیت ها را باستناد مشاهدات و طرز دید خود بیان نماید؟ آیا مرحوم غبار فردفرد حزب خلق و پرچم را نمیشناخت و از استخدام آنها توسط سفارت شوروی و کاجی بی خبرنداشت؟ آیا غبار که خود رادرعین زمان یک ملیگرا میخواند، درباره اعمال وطنفروشانه کمونستهای خلق وپرچم اطلاعات کافی نداشت وچرا این رویداد مهم را که چند سال بعدتر منجر باشغال نظامی افغانستان توسط لشکر شوروی شد، بملت افغان گزارش نداده است؟ و بالاخره، این چه نوع تاریخ است که از چوکی جنگی ها وکارد کشی های داخل تالار ولسی جرگه به تفصیل گزارش میدهد، ولی از واقعه سوم عقرب ۱۳۴۴ (۱۹۶۵م) منحیت یک دسیسه پرچمیها دربیرون تالار شورا که منجر به تغییر یک حکومت شد، ذکر نمی نماید؟!

متاسفانه در جلد دوم خاطرات غبار، ما باین سوالها و چرا ها جوابی نمی یابیم، ولی ازشناخت غبار و از قراین برمی آید که مرحومی در آن موارد خصوصا برای تبرئه خودش بایست به تفصیل نوشته باشد، لیکن این قسمت نوشته های او متاسفانه حذف شده واز چاپ باز مانده است! ازینجاست که من در آغاز این مقال صحبت مرحوم میر غلام حامد (محبوب) را گزارش دادم که گفته بود بعقیده او این کتاب باید مکمل ودست نخورده چاپ شود!

درفقدان یک بخش مهم کتاب، و خلاهای جدی ناشی از آن از یکطرف، و باساس روش تحلیل مارکسیستی از واقعات اجتماعی که در متن کتاب موجود و مشهود است، خصوصا اسلوب مبارزه طبقاتی که درشرایط اجتماعی افغانستان یک تصور نادرست و غیر علمی بود، از طرف دیگر، زمینه این قضاوت رامیسر میسازد که گویا مرحوم غبار دراواخر زندگی خود در تحلیل واقعات اجتماعی پیرو اندیشه های مارکسیستی بوده است. این قضاوت براساس آنچه درین کتاب بمشاهده میرسد، مبتنی بوده و نقاد بیطرف خود را باظهار آن، منحیت جزئی ازمشاهدات خود، مکلف می بیند.

صفت وارزش این کتاب درینست که وضع ناگواراجتماعی یک دوره اختناق کشور، طرز معامله یک حکومت خاندانی بیعلاقه بمردم وکشور و تنها علاقمند بمنافع شخصی خاندانی را بسیار خوب تصویر نموده، وضع زندانها و طرز معامله اولیای حکومت و پولیس را بازندانها، بشمول سرگذشت اسفبار شخص مولف، بطور واقعبینانه، شیوا و جالب بشیوه یک رمان تراژیدی گزارش داده که خواننده را مجذوب و مغوم میسازد. این قسمت کتاب سهم برارنده مرحوم غبار است به ثبت اعمال ظلم و احجاف درکشور ما که اگر گفته نمیشد یک قسمت مهم رویدادهای جنائی این دوره مکتوم میماند.

شرح واقعبینانه سیاست دروغین حکومت خاندانی در ساحة سیاست خارجی، منجمله موضوع پشتونستان (صص ۲۲۷-۲۳۶)، شاهکار دیگر غباراست که نسل نو باید آنرا بدقت و چند بار بخوانند و عبرت بگیرند. من مطالعه این کتاب آموزنده را برای هر فرد افغان سفارش مینمایم. دکتر سید خلیل الله هاشمیان.

قربانیان استبداد در افغانستان

عبدالحمید انوری از کانکورده کلفورنیا

بدینوسیله نوشته مختصری را خدمت تان ارسال میدارم، بامید اینکه مورد استفاده قرار گرفته بتواند. معلوماتیکه در مورد زندانیان سیاسی یا قربانیان استبداد و نیز قضایای مربوط به عبدالخالق، قاتل محمد نادر شاه، در این نوشته آمده است از زبان محترم محمد امانخان شیردل شاغاسی خیل میباشد که خسربره بنده میباشد و در قضیه قتل نادرشاه از صنف چهارم مکتب بزرگان برده شده و با زنجیر و زولانه مدت شانزده و نیم سال از بهترین ایام زندگی خویش را در زندانهای حکومت وقت سپری کرده است. وی فرزند محمد عثمان خان شیردل میباشد و در شش ماهگی پدر را از دست داده و کاکای شان محمد اسحق خان شیردل شاغاسی از قوم بارکزئی قندهار که در زمان واقعه قتل نادر شاه با عبدالخالق و دیگر رفقای شان یکجا زندانی شده و تا سرحد مرگ شکنجه شدند، بعداً محمد اسحقخان شیردل با بیوه برادر خود محمد عثمانخان ازدواج نموده و باین اساس پدراندر و هم کاکای محمد امان شیردل (خسر بره بنده) بودند که هر دو یعنی محمد اسحق شیردل و محمد امان شیردل بجرم همکاری با عبدالخالق زندانی شدند و سرگذشت محمد اسحق شیردل شاغاسی در جلد دوم تاریخ غبار بطور خلاصه ذکر شده است. محترم محمد امان خان شیردل (خسربره اینجانب) حدود هشتاد سال دارند و متأسفانه نظر بحملات قلبی (استروک) تا حدودی از راه گشتن و حرف زدن مانده اند. بنده با کوشش بسیار یکمقدار معلومات از ایشان بدست آورده و بمجله آئینه افغانستان ارسال میکنم. محترم محمد امان شیردل یک شاهد عینی واقعات مهم بوده و شخص بسیار ثقه و اعتباری میباشد. یکمقدار معلومات دیگر نیز در موارد وقایع مهم آندوره از ایشان بدست آورده ام که انشاء الله بعد از نشر قسمت اول، خدمت تان تقدیم خواهد شد.

کتاب «ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان» عنوان اثریست که با زحمت و ایثار بی نظیر و تلاش خستگی ناپذیر شادروان سیدمسعود پوهنیار در دو جلد بطبع رسیده و الحق که قابل هرگونه ستایش و تقدیر است. مرحوم پوهنیار در مقدمه جلد دوم کتاب یادآور گردیده اند که «... شمار منورین مبارزی که در آن عصر استبداد قربان گردیدند متجاوز برصدها نفر میشوند که محض معدودی از آنها را توانستم در قید نگارش آورم، اما عده کثیری پوشیده مانده است. توقع میرود وطنداران خبیر بنابر فریضه ملی آن قربانیان استبداد را با اسم و هویت مفصلتری در رشته تحریر در آورده حقوق سزاوار آن وطنپرستان را بشایستگی بجا آورند...»

افسوس که پوهنیار صاحب فرصت بیشتر نیافت تا این سلسله را ادامه میداد و کمی بعد تر از چاپ جلد دوم کتاب برحمت حق پیوست. شاید هموطنان آگاه ما در آینده معلومات بیشتری در باره ارائه کنند و ناگفته ها را بروی کاغذ بیاورند.

پنده تا حد مقدور کوشیدم تا اسمای مبارک آن عده ای که در کتاب «قربانیان استبداد» و نیز در جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» از قید قلم مانده اند، جستجو کرده و فریضه خویش را تا حدودی ادا کرده باشم. اما قبل از اینکه این معلومات مختصر را خدمت هموطنان ارائه کنم، مکث کوتاهی در مورد قتل نادرشاه و عبدالخالق قاتل شاه و باقی حوادث مربوط به آن در کتاب «قربانیان استبداد» و جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» می کنم.

«... فیرهای تفنگچه بلند شده همه متوحش شده بعضی پا بفرار نهادند. نادرشاه که مرمی های تفنگچه بسینه و رویش اصابت کرده بود، دیدم که اول بزانو خم شد، بعد بزمین افتاد. عبدالله خان یاور (پسر برک خان جدرانی) علی الفور بر عبدالخالق (متعلم صنف دهم مکتب نجات) حمله کرده باوجود اینکه یک فیر بر بازوی چپ او اصابت نمود، اما عبدالخالق را بکمک دونفر دیگر گرفتار کرده بطرف ارگ برد...» (قربانیان استبداد، جلد دوم، ص ۱۰۰).

اما مرحوم مغفور غبار در «افغانستان در مسیر تاریخ» جلد دوم، صفحه ۱۵۸، درین مورد چنین مینگارد: «... جوان ضارب (عبدالخالق خان) همینکه شاه را کشته دید، تفنگچه خود را انداخته و به نظاره بایستاد، زیرا او جز کشتن شاه مطلب دیگری درین محفل نداشت. چون هیچ حادثه دیگری بوقوع نیامد، افسران بیامدند و ضارب را بگرفتند و مرده شاه را بداخل ارگ انتقال دادند...»

شاهدین عینی که در واقعه مذکور حاضر بودند، هریک محترم محمد امان شیردل شاغاسی و مرحوم عبدالرحمن انوری (قبله گاه اینجانب) واقعه قتل را چنین بیان داشته اند:

«... بعد از آنکه عبدالخالق نادرشاه را با سه گلوله بکشت، تفنگچه خود را انداخته و دست راست خود را

بعلامت اینکه من شاه را کشته ام، بلند کرد و همچنان در جای خود ایستاده بماند تا یک صاحب منصب قد کوتاه بیامد و او را گرفت و بغیر از همان سه گلوله که نادرخان را نشانه گرفته بود، گلوله دیگری هرگز فیر نشده و عبدالخالق هیچگونه مقاومتی از خود نشان نداد.»

محترم عبدالله (پوپلیار) در کتاب «قربانیان استبداد» چنین مینگارد: «...عبدالخالق در همان جا حاضر بود و برضد من گفت که با او همدست بودم و از اقدامش اطلاع داشتم، من جوابا گفتم که اظهارات خصمانه یک دشمن هیچگاه و در هیچ دادگاه مدار اعتبار نیست، او در صنف نالایق بود و من برازنده صنف خود بودم، همیشه با هم مخاصمت داشتیم و در فوتبال نیز ضدیت بین ما موجود بود و هروقت با همدیگر مشاجره و جدال می نمودیم...» و در جای دیگر چنین ادامه میدهد: «...هنگام شب وقتی عبدالعزیز همصنفي مارا قین و فانه کردند اوعلى الفور اظهار داشت که وی را زجر نمایند، زیرا او حاضر است که تمام حقایق را در آنباره بیان نماید. پای او را چون از کنده قین رها کردند بسا چیز ها گفت...» (ص ۷۹ و ۸۰).

و اما مرحوم غباردرین مورد چنین مینویسد: «...نمایش این آمفی تیاتر سلطنتی تقریبا چهل روز طول کشید. در طی آن مدت عبدالخالق را آنقدر شکنجه کردند که رانهایش شارید و خودش از حرکت بازماند، معهذا او تا آخر زندگی هیچ فردی از رفقایاش را افشاء نکرد و گفت که من به تنهایی عزم کشتن نادرشاه را نمودم و کشتم. و قتیکه رفقای او را زیر شکنجه قرار دادند، باز هم یگان یگان آنان از معرفي کردن رفقای خود انکار نمودند. یکنفر محمد اسحق خان گفت من از اصل نقشه مطلع استم و اگر مرا با عبدالخالق مواجه کنید تمام را به تفصیل بیان خواهم نمود. شاه محمود خان عبدالخالق را روی چارپائی بخواست و همینکه عبدالخالق رسید، رفیق مجروحش بجانب عبدالخالق مجروحتر نگریست و با تاجر و هیجان شدید گفت: «ای رفیق ناجوان! چرا بمن و رفقایم اعتماد نکردی و عزم خود را پنهان نمودی؟ و گر اینطور نمیکردی، حالا ازین حکومت یکنفر هم زنده نمیبود، سخن آخرین خود را با تو گفتم خدا حافظ.» عبدالخالق جواب داد: «راست میگویی رفیق، احتیاط من بیجا بود، از تو عفو میخواهم.» (افغانستان در مسیر تاریخ - جلد دوم، ص ۱۶۳).

آنانیکه در همان زمان با عبدالخالق در یک مکتب و یا در یک صنف بودند و در قضیه عبدالخالق گرفتار و از زندانهای مخوف رژیم جان سلامت بردند همه، منجمله آقای محمد امان شیردل شاغاسی، براین متفق القول اند که عبدالخالق هرگز لب از لب ننگشود و حتی در زیر شکنجه های مافوق تصور که مرحوم غبار شمه ای از آنها را در صفحه ۱۶۳ جلد دوم کتاب خود ذکر نموده است، آخ نگفت و حرمان آنها بدل شکنجه گران خویش باقی گذاشت.

شاد روان غبار در صفحه ۱۷۱ همین کتاب در مورد اعدام عبدالخالق چنین مینگارد: «... روز ۲۶ قوس ۱۳۱۲ برابر با ۱۸ دسمبر ۱۹۳۳ بوقت عصر بود که این کشتار دسته جمعی بشکل فجیعی در میدان ده مزنگ بعمل آمد و فصلی در تاریخ معاصر افغانستان بنام سلطنت خانواده نادر باز نمود... نخست سردار احمد شاه وزیر و معین دربار و سید شریف خان یاور حربی، عبدالخالق نیمه جان را پیش کشیدند و از او پرسیدند: «با کدام چشم سینه شاه را نشانه گرفتی؟» آنگاه با تیغه برهنه چشمش را از کاسه سر بدر آوردند. باز پرسیدند: «با کدام انگشت ماشه تفنگ را کشیدی؟» و آنگاه انگشتش را با لبه تیغ بریدند. بدین صورت این متظاهرين شریعت اسلامي کشتن بطرز «مثله» را ترویج نمودند. عبدالخالق خان آخ نگفت و آرام باقی ماند. آقایان درباري امر کردند تا عسکر مسلح پیش آمدند و با برچه تفنگ آن موجود شکنجه دیده و زحمت کشیده را مانند جال زنبور سوراخ سوراخ نمودند، در حالیکه مرد مرده بود، و بقول شهزاده احمدعلي هندوستانی (که جزء مشاهدین رسمي دولت قرار داشت) جسدش در خاک آغشته بخون بشکل مشکوله ئی در آمده بود که بهر طرف لول داده میشد. ازان بعد پانزده جوان محکوم دیگر بدار کشیده شدند.»

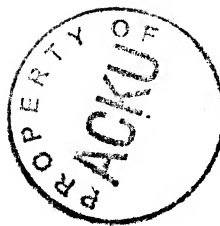
این اولین بار است که (از قول آقای پوپلیار) ادعا میشود عبدالخالق یکی از رفقای خود را نظر بضدیت و مخالفت شخصی افشاء ساخته است، در حالیکه این مطلب قبلا در هیچ نوشته و کتابی نیامده و مورد تأیید شهود عینی، منجمله آقای محمد امان شیردل شاغاسی، نمیباشد. آیا میتوان باور کرد جوانی با چنان شجاعت و تهور و با چنان احساس بزرگ که خود و فامیل و خانواده خویش را فدای هدف روشنفکران افغان و سقوط سلطنت کند، چنان ذلیل و زبون گردد که یک همصنفي خویش را نظر بخصومت شخصی بچنگ دشمن دژخیم اندازد؟!

از طرف دیگر زمامداران وقت هرگز بچنین شهادتی ضرورت نداشتند. آنان در هر حال با شکنجه و اعدام افراد بیشمار میخواستند احساس خوف، رعب و ترس در دل مردم ایجاد کرده و پایه های متزلزل حکومت خویش را بدان وسیله استوار سازند، و گرنه بازخواستی اصلا وجود نداشت.

Afghanistan Consultative Council

P.O. Box 261
Pebble Beach, Ca. 93953

1



October 9, 2000

General Secretary Kofi Annan
And Members of the U.N. Security Council
United Nations
One U.N. Plaza, New York, N.Y. 10017

Dear Secretary Annan:

This letter is addressed to you as the chief officer of the U.N. and also to members of the Security Council as the policy making body of the U.N. We sincerely hope that you will take the issues raised in our communication seriously and act upon them.

We urgently call your attention to what seems to be a clandestine program by the U.N. Drug Control Program (UNDCP) in Uzbekistan funded by the U.S. and the British to biologically engineer fungus that would destroy poppy fields in Afghanistan. Apparently this illegal and morally reprehensible activity has been going on for sometime. BBC News on October 1 and October 9, 2000 reported the details of this activity under the guise of UNDCP by two researchers, Abdusatter from Uzbekistan, and a Mike Greaves a British citizen.

Is it a coincidence that the UNDCP at the same time announced that it will pull out of the highly successful crop substitution program for poppy cultivation in Afghanistan due to lack of funding by the end of the current year? Is UNDCP substituting the use of fungus for the legitimate crop substitution in Afghanistan? Those in the field and analysts alike seem to be shocked and much disappointed by this announcement (Friday Times, October 6, 2000).

According to a survey by the UNDCP itself, the program of crop substitution, which had strong backing from the Islamic Emirate of Afghanistan, as well as, from the Afghan farmers, had resulted in "substantial" reductions in poppy cultivation in Baghlan, Balkh, Jozjan and Kandahar provinces. It was reported that total production was reduced from 4581 mt. in 1999 to 3275.9 mt. this year, a 28.5 % decrease. Given these results, which clearly were also strongly impacted by the decree against poppy cultivation by the government of the Islamic Emirate of Afghanistan, we along with the people and government of Afghanistan and the international personnel working in these programs must express our deep displeasure and distrust about the real intentions of those responsible for eliminating them. Analysts have stated that this is another form of "sanctions" against Afghanistan. We would like to know if this is the real intention of policy makers at the UN? The Afghan people will certainly blame the UN, and not the authorities in Afghanistan.

But what is outrageous to any observer is to substitute the illegal use of fungus for a program of crop substitution. This shows the UN at its worst, and amounts to carrying

AFGHANISTAN
MIRROR

AN INDEPENDENT NATIONAL
AND ISLAMIC MONTHLY

AFGHANISTAN MIRROR IS NON
PROFIT PUBLICATION

WE ACCEPT DONATIONS
WITH GRATITUDE

FOUNDER & PUBLISHER

Sayed Khalilollah Hashemeyan (Ph.D.)
Professor of Kabul University (in exile)

AFGHANISTAN MIRROR

P.O. BOX 418

MONTCLAIR, CA 91763

TEL: (909) 625 8051

FAX: (909) 625 6751

E MAIL: WWW.MIRROR@AOL.COM

Evbery writer is responsible for
his/her writing.

Articles published here do not
represent the views of the publisher
or the Board of Editors.

Articles sent for publication should
bear a full identity of the writer

SUBSCRIPTION RATES

U.S.A DURATION EUROPE/ASIA

\$ 60 YEARLY \$120

\$ 30 6 MONTHS \$ 60

\$7 PER ISSUE IN USA

\$8 PER ISSUE IN CANADA

\$12 PER ISSUE IN EUROPE

\$14 PER ISSUE IN AUSTRALIA

Articles not published
shall not be returned.

بخش انگلیسی

Title

Page

- Letter to Kofi Annan by Dr. Noorzai..... p.1
Resolution of the Supporters of Ex-King
Under the Human Rights Alliance..... p.3
Analysis : Look Who's Back?..... p.4
Letters to the Editor & News in Brief
By Bruce Richardson & Editor Hashemeyan. p.7

ادامه فهرست از شماره اول

- 70 بارتباط فحطي ومصيب هاي اجتماعي افغانستان - سربن افغان
72 طول عمر انسان - پوهاند ملگری.....
73 اعانه ها، توزیع اعانه ها - انتخابات در کلتوري تولنه.....
74 وفیات و ضایعات : مرحوم گل محمد کاکر در کانادا.....
75 مرحومه میرمن مهریه رفیق مستندی در کلتوریا.....
76 مرحوم حبیب الله فاروقی در نیویارک.....
77 مرحوم محمد آصف ظاهر در پشاور.....
78 مرحوم جنرال عبدالاحد خان در ویرجینیا.....
80 بخشی زبان و ادبیات : پیرامون نقد ادبی غزل قاری - استادها تف
80 قابل توجه آقای شرر در فرانسه - مهاجر افغان.....
82 ضیحات پوهاند ملگری.....
85 صفی عادل : دومخمس و سه غزل در صفحات..... ۸۴ و
86 درستان رادو جان - غلام غوث ترجمان و استاد هانف.....
88 اشعار محمد نسیم اسیر در صفحات..... ۸۷ و
اشعاری خاظر، حبیب سها، نیاز، پوهاند رشاد، استادها تف
سربن افغان، دکتر عثمان هاشمی، سید عبدالقادر جاند
احمد صدیق حبیه، غلام سخی سخا، عالیله راوی، استاد شرر
نجیب قندهاری، اسدالله غالب، و هابزاده فریار، ناظم باختری
دکتر ملگری، سید حمیدالله عاصم هاشمی در صفحات... ۸۸ تا
95 نظرات درباره تاریخ نویسی و مروری بر جلد دوم غبار پوهاند کاکر
96 نظری بر جلد دوم خاطرات غبار - دکتر هاشیان.....
104 قربانیان استبداد در افغانستان - حمید انوری.....
107

قابل توجه مشترکین آینه

قیمت طباعت بخاطر بلند رفتن نرخ پترول و بالا رفته، مابرای
طبع این شماره فی جلد شش دالیر پرداختیم و بعد ازین نرخ طباعت
بهین قرار خواهد بود. ما این شماره را با قبول خساره بنرخ سابق
بشما عرضه میکنیم، و متخدا لعل عیلده در بین مجله بمنظور
نظرخواهی از مشترکین محترم تقدیم شده، منتظر نظریات شما
هستیم. مدیر مسئول : دکتر هاشیان

شماره مسلسل ۸۳، سال دوازدهم، دسامبر ۲۰۰۰ - قوس ۱۳۷۹

SERIAL NO. 83 VOLUME 12, DECEMBER 2000, QAUS 1379

خبر و صلاح کشور در ایجاد افغانستان است، نه طالبستان

فرمیکن که ما از سواری ماندیم...

این دلیل بزرگم خود کامپیوتر و بگوش خود
سیوتنیک داره...

از دینامیزم داخلی هم
برخوردار است ...



راپورتاز صفحه ۹۵ را بخوانید!

حلول ماه مبارک رمضان و عید سعید فطر را
به هموطنان تبریک می‌گوینیم

استاد ارشد و نویسنده

Letters to the Editor

THE WALL STREET JOURNAL

MONDAY, AUGUST 28, 2000

Excellent Employment For Former Diplomats

The U.N.'s "spinelessness" as noted in your Aug. 23 editorial "Global Groveling," has also been a determinant in undermining any hope for peace in Afghanistan. For example, the U.N. routinely ignores or rejects out of hand any and all overtures by the Taliban government in pursuit of recognition. This despite the fact that the Taliban control some 95% of the country.

Secondly, while the U.N. imposes sanctions and relentlessly criticizes the Taliban for human rights abuses, it ignores and refuses to investigate war crimes committed by the forces of the anti-Taliban Northern Alliance. For example, in 1997, under the command of Ustad Muhaqiq, units of the Northern Alliance murdered 6,000 Taliban prisoners of war in Dasht-i-Laili.

Moreover, the refusal of the U.N. to address the role of Russia, Iran and the Central Asian Republics in fueling the fires of war in Afghanistan can perhaps be best explained by the ever-present anti-Taliban and anti-Pakistan bias on the part of a majority of U.N. personnel assigned to Afghanistan and to profound incompetence as well. The U.N., contrary to its mandate to pursue conflict resolution, is seen by a majority of Afghans, historians and certain members of Congress as nothing more than an hopelessly incompetent bureaucracy, an organization that provides excellent employment opportunities for ex-diplomats who, first and foremost, represent the special interests of certain members of the Security Council.

BRUCE G. RICHARDSON
Topsfield, Mass.

(Mr. Richardson is author of "Afghanistan, Ending the Reign of Soviet Terror.")

WEDNESDAY, DECEMBER 6, 2000

What Is Clinton's Afghan Endgame?

The Nov. 30 article "U.S. Raising Pressure on Afghanistan to Turn Over Suspected Terrorist Leader" underscores the inconsistencies and ineptitude of the Clinton State Department in pursuit of a comprehensive Afghan policy. U.S. demands that Afghanistan extradite Osama bin Laden are inconsistent with international practice and custom considering that the U.S. has not undertaken to establish diplomatic relations with the Taliban who now control more than 95% of the country. Every overture by the Taliban to resolve the bin Laden issue has been rejected by the administration, causing some to speculate

that Washington would prefer the issue not come to a resolution. And for all the talk of "combatting terrorism," the world witnessed a sitting U.S. president's release of 16 convicted Latin American terrorists from prison for political expediency and yet utter not a word of criticism to Russia over the sale of nuclear components and advance weapons to Iran, a country portrayed by the State Department as the pre-eminent exporter of terrorism world-wide.

The U.S., now strategic partner with Russia against Afghanistan, calls for an arms embargo to be imposed against only the Taliban. This, while Russia tirelessly editorializes its concern over instability on its southern periphery and yet continues to consign hundreds of millions of dollars in arms to the anti-Taliban Northern Alliance and while its pilots fly combat missions against the Taliban in support of the Northern Alliance. A policy that cannot but ensure instability and continued warfare in the region.

It was Russia that destroyed Afghanistan between 1979-89, killing two million of its people with epic social and economic dislocation. And it is Russia that portrays Afghans as terrorists, yet continues to pulverize the tiny Republic of Chechnya, and it is Russia that continues with impunity to provide arms to the anti-Taliban Northern Alliance in violation of international law.

In August 1998 the U.S. attacked Afghanistan with cruise missiles, citing self-defense. But Afghanistan has never attacked the U.S. Was the attack self-defense or was the attack implemented to provide media cover for a scandal-ridden U.S. presidency? One cannot but wonder what the end-game really is for Russia and the U.S. in Afghanistan.

BRUCE G. RICHARDSON
Topsfield, Mass.

MONDAY, OCTOBER 16, 2000

As you point out, Bill Clinton is indeed "a man reckless with his office." I am concerned that he may once again take unilateral military action "to respond to the destroyer attack by ordering a few cruise missiles lobbed at somebody before knowing who's responsible." In August 1998, in the face of an erupting scandal, Mr. Clinton acted prematurely by ordering a unilateral cruise missile attack on Sudan and Afghanistan based on highly questionable evidence.

Mr. Clinton's foreign-policy initiatives have squandered most of the political capital gleaned by the U.S. in the region over the decades of the Cold War. Let us pray that his response to this attack is carefully measured and based on the merits and not yet another "October Surprise."

BRUCE G. RICHARDSON
Topsfield, Mass.

NEWS IN BRIEF

To brief our readers on the developments on Afghanistan, we draw your attention to:

1) The Unjust Sanctions: The recent UN sanctions not only impose Arms Embargo, but also Oil and Fuel Embargo on Taliban. However, terrorist Puttin is given the privilege to deliver all kinds of arms to Massoud.

From the oil and fuel embargo only the poor Afghan nation would suffer and not the Taliban. On the other hand, if the Gulf nations would impose an oil embargo on US, they would face a nuclear response, hence a double standard!

2) With reference to Human Rights Alliance, its release on p.3, the meeting consisting only of 22 supporters of the Ex-King, under the guidance of 7 US Congressmen offering \$100 millions for the expense of the King's Jirga, produced the 3 item-resolution, with the intent to establish a Government-in-exile under the leadership of the EX-King and to give it international recognition as a substitute to Taliban. This would not solve the Afghan problem. In fact, this is another dangerous attempt to cause a very heavy bloodshed in the region!!!

(Editorial comments)

A MERRY CHRISTMAS AND
A HAPPY NEW YEAR 2001

TO ALL.

When the Russian defense minister, Ivan Sergeyev, met Ahmad Shah Mas'ud, commander of the Afghan resistance to the Taliban, in Dushanbe, the Tajikistan capital, in October, it was not for an exchange of admiration between the two old enemies. Rather it was part of Moscow's providing fuel to keep the pot on a low boil in troubled Central Asia.

It is a low-intensity process that the Clinton administration has unwittingly or otherwise approved. Washington has been in opposition to Moscow over promoting an east-west energy corridor that, by passing Russia, would carry Central Asia's and the Caspian Basin's oil and gas to Western markets. It has also talked about maintaining and strengthening the independence of the new Central Asian states. But Washington is in accord with Russia over the fight against terrorism and the associated international drug trade.

This Washington-Moscow alignment had begun to deepen even before the attack on the USS Cole. Under Secretary of State Thomas Pickering, in charge of policy on Afghanistan, has acknowledged that Pakistan, so long a U.S. ally, is providing the Taliban with men and other military assistance. Pickering also says the Taliban has failed to curb narcotics production, continues to protect Osama bin Laden and is unwilling to form a coalition government with the Tajik, Uzbek and other Afghan opposition.

The Islamic Movement of Uzbekistan (IMU) has been placed on the U.S. list of international terrorist organizations. Washington has endorsed Russia's strong military presence in Tajikistan and is working with Russia to get a new resolution through the United Nations Security Council imposing new sanctions on Afghanistan.

دانشگاه تهران

More dramatically, as Ahmed Rashid, an expert on Afghan affairs, disclosed in the London Daily Telegraph on Nov. 22, the United States is trying to get Russia, Uzbekistan and Tajikistan to allow it to mount an attack on the bases in Afghanistan of bin Laden and the IMU. There has even been talk about launching a commando attack into Afghanistan from Uzbekistan. Putting aside the fear of Taliban retaliation such an attack must inspire in the Central Asian dictators, there is the more interesting question of what Russia thinks of the American idea.

The American initiative seems to call the Russian bluff. It puts to the test the saber rattling that began with Russia's threat during the summer, never carried out, to bomb Afghanistan and its constantly reiterated assurance to the Central Asians that it can protect them.

Joining in with the Americans in the kind of sustained attack the United States appears to have in mind would transform the pot Moscow prefers to keep at a low boil into a furiously boiling cauldron. On the other hand, a chastened Taliban would be likely to agree to coming to terms with its opponents. With that sore spot on the way to healing, Russia's best excuse for intervening in Central Asian affairs would be gone. It will be interesting to see how Russia plays its hand.

As for Mas'ud, the U.S. administration has allowed the Northern Alliance to open an office in Washington, headed by Mohammad Es'hag, a companion in arms of Mas'ud from the earliest days. It has refused, however, to provide any substantive aid. When the Communists ruled in Afghanistan it was the United States, along with Pakistan and Saudi Arabia, that brought Muslims from around the world to fight alongside the anti-Communist mujahedin, thus laying the foundation for the Islamist international brigade of which bin Laden is both a member and a munificent sponsor. The communist threat is over. Now the

perceived threat is revolutionary Islamism seeking to overthrow existing governments and replace them with theocratic rule.

On Nov. 20, Mas'ud launched a counteroffensive to retake the strategically placed northeastern city of Taloqan. He did it with Russian assistance.

"Events in Central Asia are an important geopolitical development going on below our radar," says Dr. Frederick Starr, Director of the Central Asia Institute of the School of Advanced International Studies in Washington. "The United States seems increasingly aligned against the Central Asians despite what we have said about helping them."

-- Copyright 2000 by United Press International. All rights reserved. --

As Russia's president, Vladimir Putin, sees it, there is a dangerous arc of instability on Russia's southern border. Islamic extremism and its associated trafficking in narcotics feed that instability and Islamism, as an infection, has already reached Chechnya. Muslims from many countries, trained in Afghanistan, have been fighting there, although probably fewer than the Russians claim.

But Russian policy concerning the Motherland is one thing; its policy concerning the Central Asian governments is another. Fear of Islamism is also a tool used by the Russians to deal with the secularist governments of Central Asia's former Soviet republics. This tool has been used especially on the obsessively anti-Islamic fundamentalism dictator of Uzbekistan, Islam Karimov, who has jailed or put into concentration camps up to 20,000 people accused of being dangerous Muslims. A secularist former Soviet apparatchik, Karimov, is now an Uzbek chauvinist. With a population of about 26 million, Uzbekistan is the most important of the Central Asian republics.

Today Karimov is between the hammer and the anvil. The hammer is Islamist opposition to his regime, particularly the Islamic Movement of Uzbekistan. For the past two summers it has mounted incursions in groups as small as five men and up to a hundred or so into Uzbekistan and neighboring Kyrgyzstan and Tajikistan. The IMU, with another Islamist

group, Hizb i Tahrir, is believed to seek to restore the caliphate in an Islamist state centered on the rich Fergana Valley, a territory shared by the three countries. While they cannot overthrow Karimov, Islamic extremists endanger the fragile stability of the region.

Karimov's anvil is Russia or, more exactly, Russian troops. Last spring, he told President Vladimir Putin that Russia was "the only country that could help insure Uzbekistan's security." Agreements were signed under which Russia will re-outfit the Uzbek air force and air defense systems. But, Karimov insisted, no Russian soldiers would be stationed in his country, a position he has subsequently reiterated many times.

More recently, Karimov has begun saying that the Islamist threat has been exaggerated and has signaled to Kabul that he would like to come to an understanding with the Taliban. It seems he prefers a deal with the hammer to laying himself out on the anvil.

The dictator of Turkmenistan, Saparmurat Niyazov, echoes Karimov's position. He has maintained good relations with the Taliban and wants to see a pipeline built that would run from the energy fields of his country across a peaceful and secure Afghanistan to an export terminal on the coast of Pakistan. Kazakhstan recently joined the party. President Nursultan Nazarbayev now describes the Taliban as a legitimate political force, calls for an urgent end to the fighting and an end to outside interference, meaning mostly support for Mas'ud.

The impoverished Central Asian states see an end to the fighting and an understanding with the Taliban as preconditions for improving their earnings by increasing production of gas and oil and exports of their most precious commodities to international markets.

An unstable Afghanistan also prevents the revival of historical trade routes to the Indian subcontinent and elsewhere that would end the crippling isolation of this landlocked region. But Russia and Iran scarcely welcome competition with their own oil, gas and pipelines. Nor does Russia welcome anything that assists greater independence from Moscow.

Moscow's reiterated warning about the danger of Islamism contrast curiously with the reticence shown by Russian forces on the spot. The Russian forces in Tajikistan have so far failed to destroy the Islamist centers known to exist in its mountains, and the 15,000 Russian border troops have done so little to prevent Islamist insurgents from crossing the Tajik-Afghan border. Russian involvement in facilitating smuggling -- for a consideration -- and in the narcotics trade is only a partial explanation. Last year, pressed to provide the Kyrgyz army with weapons, Moscow delivered carbines that antedated the First World War. All of which could be tell-tale signs of a familiar Russian policy of keeping alive troubles that beset governments Moscow wishes to dominate.

Russia, to its advantage, has kept the pot of destabilizing conflicts on the boil in the South Caucasus. There, the Russians used Abkhaz and Ossetian separatism to put pressure on the pro-Western government of Georgia. The Kremlin also profits from the Armenian-Azerbaijani dispute over Nagorno Karabakh. As long as it remains unresolved, it punishes the Baku government for seeking to align itself with the West.

To the east, the old Russian empire in Central Asia, is kept off balance by Afghanistan's seemingly intractable violence and export of violence. The repercussions of this are felt in Iran, China, and the Indian subcontinent.

✓ Analysis -- Look who's back!

By DERK KINNANE ROELOFSMA

WASHINGTON, Nov. 25, (UPI) -- When the Afghan mujahedin drove the Soviet occupation forces out of their country in 1989, the Free World rejoiced at a great victory. United States support was essential to that victory.

During their occupation, the Russians had control over nearly all of Afghanistan. But never in the Panjshir Valley in the northeast of the country. The undefeated mujahedin commander there was Ahmad Shah Mas'ud, "the Lion of the Panjshir." The Russians had no more determined and successful opponent. There was no one they wanted more to bring down, but could not.

Today it is the Islamist Taliban that controls nearly all of Afghanistan except for the small area in the northeast defended by Mas'ud in the name of the ousted but still internationally recognized government of Burhanuddin Rabbani. The Taliban has had no better luck in overcoming him than the Russians did.

But today it is the Russians, not the Americans, who are helping Mas'ud and the resistance. They recently supplied Mas'ud with Mil7 helicopters. The Russian television company ORT has shown Russian helicopters in action, supporting ground action by Mas'ud's forces and Moscow is reportedly planning to build a military base near Tajikistan's border with Afghanistan. Russian forces have been in Tajikistan, a de facto protectorate, since a five-year long civil war that ended in 1997. There are 10,000 troops in the 201st Mechanized Infantry Division and 15,000 Russian border guards.

According to an eminent Russian military analyst, Pavel Felgengauer, the Afghan Northern Alliance, which Mas'ud commands, is now using multiple-rocket launchers of recent vintage, freshly supplied from Russian army stocks. They are the kind of sophisticated weaponry that requires instructors on the ground with Mas'ud's forces. Those instructors would be Russians.

The number of Russians with Mas'ud, while small, is significant politically, indicating a more determined and direct Russian intervention in Afghan affairs. The Taliban's conduct since taking power in Kabul in 1996 has been so appalling that the Organization of the Islamic Conference at its recent summit in Qatar refused even to review its suspension of Afghanistan's membership. An intensive Taliban diplomatic campaign earlier this year to be given Afghanistan's seat at the United Nations flopped. This time around, the Russians, as far as Afghanistan goes, could be mistaken for the good guys.

Russian assistance to Mas'ud, like that from Iran, has been going on covertly for years and more recently has been joined with aid from India. But late in October a meeting took place in Dushanbe, the Tajikistan capital, as remarkable, in its way, as that between Yitzhak Rabin and Yasser Arafat at the White House.

The Russian defense minister, Igor Sergeev, and Mas'ud met and discussed a common objective, containment of the Taliban. Others Mas'ud met in Dushanbe were the Iranian Foreign Minister, Kamal Kharrazi, and President Imenali Rahmanov of Tajikistan. The interests of all would be damaged if the Taliban were to complete its conquest. Were that to happen, it would be difficult to continue denying the Taliban diplomatic recognition and so give a virulent form of Islamist extremism a place in the international community. Such recognition would also make it more difficult to close down the training camps for what may be called the Islamist international brigade.

The reason for the Dushanbe meeting was the increasing danger that the Taliban might indeed complete its conquest of Afghanistan. Early in September it had seized Taloqan, the most important town held by the Northern Alliance and Mas'ud's base. By October, clashes between Northern Alliance and Taliban troops were taking place at the Tajikistan border. Russian border guards, reporting that 10 mortar rounds had landed in Tajikistan on Nov. 10, warned that they did not rule out striking at Taliban formations in the border region.

Moscow fears the spread of an Islamist infection from Afghanistan through Central Asia to the Muslim parts of the Russian Federation, places like Tatarstan, Bashkortostan and the northern Caucasian republics.

It also worries about drug trafficking, which has burgeoned under Taliban rule, spreading narcotics to Russia and beyond. It is a worry shared by the United States.

they had an alternative means of cultivating their fields. Can the bureaucrats at the UN understand this?

The politicians and bureaucrats in the West have found it easier to shift the blame for the world drug problem solely to the drug producing countries away from the drug consuming countries. They have found it politically easier to convince the unsuspecting part of the population that they are carrying out positive policies on drug control by announcing large amounts of money such as \$1.5 billion announced by President Clinton for Columbia recently which is not going for rehabilitation of drug production or rehabilitation of its users in the U.S. but rather for purchasing the military equipment for the so-called war on drugs. We certainly do not want the same kind of failing and senseless policy directed at Afghanistan.

Thank you for urgent action. We, along with the Afghan people, will certainly hold you, members of the Security Council, as well as, the Director of UNDCP personally responsible.

Sincerely,

Signed by 25 prominent Afghans, including professors, editors, and intellectuals (men & women).

Human Rights Alliance: Afghans Make A Decisive Movement Towards Peace, Democracy and Reconciliation

Wednesday, December 06, 2000 6:01 PM EST

WASHINGTON, Dec. 6 /U.S. Newswire/ -- The following was released today by the Human Rights Alliance:

Decades of war and factionalism have brought tremendous suffering to the people of Afghanistan as well as violence and instability to the region. It has resulted in the death of tens of thousands of civilians and the displacement of millions of people. The present situation affects not only the Afghan people, but also the entire world. The volatile situation in the region is exacerbated and will become explosive as a result of developments in Afghanistan. Only an end to foreign-sponsored factional fighting and a restoration of a legitimate government based on the free will of the people of Afghanistan and their inalienable right to self-determination can turn this dangerous situation around.

The Human Rights Alliance and the Peace Action Council, two non-governmental organizations with experience in conflict management and resolution, in conjunction with the House International Relations Committee, hosted a meeting entitled "Restoring Peace and Legitimate Government to Afghanistan." The meeting took place on Dec. 4 and 5, 2000 on Capitol Hill in the International Relations Committee Room.

The objective of the meeting was to develop consensus and provide information to Members of Congress on how a Loya Jirga (Grand Assembly) consistent with the Plan by the former King of Afghanistan, Mohammed Zahir Shah, can be implemented. Participants to the meeting were Afghan professionals, intellectuals, former commanders and community leaders from Afghanistan, Pakistan, Iran, Europe, Australia and the United States of America. The participants had productive and effective dialogue with members of the United States Congress, including the Chairman of the International Relations Committee Benjamin Gilman, Congressman Dana Rohrabacher, Congressman Edward Royce, Congressman Tom Campbell, Congressman John Porter, Congressman Joseph Pitts and Congressman Steve Chabot.

Participants of the meeting agreed on the following three items:

1. A Committee will be formed in an expeditious manner to prepare a concrete Plan for convening the Loya Jirga and to ensure the necessary steps for its implementation.
2. By Jan. 15, 2001 the Plan will be announced.
3. The date of the Loya Jirga will also be announced by Jan. 15, 2001

In consultation with various Afghan social and political entities, the participants made the commitment to support and work tirelessly toward the implementation of Loya Jirga, which is an integral part of the peace plan by the former King of Afghanistan, Mohammad Zahir Shah.

out biological warfare against Afghanistan and Afghan farmers by an agency of the U.N. Is funding by the US and Britain innocent of accusation of supporting biological warfare? Does this not amount to an act of terror against unsuspecting and innocent Afghan farmers, against crops in general in Afghanistan, against the animal stocks, the people themselves, and the environment? Who has the right to define terrorism, the so-called bureaucratic experts who lack conscience, or the people? Most people still remember the impact of the use of Agent Orange in Vietnam and its severe fallout for the living and the environment, which are still being reported on after decades? Are these sources planning another disaster for Afghanistan? Where is the morality in this? We demand you investigate this intended crime against the Afghan people, put a stop to it, and make your findings public.

We are not writing in support of growing poppies in Afghanistan for illegal drug use anywhere. However, Afghanistan has the right to export poppies through commercial channels for legitimate medical use. Clearly the long term war conditions brought by the Russian dominated Soviet Army's invasion of Afghanistan having caused economic destruction to normal farming throughout the country, along with the worst drought in recent history all coupled with the UN imposed sanctions, have blurred the lines between poppy cultivation for legal and illegal uses. It must also be mentioned that non-medical use of intoxicating drugs is forbidden in Islam. Yet, no international organization has the legal mandate to impose its brand of control on a sovereign nation especially when it involves the use of such a weapon as biologically engineered fungus with unknown effects.

It seems that the same kind of insanity and lack of simple logic that has prevailed in the war against drugs in the U.S. has now infected the UNDCP. It has been clear to everyone that the policy makers in charge of drug control in the U.S. repeatedly have shifted the blame and the problem of domestic use of drugs to foreign producers of raw materials without any success. This insane approach is also adopted by the U.N. blindly. The simple fact is that unless demand for drug use is eliminated or minimized in the U.S. and Europe there will never be a solution to the problem of illegal drugs. There will be always many alternative sources of supply since creating scarcity of supply, as the U.S. and now the U.N. campaign seems to have targeted for some time, will drive the price up and those who market such drugs will find and nurture different sources of supply in different parts of the world, including the US and undoubtedly Europe. The fact that alternative kinds of illegal drugs are substituted one for another by the users in these countries would clearly point out to the nature of the problem that the drug controlling agencies seem to have ignored, or simply not understood.

It is not the Afghan farmers who bring the poppies to the European and American markets, but, rather the Europeans and the Americans themselves who make the obscene profits and thus the greater motivation for finding new sources of supply. Ironically, it is also the Europeans and the Euro-Americans that use most of the drugs thus imported. Yet, it is always the minorities that are blamed, and punished. The history of the drug problem in the US loudly attests to this. This indeed is the arrogance of a corrupt system. Now, it seems this policy is aimed at the Afghan farmers who have hardly anything to feed their families with, and certainly would be better off for growing crops other than poppies without being attacked with an inhuman weapon of war. These farmers do not receive but a fraction of what poppies bring in foreign markets. Furthermore, they rather not sacrifice their standing in Islam for a miserable income if

اینک در ختم این نوشته مختصر اسامی آن عده روشنفکران را که قربانی استبداد وقت گردیده و از قید قلم بازمانده اند، از قول آقای محمد امان شیردل شاغاسی درینجا فهرست مینمایم تا درج تاریخ کشور گردد.

(۱) حفیظ الله خان پسر محمود خان یاور که ۱۸ سال را در زندان سپری کرد.

(۲) محمد امان شیردل (بارکزی) از صنف چهارم مکتب نجات بزرگان برده شد و مدت ۱۸ و نیم سال در زندان بماند.

(۳) قربان علی از عاشقان و عارفان، بقچه بردار غازی امان الله خان و ملکه ثریا، بیست سال در زندان سپری کرد.

(۴) محمد عزیز خان و عبدالرزاق خان برادران شجاع الدوله، وزیر امنیه امان الله خان، حدود ۱۲ سال در زندان ماندند (در جلد دوم تاریخ غبار درج است).

(۵) سردار غلام حیدر خان غندمشر و حسین جان کرنیل برادرش، هر کدام ۱۸ سال در زندان ماندند.

(۶) غلام نبی خان فرقه مشر هزاره با سه برادرش: محمد رضاء، محمد سرور و غلام حسین هریک ۲۰ سال زندانی بودند.

(۷) محمد نعیم خان (بابی) پسر عزیز الله خان بابی بعد از یکسال توقیف در زندان مفقودالاثر گردید (در فهرست قربانیان استبداد، جلد دوم صفحه ۲۹۶ آمده است).

(۸) عظامحمد خان پسر شیرعلی قوم هزاره، پسر کاکای عبدالخالق، شانزده سال در زندان بماند.

(۹) احمد جانخان با دو برادرش (اکه عینی) و (اکه یوسف) هر یک ۱۳ سال در زندان سپری کردند.

همه افراد ذکر شده، بچشم دید آقای محمد امان شیردل شاغاسی، با زنجیر و زولانه در زندانهای توقیف، محبس و قلعه جدید ایام حبس را سپری کردند. قلعه جدید یک تعمیر بزرگ در بین محبس دهمزنگ بود که زندانیان سیاسی را در آن نگاه میداشتند و همه شان در زمان صدارت هاشم خان و بعد از قتل نادر شاه اسیر، محکوم و محبوس گردیده بودند.

آقای محمد امان شیردل شاغاسی در مورد تفنگچه عبدالخالق که نادر شاه را توسط آن بقتل رسانیده و بقرار شایعات گویا غلام نبی خان چرخي از روسیه برایش تحفه آورده بود یا اینکه توسط اعضای فامیل غلام نبی خان بمنظور انتقامگیری برای او داده شده بود، میگوید که این ادعا بکلی عاری از حقیقت بوده و بعد از قتل نادر خان بقسم تبلیغات توسط زمامداران وقت شایع شده بود، زیرا از یکطرف در زمان حیات غلام نبی خان چرخي، عبدالخالق یک پسر خورده سال بود، و از جانب دیگر تفنگچه مذکور را محمد اسحق خان شیردل برای عبدالخالق تهیه کرده بود که با همان تفنگچه عبدالخالق، محمد اسحق خان و محمودخان معاون قتل هر سه نفر بروزهای جمعه جهت مشق و تمرین نشانه زنی و تیر اندازی به استالف میرفتند. . ختم

۴۹ امر من

حکومت کلینتن نیز یک پروسه دارای نچندان شدت را خواهی نخواهی در زمینه اختیار کرده است. واشنگتن در مورد انکشاف یک کوریدور انرژی برای هردو جانب یعنی شرق و غرب که از روسیه عبور و ذخایر گاز و نفت آسیای مرکزی و منطقه کسپین را بمارکیتهای غربی برساند با روسیه در اختلاف قرار داشته است. واشنگتن هکذا پیرامون حفظ و تقویت استقلال کشورهای جدیدالتاسیس آسیای مرکزی نظریاتی ارائه کرده است. ولی دریک مورد که مقابله با تروریسم و ضمیمه آن یعنی تجارت بین المللی مواد مخدره میباشد، واشنگتن با ماسکو توافق و همنوایی دارد.

این هم آهنگی واشنگتن - ماسکو حتی قبل از حمله برکشتی مخرب امریکا بنام کول تقویت یافته بود. تامس پیکرنگ معین وزارت خارجه امریکا که مسئول طرح و تطبیق پالیسی افغانستان میباشد قبول و بیان کرده است که پاکستان، که تا حال یک متحد امریکا شناخته میشود، برای طالبان نفر و تجهیزات نظامی کمک مینماید. پیکرنگ هکذا گفته که طالبان در منع تولید مواد مخدره ناکام مانده و در حمایت از اسامه بن لادن دوام میدهند و از تاسیس یک حکومت ائتلافی با گروههای تاجک، اوزبک و دیگر جناحهای مخالف ابا میورزند.

تحریک اسلامی اوزبکستان در فهرست امریکا بحیث تروریستهای بین المللی نشانی شده است. واشنگتن موجودیت قوی نظامی روسیه را در تاجکستان تأیید نموده و باروسیه یکجا همکاری دارد تا از شورای امنیت ملل متحد قطعنامه جدیدی با تعزیرات شدید تر در مورد طالبان بدست آرد.

نیم صفحه متباقی متن انگلیسی نسبت نبودن جای ترجمه شده نتوانست - مترجم دکتورهاشمیان

شیربُزا، صلح محال است میان من و تو
که من دشمن روسم، تو غلام روسیه

از نقطه نظر پادشاه که خداوند برایش عمر خدر رانصیب کند، برای او در سن و سال ۸۷ سالگی قدرت جسمی و فکری هردو به تحلیل رفته میرود، ایشان میخواهند بسرعت ممکن ازین حمایت سیاسی و کمک مالی امریکا استفاده کنند و بزعم خودشان برای تلافي مافات خدمتی برای استقرار صلح و دیموکراسی انجام بدهند که هر آئینه چانس بهتر و فرصت مساعدتری از قبول و پیروی این پلان ندارند - مثل آنکه در اوایل سلطنت شان در کابل سرک پخته وجود نداشت، سرک لب دریا بین ارگ و مسجد پل خشتی را با استفاده از یخبندی زمستان توسط خاک و آب یخبندان میکردند تا موتراهای جنازه از طرف صبح سهولت عبور بتوانند، ولی بعد از ۱۲ بجۀ روز مردم کابل برای مدت چند ماه تا زانو در لوش عبور میکردند.

از نقطه نظر لوتی میدان، قومندان احمد شاه مسعود و حواریون او، هرگاه پلان امریکائی حکومت جلای وطن تحقق یابد، بنظر آنها عمر و شرایط جسمی پادشاه در ظرف یکسال فرسوده خواهد شد و بعد از پادشاه احمد شاه مسعود خودش را مرد میدان می بیند - که همانطوریکه بیچاره مجددي را در تشراب توقیف کرده بود - حالا که پوتین را هم در پهلوی خود دارد، بعد از قتل عام طالبان و پشتونها لگه لوگه های دیگر در حکومت جلای وطن (از قبیل گیلانی و قدیر و عبدالحق و امثالهم) دم روی او را گرفته نمیتوانند: شیر بز، شیرپلنگ، شیر بمبیرک، شیر کولاب، شیر درقد، شیر پنجشیر شیر میدان افغانستان خواهد شد. آنگاه پوتین خواهد گفت:

منت ساختن رستم داستان و گرنه یلی بودی اندر سیستان

ازینجاست که مسعود لویه جرگه اضطراری شاه و ائتلاف با آنها بدون قید و شرط قبول کرده و ازینجاست که خوجۀ ین گفته: «بمجرد دایر شدن لویه جرگه بداخل یا خارج کشور استعفی خواهد کرد.»!!!

تصمیم اعلحضرت همایونی برای تاسیس و قیادت حکومت جلای وطن - بمقابل طالبان سرتنبه و جاهل - از لحاظ دور و ننگ پشتوتولی و عنعنات افغانی نیز قابل تامل است. «اعلحضرت معظم همایونی» زاید از چهل سال «سترتولواک» افغانستان بودند. شهزاده ها، والاحضرات و سردار صاحبان القاب و امتیازات رسمی از بیت المال ملت داشتند - بطور مثال یکی از ان القابها ازینقرار بود:

«ج ع ج الف الف نشان والاحضرت اشرف افخم مارشال شاه ولیخان غازی فاتح کابل، سفیر کبیر اعلحضرت معظم همایونی در پاریس و ...»

بقول یکی از صدراعظمین سابق، هرگاه سردار زاده ای تا پغمان یا کاریز میر میرفت خبر این سیاحت در اول اخبار رسمی پیش از نطق و بیانیۀ صدراعظم کشور نشر میشد - باین ترتیب مدت چهل سال بالای این قوم جاهل سلطنت شد و حالا بمقابل همان قوم جاهل به تحریک و کمک اجنبی قیام صورت میگیرد!!! «این چه شوریست که در دور قمر می بینم!»

دراخیر این مقال، وظیفۀ مدیر مسئول بحیث یک خدمتگار افغانستان ایجاب میکند که به برادران طالب گفته شود: خانه شما آباد که افغانستان عزیز را از تجزیه و نابودی و ناموس مردم را از چپاول تنظیم ها و پاتکها نجات دادید. اما شما این خدمات را بخاطر حق وطن و دین وطن و حب وطن تان انجام دادید یا بخاطر حب چوکی و لذت موتر و مقام؟ در مدت چهار سالیکه شما برافغانستان حکومت میکنید و بطور غیر قانونی و بی لجام حکومت میکنید، مردم افغانستان روز تا روز نارامتر، فقیرتر، نا راضتر و بیسوادتر شده اند - شما تدبیر و کفایت حکومتداری را تبارز داده نتوانستید، شما از روشهای خلفای راشدین (رض) پیروی نکردید، شما بمردم گرسنه و فقیر نان، کار و مسکن تهیه نتوانستید - پس شما بقهر مردم مواجه شده اید و قهر مردم بمثابه قهر خدا جل جلاله توصیف شده است. اینک دنیا در صدد نابودی و تباهی شما برآمده که بخاطر شما و روشهای نامعقول تان ملت بیدفاع افغان تباه و نابود خواهد شد. درین مرحله خطیر وظیفۀ تاریخی شما است که خود را بملت انتقال بدهید، از ملت استهدا کنید و مطابق دستور ملت مسلمان افغان عمل نمائید. و ما علینا الی البلاغ. خدمتگار افغانستان دکتور سید خلیل الله هاشمیان.

یک تحلیل واقعبینانه از اوضاع افغانستان

ببین کی پس آمد؟

این ترجمه از متن انگلیسی راحتاً بخوانید: نویسنده دیریک کینان رویلوفسما یونایتد پرس انترنیشنل - مورخ ۲۵ نوامبر ۲۰۰۰ - متن انگلیسی دربخش انگلیسی چاپ شده

«هنگامیکه مجاهدین افغان لشکر متجاوز شوروی را در سال ۱۹۸۹ از کشورشان بعقب راندند، جهان آزاد این ظفر بزرگ را تجلیل نمود. مساعدت امریکا برای تامین ظفر ضروری بود. شورویها در مدت اشغال شان تقریباً بالای تمام افغانستان مسلط بودند. اما هرگز بدرۀ پنجشیر که

میر میرفت

رویداد جالبی در ملل متحد که : خوجه نین افغانستان را بخاطر چوکی فروخت

خوجه نین ربانی رئیس جمهور قومندان مسعود در اوائل ماه سپتمبر ۲۰۰۰ با جوان بچه عبدالله پنجشیري وزیر خارجه قومندان مسعود برای اشتراک در کنفرانس سران کشور های جهان در تالار ملل متحد به نیویارک آمده بود و در اسامبله عمومی تقریری داشت و درین تقریر عوض آنکه از بدبختی های ملت افغان و از تجاوز و مداخله همسایگان حریص صحبت کند، برای خود قیافه رئیس جمهور یک کشور مرفه و آرام را داده درباره تامین امنیت بکشور های کم رشد در هزاره سوم تقریر نمود و از مشکلات عدیده و بدبختی های مردم و کشور جنگ زده افغانستان یک کلمه نگفت.

دلیل این تجاهر جاهلانۀ خوجه نین این بود که یکماه قبل از آن در پاکستان، طالبان هیاتی را نزد باجه خوجه نین در پشاور اعزام و پیامی توسط باجه اش برای او رساندند. این خبر در نشرات افغانی در پاکستان منجمله جریده (محاذ) شماره ۱۳۹ نشر شده است. محافل خبیر افغانی در پشاور گفتند که این پیام یک چال سیاسی پاکستان بود که توسط طالبان تعمیل گردید؛ پاکستان با شناخت عمیق اخلاق و کرکتر خوجه نین ربانی که همیشه شخصیت و ایمان خود را قربان چوکی و پول ساخته، توسط طالبان باو پیام فرستادند که اگر از جنگ دست برداشته و با طالبان ائتلاف نماید، طالبان حاضرند او را بحیث رئیس جمهور در راس قوه اجرائیه افغانستان بشناسند، درحالیکه امور روحانی و دینی و قدرت مذهبی توسط ملا محمد عمر مجاهد بزرگ عنوان امیر المومنین تدویر خواهد شد.

متعاقب حصول این پیام، خوجه نین ربانی روانۀ نیویارک شد و در آنجا پاکستان با در نظر داشت نقطه ضعیف چوکی پرستی داکتر روان فرهادی، قرار مسموع چال دیگری بجان سفیر خوجه نین زد، بنحویکه سفیر پاکستان به روان فرهادی گفت که پیشنهاد بحث و تجدید نظر بر چوکی نمایندگی افغانستان در ملل متحد را باتائید پنج کشور بدست آورده و در صورتیکه آقای ربانی در بیانیه خود در تالار ملل متحد پاکستان را بمداخلات و تجاوزات بالای افغانستان متهم سازد، او نیز پیشنهاد تجدید نظر بر چوکی نمایندگی را رسماً ارائه خواهد کرد. روان فرهادی که از سه سال باینطرف از طرف ایران دبل تنخواه و مصارف میگیرد، متوجه شد که اگر این پیشنهاد پاکستان رسماً ارائه شود، نشود که درین فرصت نازک چوکی و معاش را از دست بدهد. لهذا به ولینعت خود خوجه نین فهماند که نگاهداشت این چوکی مهمتر از شکایت بالای پاکستان است، زیرا از درک این چوکی سالانه ده ها میلیون دالر بنام کمکهای بشري بجیب خوجه نین میریزد و هم بخاطر همین چوکی است که یک رئیس جمهور بی دفتر، بی آدرس و سیار به نیویارک در کنفرانس سران کشور ها دعوت میشود، اگر این چوکی از دست برود اعتبار و سله و ریش و کله خوجه نین همه زایل خواهند شد. خوجه نین از ترس از دست دادن چوکی نمایندگی که منبع عاید و مرجع شناخت او قرار گرفته منافع ملت مجاهد و فقیر افغانستان را فروخت و از دهن گندیده او که با رشوت چوکی تخته شده بود، یک کلمه در باره مداخلات و تجاوزات پاکستان نبرآمد.

ما بقی این داستان را ما از قول نشرات ستمیها که حامی و پشتیبان خوجه نین اند برایتان مثال میزنیم:

(۱) در انترنت خواندیم که نماینده امید، ویس ناصری، مصاحبه ای با خوجه نین ربانی بتاريخ ۱۱ سپتمبر در المان انجام داده و درین مصاحبه بیک سوال ناصری، خوجه نین مجبور باعتراف شده است:

«سوال: در سخنرانی که شما در مجمع عمومی و نشست سران جهان در ملل متحد داشتید، در آنجا متأسفانه از تجاوز و مداخله صریح پاکستان شما ذکر مستقیم و علنی نداشتید که این باعث اعتراض، احتجاج و آزر دگی و عکس العمل شدید افغانها، مخصوصاً مطبوعات برون مرزی افغانها گردیده است. علت این عدم تذکر نام کشور متجاوز پاکستان در آنجا چه بود؟ و همچنان در مصاحبه یا کنفرانس مطبوعاتی تان در نیویارک شما تنها از تجاوز قوای بیگانه و سپاه بیگانه یادآوری نمودید. علت این اغماض و پرده پوشی چه بوده است؟

جواب: ... در قسمت موضوعی که بارتباط سخنرانی در مجمع عمومی و کنفرانس سران، در اونجا دوست هائی (؟!) که اونجا بودند، تصور شان این بود که اگر ما زیاد در موضوع پاکستان تاکید می کنیم؛ نظر به اجندائی که اینجا الست، این شاید مناسب نبوده باشد، ممکن است یکتعداد مسئولین در اونجا در ملل متحد اینها فکر کنن که بخاطر اصل اجندا اینها نیامده بودند، بلکه اکنون میخواهند که از منبر ملل متحد در مقابل یکی از اعضای ملل متحد صف آرائی بکنند، این البته مشوره و نظر اونها بود و گفتند که این موضوعات به تفصیل در صحبت های مطبوعاتی گفته شده ... که البته این مشوره بخاطریکه چون

مسئولین اونجا بیشتر بمسائل آگاه بودند، گفتیم بمشکل اونها روبرو نشوند درمسائل بعدی که روی کرسی افغانستان و مسائل دیگریکه پیشروی است. اونها (اعضای نمایندگی دایمی افغانستان درملل متحد) با مشکل روبرو نشوند! لذا این کار بر اساس مشوره و مشوره دوستها، اکتفا به اجندائی که از طرف سرمنشی م م شده بود، اشارات کوتاهی که اون هم البته باید از پنج دقیقه اضافه تر صحبت نمیشد، باین شکل صحبت شد.»

والی قدیر ملیاردر، پادشاه سابق ننگرهار، که اوهم بحیث عضو هیات افغانستان همراهی خوجه ثین به نیویارک رفته و بهنگام تقریر خوجه ثین درتالار م م نشسته بود، بخبر نگاران گفت: «من قاطعانه و شدیداً با موقف و اظهارات استاد ربانی درسخنرانی مجمع عمومی مخالف هستم. ما حق نداریم از تجاوز و مداخله صریح و بی پرده پاکستان در افغانستان انکار و سکوت کنیم...» والی قدیر اینرا هم علاوه کرده که خوجه ثین ربانی درین مورد قطعاً با او مشوره نکرده وقرار بود که درخطابه خود مداخله و تجاوز پاکستان را نکوهش کند اما بعلمتی که باو معلوم نیست ربانی دفعتاً ازین تصمیم منصرف شده است.

(یادداشت اداره: این خبرها به تفصیل در امید شماره ۴۳۹ مورخ ۱۸ سپتمبر ۲۰۰۰ نیز نشر شده است. و درصفحه ۸ همین شماره هموطنی بنام نصیراحمد چنین مینویسد: «سخنرانی استاد درمجمع عمومی م م نظریات مختلفی را از دیدگاههای مختلف بروز داد. بعضی ها آنرا خیلی ضعیف درین حالت رقتبار وانمود کردند که چرا استاد درمقابل تجاوز پاکستان از احساسات و کلمات خشن استفاده نکرد...») درانترنت مورخ ۲۵ سپتمبر مقاله ای بقلم یما جاوید شمعریز مطالعه شد که میگوید: «...خبر فاجعه انگیز بیانیۀ استاد ربانی رئیس دولت هنوز برسمیت شناخته شده افغانستان درملل متحد را از طریق رادیوهای جهانی و هفته نامه امید خواندم. البته مثل همه کسانی که خواستار آزادی افغانستان هستند، خیلی متاثرشدم و هنوز حیران هستم چطور امکان دارد که اشخاصی درین حد بی درد و غافل با این قسم بیانیه های بی محتوا، از طرف ملتی که همه چیز را از دست داده، نمایندگی کند؟... پس می بینیم که این اشخاص بهیچصورت از آن مردم بیچاره و آن سنگر داران بی سلاح نمایندگی نکرده اند... یک فرق بزرگ بین مردم داخل افغانستان... و کسانی که دربیرون با اصطلاح ازین مردم نمایندگی میکنند، وجود دارد... دربیرون نمایندگی شانرا کسانی میکنند که کمترین توجه بحال آنان ندارند. و میتوان گفت که برای کارهاییکه موظف شده اند بیسواد یا بیعلاقه هستند. و از همه بدتر حاضر هستند پولی که شاید میتواند مردم تخراب و یا مدافعین تالقان را کمک کند، درهوتلهای خیلی قیمتی در اروپا و امریکا برای سفرهای بیهوده مثل سفر استاد ربانی به نیویارک خرج کنند...» (یادداشت اداره: بقرار سنجشهای تخمینی مصارف سفریه خوجه ثین و همراهانش در سفر اخیر به نیویارک - برای ایراد تقریر زیر بحث - زاید از دوصد هزار دالر بوده است.)

گزارش دیگری تحت عنوان «اعتراض بربیانیۀ استاد ربانی در سازمان ملل» بقلم عقیفه هادی و داکتر حمید هادی درانترنت بنظر رسید که خوجه ثین را به شش دلیل یک زعیم نالایق، بی کفایت، گپ رو، بی معلومات و ساده بین قلمداد کرده و درماده ششم می نویسد: «گاندھی رهبر هندوستان میگفت: من بخاطری رهبر هستم که مردم را تعقیب میکنم. واقعا رهبران حقیقی کسانی اند که افکار مردم را تعقیب و فریاد مردم را بگوش مسئولین میرسانند. جناب استاد ربانی درین رهبری خود اخلاقاً ناکام ماند. و ضرور است نزد مردم افغانستان جواب معقولی ارائه کند. ضمناً از فحوائی مصاحبه چنین بر می آید که نمایندگان دایمی افغانستان در ملل متحد، استاد ربانی را از دفاع حقوق مردم افغانستان جلوگیری کرده اند. جناب داکتر عبدالغفور روان فرهادی باید درین زمینه اظهار عقیده کنند تا موضوع روشن گردد... هر گروه و دسته ای که بخاطر منافع شخصی و گروهی و یا بخاطر حفظ کرسی و موقف خود، برمظالم و بیرحمی هائیکه بر مردم افغانستان شده، پرده بکشد، و نامردانه خاموش بنشیند، درپیشگاه خدا، ملت، وجدان و تاریخ مسئول خواهد بود.» (یادداشت اداره: این دو مقاله در امید شماره ۴۴۰ نشر شده است)

درانترنت مورخ ۹ اکتوبر ۲۰۰۰ مقاله جالبی درباب تقریر اخیر خوجه ثین بنظر رسید. این مقاله بقلم آقای داکتر عبدالاحد معصومی مینویسد: «...خبر حیرت آور و تکان دهنده دیگری از رسانه های مشهور بالفساد جهان، از جمله بی بی سی، مبنی بر بیانیۀ آقای ربانی در مجمع عمومی ملل متحد، و اظهارات جنایت پیشۀ مشهور و سادیست معلوم الحال، گلبدین، تاروپود من و یقیناً هرفرد متعهد با ایمان و

درین باب، منظومۀ استاد (هاتف) رادربخش زبان و ادبیات بخوانید

وطنخواه دیگر - از یک انسان عادی گرفته تا یک انسان با احساس مظلوم و پریشان روزگار و تا یک سیاستمدار - را بلرزه و خشم از بیعدالتی در آورد... از بیانیه آقای ربانی بحال مردم بیدفاع و تنهای خود، و بحال جناب ایشان، به از دست دادن بهترین موقعی که بهتر از هزاران نوشته و مظاهره، از نظر تاثیر و توضیح وضع ناهنجار مابود، تاسف نمودم... واز بیانیه اش با همه سابقه جهادی، و آنهم از مقام ریاست دولت مردم بخاک و خون و ستم تپیده، استاد از چیزی واهمه و تشویش بخود راه داده بود که اگر اندکترین آشنائی از روند سیاسی دوپهلوی و حتی بعضا چند پهلوی معمول استعمار گران هزار چهره، موجود میبود، و در گفتارشان تذکری داده میشد، نه مسئله نمایندگی دایمی در ملل متحد دچار خطر و یا باعث تشویش میگردید، و نه استبداد و دهشت ساخته و پرداخته طالبی ساخته دست همین جنایتکاران بشریت پوشیده میماند...» (یادداشت اداره: این مقاله خواندنی در امید شماره ۴۴۲ نشر شده است).

باز در انترنت مورخ ۱۹ اکتوبر دو مقاله جالب بنظر رسید، یکی بقلم آقای سلطان حمید عزیز از جورجیا تحت عنوان «سیاستمداران عاقبت نااندیش» مینویسد (... بنده عاجز با تائید و تاکید فراوان به نظریات این برادران و سایر هموطنان همدرد و غمشریک ملت قهرمان و صبور افغانستان، این غفلت و یاد نکردن تجاوز پاکستان را محکوم میکنم و یقین دارم تاریخ سیاسی ما همانطوریکه در گذشته ها از قهرمانان ملی بخطوط زرین یاد کرده، از کسانی که از امور ملی غفلت کرده با خطوط و جملات درشت و سیاه ثبت سینه خود نموده است... اما چنین اعمال ناستوده درین مقطع زمانی هم بیادگار خواهد ماند و مورد طعن و نفرت دایمی قرار خواهد داشت. اما در مورد بیانیه استاد ربانی باید عرض شود که شاید مجذوب این شعر بیدل صاحب شده باشد که میگوید:

خاموش نفسم شوخی آهنگ من اینست در جوش بهار ادبم رنگ من اینست
نی ذوق هنر دارم و نی محو کمالم مجنون توام، دانش و فرهنگ من اینست

... استاد متنی را قرائت کرده اند که حتما توسط مشاوران و همکاران آنها تهیه کرده بودند. اگر حرفهای خوب و نا گفتنی را برای روز مبادانگذاشته اند، ازین بیشتر روزید، و ازین بهتر فرصت مساعد بابرار دردها، هرگز بدست نمی آید. وای بحال آنانی که بار سنگینی را بردوش خویش برای ابد گذاشته اند...»

مقاله دومی از جناب استاد غلام علی آئین میباشد که شخص با مطالعه و نویسنده چیره دست میباشد. نامبرده که از غریب بچه های صحیفه مقبول گلپهار و دره پنخشیخ شناخته شده، در دوره شاهی از عهده ریاست پوهنچی در پوهنتون گرفته تا رتبه وزیر در کابینه و والی مهمترین ولایت افغانستان برخوردار شده بود، مع هذا در صف ستمیان تولید و بدعوت خوجه ثین چند بار به پاکستان و افغانستان رفت و دوشعار معروف ستمی اول بقلم او انتشار یافت، یکی «تاجک فوق همه» و دیگری «یا تخت است یا تابوت» که بعدا صدها بار بقلم کوشان دلال کمونستها و پسرانش در نشرات ستمی تکرار گردید.

جناب استاد آئین زیر عنوان «براین سخنان گر عجیب نیست، عجب نیست!» مقال خود را از گفتار یک صدراعظم سابق انگلیس چنین آغاز میکند: «دیزرلی بار دوم بسمت صدراعظم انگلیس انتخاب شده بود. بعد از انتخابات عمومی، و کیلی که تازه وارد پارلمان گردیده بود، نزد صدراعظم و رئیس حزب آمد و پرسید: «آیا مشوره میدید در مباحثات پارلمان سهم فعال بگیرم؟» صدراعظم که عضو نو بمقام رسیده حزفش را نیک میشناخت، گفت: «هیچ مانعی ندارد، اما بهتر است پارلمان را متعجب بسازید که چرا حرف نزدید، تا اینکه چرا حرف زدید!» سخنرانی برهان الدین ربانی افغانها را متعجب ساخت. یقینا دشمنان و دوستان افغانستان هر دو متعجب شده خواهند بود... عجب خواهد بود اگر سران ملل تعجب نکرده باشند... در یک خطابه ۱۲ بندی، ده بند تقریبا بطور انحصاری وقف سخن های تشریفاتی و پروتوکولی... شده... وی تنها در دو پاراگراف بمسایل افغانستان تماس گرفت، در یکی بضرورت رویکار آمدن یک حکومت وسیع القاعده با مساعی جمیله سازمان ملل اشاره کرده، و در پاراگراف دیگر از مداخلات خارجی سخن بمیان آورده، بی آنکه نام کشور یا کشور های مداخله کننده را بگیرد. آنجا که گفته است افغانستان در طول دو دهه اخیر دوبار مورد تعرض واقع شده، از عدم قابلیت ملل متحد برای تقبیح متعرض یا متوقف ساختن تعرض سخن رانده است، اما عجب است که خودش عاجز مانده حتی از نام گرفتن متعرض، چه رسد به تقبیح آن!... (ربانی) در مصاحبه با آقای ویس ناصری ظاهرا با ناراحتی همینقدر گفت که بمشوره دوستان عمل کرده است، این مشوره بمشوره پرویز مشرف میماند، نه بمشوره دوستان! استبراء بدلیل اینکه چنین یا چنان مشوره داده شده، مناقض و منافی زعامت مسئولانه و بی

شائبه است. یک زعيم مکلف است مشوره و مشوره ها را بشنود، و نه تنها بشنود بلکه بجويدهم، اما مکلف نيست هر مشوره را بپذيرد، و چون پذيرفت يا رد کرد بايد بگويد که مشوره را چرا قبول کرد يا نکرد. مسئوليت نهايي اتخاذ تصميم بدوش تصميم گيرنده است نه بدوش مشوره دهندگان. البته آنها بنوبت خود درچنين موارد خطير مسئوليت دارند... و اگر مشاوري کراراً مشوره خام ميدهد، شايستگي مشاوريت را ندارد. یک زعيم بايد از خود افکار و نظرها راجع بپرابلم های ملي و طرق حل آنها داشته باشد....»

استاد آئين درين مقاله خواندني و آموزنده خود که ما قسمتي از آنرا گزارش داديم، مثالهاي از تصميم تاريخي زعمای بزرگ جهان از قبيل طارق، گاندهی، دوگول و ذکری از اندیشه های افلاطون درباب مسئوليت زعيم مينمايد و ميگويد «برهان الدين رباني درين موقع خطير وظيفه خود را انجام نداد و بنا بر آن ظلم کرد در حق مردم افغانستان...»

وبالاخره نظر زعيم یک کشور همسايه نيز درانترنت خوانده شد. اسلام کريموف رئيس جمهور ازبکستان درمراجعت به تاشکند بعد از ختم کنفرانس سران کشورهای جهان درمباحثه مطبوعاتي گفت: «درجريان سخنراني رئيس جمهور رباني من بدقت بسخنانش گوش دادم، وبعد تر با داکتر عبدالله وزير خارجه صحبت نمودم. هر قدری که تلاش کردم چيزی از گفتار آقای رباني درک نکردم. شما شايد گفتارش را شنیده باشيد، و اگر نشنیده ايد آنرا بخوانيد. عموماً بيانيه بدون محتوی بود. از آن بصورت مطلق موقف حاضر و دورنمای حل مشکل افغانستان تشخيص نمی شود. باوجودیکه رهبر رسمي فعلي افغانستان رباني است، ولی همه ميدانند که مسعود از اهميت بيشتري برخوردار است. ولی ميخواهم بيفزايم که دربيانيه رباني آثار تغييرديده ميشود. من توقع دارم اين تغيير با در نظر داشت حل مشکل افغانستان و موقف طالبان صريحتر و قاطعتر باشد.»

کريموف درختم بيانات خوجه ثين رباني درمجمع عمومي ملل متحد درنيويارک اظهار داشته بود که من در سخنانم از افغانستان دربرابر تجاوز پاکستان ياد کردم، ولی رئيس جمهور افغانستان از ابراز آن ابا ورزيد.

(يادداشت اداره: سه مطلب فوق الذکر درجريده اميد شماره ۴۴۳ مورخ ۱۶ اکتوبر نيز نشر شده است.)

ما بسه ملحوظ اين گزارش را تهيهديدیم: (۱) اين مجله آئينه افغانستان عنوان دارد و نظريات هموطنان ما دريك موضوع مهم که سرآغاز تغيير موقف رژيم خوجه ثين و يك تحول مهم سياسي شمرده ميشود، بايد درين آئينه منعکس گردد. (۲) ما خوش شديم می بينيم که هموطنان ستمی ما برای بار اول جرات نموده زعيم بيکفائيت، گپ رو و چوکي پرست خود را مورد اعتراض و انتقاد قرار ميدهند، زعيمکه بخاطر حب پيسه، چوکي و مقام بتکرار توسط پاکستان غولانده شده و او بتکرار منافع شخصي خود را بر منافع افغانستان مقدم قرار داده است. (۳) مدير مسئول اين مجله و همه افغانهای وطن دوست درين داعيه و موقف گيري با برادران ستمی خود همناوا بوده، دربرابر خيانتیکه خوجه ثين رباني دراتلاف حقوق ملت ستمديده افغان مرتکب شده، باو نفرين و لعنت ميفرستيم: چونکه مداخلات علني و تجاوزات و مظالم متداوم حکومت چريص و فتنه انگيز پاکستان را بالای ملت مظلوم افغانستان، بملاحظه منافع چوکي و پول، عمداً و قصداً کتمان کرد و از فرصت طلائي که بحیث نماينده افغانستان درتالار ملل متحد دربرابر سران جهان برايش ميسر شده بود تا حقانيت و مظلوميت ملت افغان را بيان ميداشت، ولی اين خوجه ثين پيسه ساز ازین فرصت تاريخي بضرر کشور و ملت افغانستان کارگرفت و خيانتی بالاتر ازین درتاريخ ديپلوماسي سراغ نداريم!!!

واما بجناب استاد آئين که مقال پرمعني خود را با نقل قولی از یک صدراعظم مقدمترانگليس شروع نموده است، عملکرد یک صدراعظم معاصر انگليس را بمنظور نتيجه گيري ازین بخش مثال ميزنيم:

انتوني ايدن وزيرخارجة معروف انگليس در دوران جنگ جهاني دوم که بعد از وينستون چرچيل بمقام صدارت انگلستان انتخاب شد، طرح حمله مثلث (انگليس - فرانسه - اسرائيل) بالای مصر را بمنظور تسلط مجدد برکانال سويس ريخت و حمله مثلث را موفقانه عملي کرد. اما بطور غير متوقع با اولتيماتوم اتحاد شوروي مواجه شد و حکومت مثلث مجبور گردیدند در ظرف ۴۸ ساعت قواي خود را از مصر خارج و کانال سويس را بدسترس مصر بگذارند. متعاقب برگشت ناکام قواي انگليس از مصر، ايدن صدراعظم انگليس در پرده تلویزیزن در برابر ملت خود بایستاد و گفت «معذرت ميخواهم که درسنجش خود التيماتوم جدي و

مداخله نظامی اتحاد شوروی را که منجر به جنگ جهانی سوم میشد، غیر متوقع پنداشته بودم و بکفاره این اشتباه عظیم از مقام مصادرت انگلستان مستعفی میشوم...» قطرات اشک که از دیدگان انتونی ایدن سرازیر میشد همه، بشمول این نویسنده، دیدند و ایدن تا دم مرگ دیگر بمسائل سیاسی نپرداخت.

حالا من از جناب استاد آئین سوال میکنم که آیا خوجه ثین ربانی در برابر این خیانت بزرگ خود حاضر باستعفی از یک چوکي سیارگی مسکن و بی آدرس میشود؟ ایدا نه!!!

آیا قومندان مسعود رئیس جمهور مقرر کرده خود را بخاطر خیانتی که مرتکب شده برطرف میسازد؟ ایدا نه!!!

آیا قومندان مسعود جوان بچه رفیق خود عبدالله را که وزیر خارجه مقرر کرده برطرف میکند؟ ایدا نه!!!

آیا قومندان مسعود سفیر و طنفروش و منافق خود رادر ملل متحد که بخاطر حفظ چوکي و معاش بخوجه ثین مشوره غلط داده و در خیانت بزرگ اتلاف حقوق مردم افغانستان سهم این منافق بیشتر از دیگران است، برطرف میکند؟ ایدا نه!!!

پس استاد آئین ملتف میشود که آب این چشمه از بنیاد خت است، ورنه شخص خود استاد آئین، اگرچه ستمی است، اما متهم بوطنفروشی و منافقت نمیشد، و بعقیده ما جناب استاد آئین تمویض بمراتب شایسته تر از روان منافق، برای اشغال چوکي نمایندگی ملل متحد میباشد. والله واعلم بالصواب - خدمتگار افغانستان داکتر سید خلیل الله هاشمیان

دو نظر در مورد لویه جرگه: یکی: بر مبنی عنعنات و نه بر مبنی قانون

غلام غوث ترجمان از نیویارک

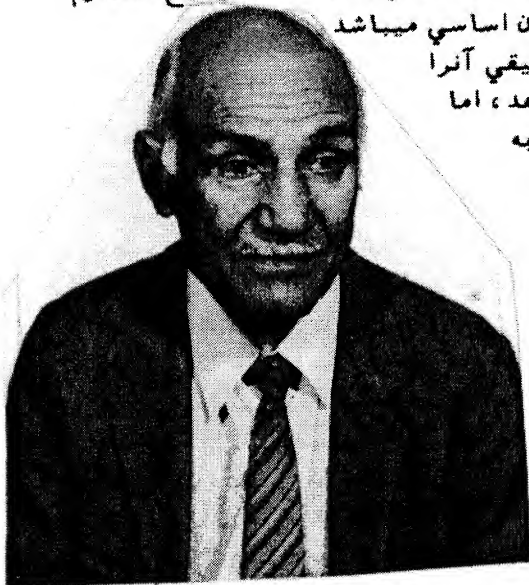
اندیشه و مفکوره بوجود آوردن یک حکومت با قاعده وسیع برای افغانستان در اثناء سالهای ۱۹۸۰ میلادی عبارت سازی و انشاء شده بود. اما هیچگاه نه در آنزمان مرعی الاجرا قرار گرفت و نه تا کنون توانسته است عملی گردد. صحنه اقتدار سیاسی در افغانستان را طی ۲۸۰ سال گذشته تا کنون زعامت های مطلق العنانی، جنون شخصیت پرستی، ارباب پسندی ملوک الطوائفی، دین سالاری و جنگهای تهاجمی و استیلا گری، طرح صورت و کیفیت داده است. نه شیوع و بروز جنگها، و نه صلح و مسالمت، هیچیک نتوانسته اند که وضع اقتدار گیری سیاسی را تغییر دهد. بوجود آوردن یک حکومت با قاعده وسیع مستلزم صلح و ثبات، عطف توجه بین المللی و در نهایت امر نیازمند یک قانون اساسی میباشد افغانستان هیچگاه نتوانسته است تطبیق یک قانون اساسی بمعنی حقیقی آنرا رویکار آورد. آزمایشات مختلف بعمل آمده که آن منظور را تحقق دهد، اما در جهت قانونیت دهی و تطبیق یک قانون اساسی برای مملکت منجر به ناکامی گردیده است. اکنون کشور برای بقای خود در مقابل بلا و آفت جنگهای داخلی و تخطیها و سیاست های تسلط ارضی در رنج و عذاب بسر میرود و در قدم نخست توفیق یافتن بصلح و ثبات، رفاه اقتصادی و تشکیل لویه جرگه را حلال مشکلات سیاسی کشور می پندارد، لویه جرگه ای را که بر مبنی عنعنات طرح و تشکیل یابد، نه بر مبنی قانونیت که درین مرحله اشکالات رادر بردارد.

دوم: لویه جرگه فردا

و افغانستان امروز

سده ها بگذشت که سنگی آفتاب لعل گردید در بدخشان یا حقیق اندریم. مدتی بکار دارد تا افغانستان امروز معلوم شود که آماده پذیرش میشود برای احضار کدام لویه جرگه و یا برای حضور محمد ظاهر پادشاه سابق و یا بابا المثل شان که در نقش خیر اندیشی باشد.

آنهایکه دلبسته امروز و فردای چنان امرار هستند، افکار شان در قصر شیشه ئی در جوهر قرار دارد. زمانه های شاهي افغانستان و گذاشتن وقع به محمد ظاهر بابا و یا بلویه جرگه پغمان امان الله ئی - لویه جرگه های کابل همزمان ظاهر شاهي، داودخانی، کارملی و شورای حل عقد و امثال آن، هیچکدام آنگونه لویه جرگه ها و جرگه ها نتوانستند شایسته تداوم و رسا به اینزمان معاصر باشند. ماهیت آنگونه لویه جرگه ها رافقط میتوان در زباله دان تاریخ تجسس نمود. افغانستان امروز حاکمیت سراسری کشور را که بدست یک قدرت باشد شرط نخست و وقوع لویه جرگه را شرط دومی می پندارد و آنهم در صورتی خواهد بود که کشور بچندین گوشه تعلیق نگردیده باشد. امید وارم این نظریه من موقع نشر یابد. با احترام غلام غوث ترجمان





Where's Waldo? Not here. But that is Bill Clinton (first row, ninth from left), Cuban leader Fidel Castro (second row, 12th from left) and Iraqi Deputy Prime Minister Tariq Aziz (last row, 18th from left, right of the '2000' sign), in the same family-of-nations photo.

فوتوی سران ۱۵۰ کشور جهان که در جلسه عمومی ملل متحد در نیویارک در قرن ۲۱ اشتراک نمودند

افتتاح ربانی در ملل متحد

پوهاند داکتر فقیر محمد ملگری

مجله وزین آئینه افغانستان را طور مسلسل میخوانم، مضامین آن از نگاه علمی، سیاسی و مائل روو بسیار دلچسپ میباشد؛ خصوصاً همه واقعات روز در این مجله طور بیطرفانه و حقیقی انعکاس مییابد. از رسیدن استاد ربانی به مقر ملل متحد در نیویارک همه خبر شدند، استاد ربانی باید روزنامه نگاران، خبرنگاران و یکتعداد هموطنان بشمول مخالفین خود را بقسم نمایند از سایر ایالات امریکت و کانادا دعوت میکردند با ایشان می نشست و راجع بمشکلات افغانستان و سرنوشت کشور صحبت مینمودند. برخلاف توقع استاد ربانی ملاقات خود را با (ولادیمیر پوتین) رئیس جمهور آدامخوار روسیه غنیمت و افتخار شمرده از او برای قتل و کشتار فرزندان افغان کمک خواست، پوتینی گریست جمهوری خود را با دشمنی با عالم اسلام و قتل عام مردم چیچن آغاز کرد. حالا که با اصطلاح عامیانه از گاو غدود یعنی دم گاو نزدش باقیمانده است و هنوز هم تلاش دارد دوباره قدرت را بگیرد باید با افغانها در تماس شده از مردم رنجیده دلداري میکرد، اما خپ و چپ آمد و پتکی پس رفت - داکتر عبدالله سخنگوی ائتلاف شمال گفت که عقب نشینی ما تکتیکی بود تا مردم غیر نظامی در تالقان تلف نشوند و در موقع مساعد دوباره برای اشغال تالقان حمله خواهد شد، حالا قضاوت شود که اگر حمله نمایند و قرار مسوع لشکرو کمکهای روسیه نیز همراهی شان میباشد، طبعاً دوباره مردم غیر نظامی بشهادت رسیده و ملک و جایداد شان چور و چپاول خواهد شد. هر کس میگوید راه و پلان من حق است، اما حقیقت معلوم نیست، الغیب عندالله - رحمن بابا میگوید:

حقیقت په جهان هومره شو نایابه چه سیند نشوم پیژندل له سرابه
 با اساسی قضاوت مردم بدرجه اول مسئول راکت پرانیها احمد شاه مسعود و استاد ربانی میباشد زیرا علاوه بر مدت چهار سال ریاست جمهوری، میخواهد مثل خلفای راشدین تا وقتی که زنده است رئیس جمهور باشد. مسعود و ربانی نفاق قومی، نژادی و لسانی را بوجود آوردند چنانچه هزاره ها را از نسل و بقای مغل خطاب نمود، در حالیکه برادران هزاره ما از مسکونین اصلی افغانستان میباشد، چنانچه در جغرافیای تاریخی غور که بطبع رسیده اصیل بودن آنها بوضاحت ذکر شده است: افغان نبود و من بودم پیش از همه آرین بودم. در دوره ربانی - مسعود، شورای نظار همه خانه های اهل هند را در کابل چور و چپاول

و آنها را فراري ساختند. من بچشم خود در کارتۀ پروان ديدم که دواخانه (کاپور) راجور وچپاول نمودند. من بايشان گفتم که مالک دواخانه کاپور یک افغان خوب است، بمن گفتند که تو کفرميگوئي، او هندواست نه مسلمان و اگر بيشتر حرف بزنی توقيف خواهي شد. حالانکه همه اهل هند افغانستان افغان ميباشند. همينطور استاد رباني گفت که دو صد سال پشتونها حکمروائي کردند حالا تاجکها و فارسي زبانها هم بايد دو صد سال سلطنت نمايند. من نديدانم شخصی با چنين ذهنيت چطور در تلاش زعامت افغانستان است !!!؟؟

نامه ايکه در اميد نشر نشد!

غلام غوث ترجمان ازنيويارک
نامه سرگشاده عنواني مدير هفته نامه اميد را که بارتباط جانبداريهايش از برهان الدين رباني و احمد شاه مسعود نوشته بودم و کاپي آن ضميمۀ هداميباشد و در آن اشاره نموده ام که برهان الدين رباني درقصر کريميلين همراهی کمونستها ملاقات و احمد شاه مسعود از مجاهدين پشاور خود را مجزانموده در رکاب سرلشکر روس در افغانستان درآمده و درۀ پنجشير را بر رخ لشکر کمونستها گشود و راه خود و پيروان خود را تحت نظارت روس الی چاريکار گشود... اما اخبار اميد مقاله ام را نشر نکرد... اميدوارم آنرا در مجله آئينه افغانستان نشر نمائيد، ممنون خواهم شد.

جناب مدير هفته نامه اميد - امريکا - مورخ ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۰
آيا آفتاب از کدام سو برآمد که بالاخر بعد از هشت سال جانبداري و نيمه جانبداري، توانستي که امروز در پرتو آفتاب شفق، حقيقت را بنگري و ملا رباني را ملامت نمائي؟ مثليکه بعد از اين جيب خواجه ثين رباني را خالي يفتي و ديگر برای خودت و اخبارت آنرا واره دار نيفتي که در سرمقاله ات منتشره در شماره ۴۳۸ اخبار اميد قيافه ماسک جديد را پوشيده و يکي از اعمال برهان الدين رباني يعنی موقوفی وی را در قبال اسامبلۀ ملل متحد نکوهش نموده اي - در حالیکه من در مقالۀ سه سال قبل خود که در شماره ۶۹ مورخ مارچ ۱۹۸۸ مجله آئينه افغانستان انتشار يافته بود، ملا برهان الدين رباني و احمد شاه مسعود را بحيث کمونستهای کهنه کار و ملتزمين رکاب (کی - جی - بی) خوانده بودم، که جناب ملا رباني در کريميلين شوروي رفته و در آنجا با برژنف طرح الفت افگند و حتی در مورد طعام روس و اشتهای خودش صحبت نموده بود که در جرايد آنزمان نشر گرديده بود - و جناب احمد شاه مسعود در رکاب سرلشکر روس در افغانستان هم پيمان گرديده از گروههای مجاهدين پشاور خود را مجزا نموده و راه درۀ پنجشير را برای لشکريان روس و راه خود را الی چاريکار برای پيروان خود بی خار و بی خلل باز گذاشت و از کمونست شوروي جيره گرفت.

اگر خودت بحيث سردمدار اخبار اميد گرویده رشادت اخلاق روزنامه نگاري ميبودي، بايد آن مقاله را که بيش از دو صفحه نبود و اول برای خودت فرستاده بودم نشر مینمودي و يا اينکه معذرت از نشر آنرا در اخبارت تذکر میدادي که قضاوت بعضی از خوانندگان را برمی انگيخت، اما بمانند ده ها مقالات ديگر ارسالي ام براييت که فهرست عناوين اقلا ده قطعۀ آنرا اگر در ذيل اين نامه سرگشاده درج نمايم، طويل ميشود و سراسر در موضوعات سياسي افغانستان بوده اند، از نشر آن مقالات من خود داري نمودي و بعدا همان مقالۀ متذکره فوق اثر اينجانب در مجله آئينه افغانستان نشر گرديد.

در طول اين مدت معلوم گرديد که یک موعده چاگر پول ايران بودي - مدتی هم چاگر پول خواجه ثين رباني و هنوز هم چاگر پول احمد شاه مسعود ناشي از زمرد و لیلیم و کارنوتيت پنجشير و لعل و لاجورد بدخشان و دست نگر فرانسويان که با احمد شاه مسعود تساند دارند، چاکري و ثروت اندوزي داري و با همصنفانت در نمايندگي دايمي اکنون جنگ زرگري را بحيث روپوش نيمکاسۀ ثی که داشته ايد در تظاهر گرفته اي و نوشته ای که: «از بالاترين مقام مسئول تا پايانترين کارمند نمايندگي دولت اسلامي هر کدام غفلت نابخشودني و سهل انگاري درد آور نمودند و مسئوليت اولي و اصلي دارند... و بايد استاد رباني در تالار مجمع عمومي گريبان ميديدي - دستار بر زمين ميزد و طوفان از خشم برپا ميکرد...» جرت و فرت تان حلال و ديگر نتيجه تان گوشت خوک، و از آن نوشته سرمقاله ات استنباط ميشود که گویا بعد از آن چنان نمايش مضحک جنون نما که تجويز نموده ای، جناب خودت سردمدار اخبار اميد و دار و دستۀ رباني و مسعود و ديگر نيمکاسه ثی های تان ترک وظايف محوله نموده و با جيبهای مملو از ثروت که اندوخته ايد از صحنه خارج گرديده براحت و از نظرها پنهان زيست خواهيد نمود، اما، اما، ذناب مدير، ملتفت باش که زمان صيقل پذيراست و مينگرد و موعده آن ميرسد که حقايق ملفوف بر ملا خواهد شد. والله اعلم بالصواب غلام غوث ترجمان

مثلث شوم قبرس که ستون پنجم پیدا کرد

عبدالحمید انوری از کانکورد

در مورد گردهم آئی «قبرس تهران» دست اندر کاران آن زیاد گفته و نشرات افغانی هم بسیار نوشته اند که بیشتر ازین ارزش تبصره راندارد. گلبدین و دامادش (جریر) را مردم افغانستان خوب میشناسند. و اما آقای سردار محمد روشن که از بعد از اشتراک در کنفرانس قبرس از جانب جریر و شرکاء برای مذاکره با مقامات طالبان و اتحاد شمال با دو سه رسوای دیگر عازم افغانستان شده بود، کیست؟

این شخص که سفیر و نمایندهٔ ربانی در اسلام آباد بود، قاتل سه جوان و طندوست افغان است که بسفارت افغانستان در اسلام آباد پناه برده بودند. اما آقای روشن بیشرمانه و نامردانه حریم سفارت افغانستان در اسلام آباد را در اختیار کوماندوهای پاکستانی قرار داده و پاکستانیها بکمک آقای روشن آن سه جوانمرد افغان را بدون آنکه مقاومتی نشان داده باشند بخاک و خون کشیدند و جیوانانه شهید ساختند. آن سه جوان افغان که خاطرهٔ شان گرامی باد، نه خواستار پول و اسلحه بودند و نه تقاضای رهایی کدام تروریست را داشتند. فقط خواستار آن بودند که پاکستان راه ترانزیت را برای افغانستان گشوده و بصورت عاجل آرد و گندم بمردمی که در داخل افغانستان بشدت با گرسنگی دست و پنجه نرم میکردند، انتقال بدهد. ولی هیئات که آقای سردار محمد روشن در ربانی با مقامات پاکستان اولاً آنان را بوسیلهٔ داروی خوب آور که در غذای شان آمیخته بودند، بیهوش ساخته و بعداً کوماندوهای پاکستانی را بدخل حریم سفارت افغانستان راه داده و آن سه جوان افغان را در حالت نیمه خواب و نیمه بیهوشی بدون محاکمه و یا کوچکترین مقاومتی برگزار گلوله بسته شهید ساختند. اینکه آقای روشن از ولینعمتان پاکستانی خود چه پاداشت گرفته بخدا معلوم است، اما نشرات برون مرزی در همانوقت راپور دادند که آی اس آی پاکستان و سی آی ای امریکا مشترکاً ملیون دالر باو پیشکش کرده بودند، چنانچه متعاقب آن واقعه با آل و عیال خود بامریکا پناهنده شده و قرار مسموع در شرق امریکا زندگی بسیار مرفه دارد.

بهر حال دستهای آقای روشن بخون افغانها آلوده است، همانطوریکه گلبدین و جریر تا گلو در خون، خیانت و جنایت غرق اند. پس چگونه میشود از این مثلث شوم (گلبدین - جریر - روشن) توقع و انتظار داشت که واقعا در راه صلح روان بوده و صلح را بکشور ویران شده بارمغان آرند، درحالیکه این افراد بغیر از جنگ و کشتار و خونریزی و ویرانی و... چیزی بمردم درد رسیده و ستمدیدهٔ ما هرگز پیشکش نکرده اند.

بعضیها را عقیده برین است که «از هر حرکتی برای صلح باید استقبال کرد.» ولی فکر نمیکنم تعداد اینگونه افراد پله بین زیاد باشد. یکعده که بکنفرانسهای قبرس شرکت کرده بازگشته اند گفتند که «شراب مفت را قاضی هم میخورد»، عده دیگر گفتند «ما رفتیم بشنویم اینها چه میگویند...» اینها را مردم «پله بین ها» خوانده اند. زیرا مردم باین عقیده اند باید دید که برگزار کنندگان این کنفرانسها و گردهم آئیها کی ها اند و گذشتهٔ شان چگونه بوده و آیا در گذشته ها آدمی در جهت خیر و فلاح مردم برداشته اند یا خیر؟ وقتی این سوالات بررسی شود، در مورد برگزار کنندگان و اوتیهای کنفرانسهای قبرس صرف یک جواب می یابیم و آن اینکه در گذشته ها و کارنامه های اینها غیر از سیاهی و سرافگندگی حتی نمیتوان یک نقطه سفید هم یافت!!!

درحالیکه مصارف کنفرانسهای قبرس راپیم ایران میپردازد و گلبدین هم در تهران نشسته زیر دهل آیت الله هامیرقصه، اما در ورقپاره های تبلیغاتی گلبدین حرکت قبرس بدون صلاح و اجازهٔ «حزب» خوانده شده، حزبیکه بخیانته ملی متهم و از طرف پیروان آن ترک و منحل شده و غیر از گلبدین و جریر شخص دیگری این حزب را برسمیت نمی شناسد!!!

جلسهٔ اخیر قبرس که با اشتراک یکعده پیروان پادشاه سابق و هم شخص آقای صبغت الله مجددي صورت گرفت، با اضافه شدن دو بعد جدید، مثلث (گلبدین - جریر - روشن) شکل پنج ضلعي اختیار کرد که مردم این انکشاف را «ستون پنجم» نام دادند. قرار مسموع اقارب آقای صبغت الله مجددي که در کنفرانسهای قبلی قبرس با اساس مقولهٔ «شراب مفت...» شرکت کرده بودند، رئیس جمهور دوماهه را غولانده، نقطهٔ ضعیف او را برخش کشیدند که «چوکی دوستی» است، و برایش گفتند که اگر در کنفرانس اخیر قبرس شرکت کند رئیس کنفرانس مقرر خواهد شد، بیچاره مجددي صاحب که مدتیست بیچوکی مانده دوان دوان بقبرس رفت و رئیس کنفرانس مقرر شد. رئیس صاحب جمهور تنظیمی یعنی جناب آقای صبغت الله مجددي بکنفرانس روم هم بهمین امید شرکت کرده بود که اگر رئیس کنفرانس مقرر شود، اما در آنجا تحت سایهٔ پادشاه سابق قرار گرفت وبقسم یک عضو عادی در یک چوکی نشست که میگویند بسیار کم آمده بود، لکن وقتی در قبرس رئیس کنفرانس مقرر شدند شاید فکر میکردند چانس ریاست جمهوری

آینده بداخل افغانستان را پیدا کرده اند. لکن نتیجه کنفرانس اخیر قبرس با وجودیکه آقای مجددي رئيس آن بودند، آنقدر مایوس کننده بود که هم مشترکین آن کنفرانس و هم افغانها درک کردند و فهمیدند که اعضای کنفرانس قبرس اشخاص کم وزن بوده درصحنه ملي تبارز نمیتوانند چنانچه بالاخره فیصله کردند که باید به تحریک و پلان پادشاه سابق در روم بپیوندند و حالا این مثلث پنج ضلعي در همین سیر در حرکت است تا دیده شود آینده چه بهار می آورد.

یادداشت اداره: ما باساس معلوماتیکه در آرشیف آئینه افغانستان داریم، مطالبیرا که آقای انوري در باره آقای سردار محمد روشن سفیر سابق رباني در اسلام آباد نوشته، صحت و واقعیت داشته ما نیز آنرا تأیید و تصدیق میکنیم و این مطالب هم درجرايد برون مرزي چاپ شده و هم مدیر مسئول این مجله در یک مصاحبه رادیوئی با آقای خطاب آنرا بحضور داشت آقای تاج محمد وردک (کاکای سردار محمد روشن) تذکر داده است. هکذا باین عقیده هستیم که حضور و شمول آقای صبغت الله مجددي در کنفرانس اخیر قبرس محض بخاطر اشغال چوکی ریاست کنفرانس، بوزن شأن شان نیفزوده بلکه جسم سبک و لاغر او را بسیار کم وزن و حتی خالی ساخته است. ماخبر داریم و عریان میگوئیم که مسئول این عمل نابخردانه، یعنی تشویق آقای صبغت الله مجددي بشرکت در کنفرانس قبرس، بدرجه اول آقای فضل غني مجددي میباشد که خودش را قبلا بخندق قبرس انداخته بود و بیچاره کاکای خود را هم ملوث ساخت. صدآفرین بهمت و شخصیت محترم آقای عزت الله مجددي که باوجود دعوتهای مکرر برفتن قبرس تنزیل نکرد و حرمت و محبوبیت خود را نزد افغانها بالا برد.

کنفرانس چوکی پرستان (سیرت و واصفي) در بن

این یک واقعیت است که سرداران فراري در هندوستان، خصوصاً اولاده امير محمد یعقوب خان هرگاه قسم میخوردند، عوض نام خداوند (ج) یا پیغمبر (صلعم)، به «تخت کابل» قسم میخوردند. حالا سیرت و واصفي هم به «چوکی صدارت» و «چوکی وزارت» کابل قسم میخورند و آنقدر شله استند که تا خود را ولو محض نام باشد صدراعظم و وزیر نسازند، ایله کردني نیستند.

حکومت جلای وطن سیرت در بن یک کنفرانس دوازده روزه از ۴ تا ۹ نوامبر ۲۰۰۰ در بن براه انداخته به تعداد ۵۹ نفر افغان را جلب توانسته بود. مصرف این کنفرانس را حکومت عربستان سعودی، ایران و آلمان بدوش گرفته و برای یکصد و پنجاه نفر مشترکین بودجه (بشمول تکت طیاره و مصارف اقامت چهار روز در بن) داده بودند، اما در مجموع فقط ۵۹ نفر حاضر شده بودند که از آنجمله شش نفر (سیرت، واصفي، حمید صدیق، غلام غوث وزیري، سراج و حاج، عبدالله پوپل) کارکنان دایمی حکومت جلای وطن سیرت بودند، و از جمله ۵۰ نفر متبایقی چهار نفر از فامیل مسکینیار (آقایون حسن نوري، نبیل مسکینیار، خوشحال مسکینیار و داود مسکینیار) و چهار نفر کمونست معروف و شناخته شده (غلام محمد بیلاقي، عبدالخالق فضل، داود مسکینیار و جنرال علم رزم) شامل بودند. بیلاقي که در جلسات اول و دوم لویه جرگه سیرت (منعقد استانبول و بن) نیز شرکت کرده بود همان پرچمی معروفیست که خسربه یا داماد داکتر عبدالواحد سرابی بوده، خود بیلاقي در مدت ده سال دوره کمونستی به بلند ترین چوکیهای حساس اقتصادی قرار داشته، آخرین چوکی او ریاست د افغانستان بانک بود که مقدار زیاد طلای ذخیره بانک را دزدیده با خود به آلمان آورد، و اکنون در تاجکستان شرکتهای تجارتی و فابریکات ایجاد کرده تجارت عظیمی را بین اروپا و تاجکستان براه انداخته، به شیر بمبیرک احمد شاه مسعود پیوسته کمک مالی مینماید. جنرال علم رزم یک جنرال معروف کمونستی است که بیانات او در دوره کمونستها در جراید (منجمله امید) نشر شده است. عبدالخالق فضل یک خلقي معروف و نماینده حفیظ الله امین در استرالیا بود که سوابق او را (امید) نشر کرده است. محمد داود مسکینیار صاحب منصب عسکری است که در چکوسلواکیا تحصیل کرده، عضو حزب پرچم بود و همراهی مشاورین روسی در وزارت دفاع کارمل وظایف حساس بعده داشت و چند سالی هم آتش ملیتزر حزب پرچم در سفارت چکوسلواکیا بود.

از جمله یکصد و پنجاه نفریکه سیرت بودجه مصارف آنها را منظوری گرفته بود، فقط ۲۷ نفر دعوت راقبول و وعده اشتراک دادند. آقای سیرت صدراعظم جلای وطن آنگاه از قلت نفر وارخطا شده از اطراف شهر بن و شهر هامبورگ یکعده را دعوت نمودند چنانکه از شهرهای مذکور و داخل کشور آلمان حدود بیست نفر (۴۰ فیصد مجموع مشترکین) در بن کنفرانس آمده بودند. طرفه اینکه بین آقایون عزیزالله واصفي و گل آقا شیرزی والي سابق قندهار مناقشه لفظی در تالار کنفرانس رخ داد بنحویکه اول مناقشه

بین داکتر فرید رشید (برادر واصفي) و گل آغا شیرزی بالای بعضی کلمات و اصطلاحات شامل در قطعنامه رخ داد. قرار مسموع فرید رشید طرفدار شامل ساختن کلمات و اصطلاحات زشت برای پاکستان

(۱) خدمتگزار افغانستان، مدیر مسئول این مجله، دوباره به تکلیف درد کمر در قسمت اخیر ستون فقرات مبتلا شده با تحمل درد شدید بالای چوکی نشسته می‌تواند. بهمین ملحوظ تکمیل و توزیع این شماره وقت بیشتر دربر گرفت که با ماه دسامبر یعنی تکمیل یازدهمین سال نشراتی مجله آئینه افغانستان مصادف می‌باشد. باساس سفارش جدي دکتوران از نشستن، بشمول راندن موتر بمسافه های بیشتر از نیم ساعت، پرهیز شده است. باچنین وضعی معلوم نیست شماره ۸۴ چه وقت بدسترس مشترکین محترم قرار گرفته می‌تواند. این اطلاعیه معنی مسدود شدن مجله را ندارد، بلکه خدمات نشراتی آن تا بهبود شرایط صحتی مدیر مسئول به تعطیل می انجامد.

(۲) بارتباط انکشافات مهم در اوضاع افغانستان، بیولتن های فوق العاده توزیع خواهد شد؛ هکذا از طریق مصاحبه های رادیویی اخبار و انکشافات مهم را بسمع هموطنان میرسانیم.

(۳) باساس تقاضاهای مکرر هموطنان، قرار بود مصاحبه جنرال حمید گل را باترجمه دری آن درین شماره نشر کنیم، اما رونوشت آن تکمیل نشده است. در شماره ۸۴ انشاء الله مصاحبه های جنرال حمید گل و جنرال نصرالله بابر هردو را نشر خواهیم کرد. درین دومصاحبه مسائل بسیار مهم دوره جهاد و فجایع تنظیمها قابل شنیدن و ثبت در آرشیف ملی افغانستان می‌باشد. یکی ازین موضوعات سوالات دونفر افغان از نصرالله بابر می‌باشد که درباره چگونگی مسافرت او همراهی یک هیات سفیران خارجی در سال ۱۹۹۵ بهرات و قندهار صورت گرفت. جنرال بابردرین مصاحبه دوباروبتکرار گفت که از حکومت ربانی رسماً اجازه و موافقه حاصل شده بود چنانچه درهرات وقندهار برای استقبال و پذیرائی ما دعوت ها و ترتیبات رسمی صورت گرفت.

مصاحبه های رادیویی

رادیوپيام افغان در لاس انجلس درنشرات هفته وارخود مصاحبه های بسیار مفید و آموزنده که بر اوضاع حالات کنونی افغانستان و هم درمسائل دوره جهاد وحکومات تنظیمی روشنی می اندازند با رجال و شخصیت های دانشمند افغان تهیه و نشر مینماید که هموطنان میتوانند این مصاحبه هارا از طریق تماس مستقیم به تلفون نمبر ۱۵۱۵ ۹۳۷ ۷۱۴ دربدل تادیه قیمت بسیار نازل بدست آورند.

درچند هفته اخیر مصاحبه با شاغلی گل آغا شیرزی والي سابق قندهار درباره کنفرانس مرتبه سیرت در بن ومسائل دیگر مطالب جالب و شنیدنی دارد. گل آغا شیرزی بجواب یک سوال که در سال ۱۹۹۵ وقتی نصرالله بابر وزیر داخله پاکستان با یک هیات سفیران کشورهای خارجی بهرات و قندهار رفت، آیا بابر اجازه حکومت ربانی و ویژه دخول باافغانستان دریافت نموده بود و آیا شما درقندهار از آمدن چنین هیاتی اطلاع داشتید یا خیر؟ گفت: من پیش از حرکت نصرالله بابر باسلام آباد بودم و در سفارت ربانی در اسلام آباد حاضر و نشسته بودم که پاسپورت بابر و سفرای خارجی رسید و سفیر ربانی در اسلام آباد بالای هر پاسپورت مهر سفارت راتاپه و ویژه قانونی صادر کرد و بعدا همین سفیر ربانی همراهی سفرای خارجی بهرات و قندهار رفت. گل آغا شیرزی سابق والي خوجه ثین ربانی درقندهار علاوه کرد که من متعاقبا بقندهار رفتم ودر آنجا من و ملا نقیب منتظر رسیدن نصرالله بابر بودیم و درقندهار از نصرالله بابر رسماً پذیرائی کردیم.

قبل از مصاحبه گل آغا شیرزی، دکتور روان فرهادي، سفیر خوجه ثین درنیویارک که از سه سال باینطرف ازدولت ایران معاش میگیرد، در مصاحبه تاریخی ۱۴ اکتوبر بارادیوسعید فیضی گفته بود که ولینعت او خوجه ثین ربانی از رفتن نصرالله بابر و هیات سفیران خارجی خبر نداشته و حکومت او ویژه و اجازه دخول به نصرالله بابر و هیات معیتی او نداده بود. ولی تکذیب گفتار روان فرهادي نه تنها از زبان گل آغا شیرزی والي ربانی درقندهارب دست آمد بلکه داکتر صاحب عبدالصمد حامد که همانوقت برای اشتراک در کنفرانس مستیری بکوئته بلوچستان رفته و متعاقبا ربانی را درجلال آباد دیده بود نیز درموضوع مسافرت جنرال بابر و هیات معیتی او درمصاحبه رادیویی مورخ ۲۷ نوامبر ۲۰۰۰ روشنی انداخت است. مصاحبه رادیویی جناب داکتر عبدالصمد حامد بسیارجالب و آموزنده بوده سفارش میشود که هموطنان باید آنرا از رادیو پیام افغان دستیاب نموده بشنوند.

مجله آئینه افغانستان در آینده قریب کاستی از بیانات جنرال بابر، داکتر روان فرهادي، گل آغا شیرزی و داکتر عبدالصمد حامد ترتیب و از طریق رادیو پیام افغان نشر خواهد کرد تا هموطنان مابشنوند و ملتفت گردند که روان فرهادي یک شخص دروغ گو و وطنفروش بوده، خود او و رژیم ناروای او هنوز هم برای اغوا و بازی دادن مردم افغانستان حقایق مثبت را از طریق ارائه دروغهای شاخدار کتمان میکنند.

بود، اما گل آغا شیرزی مخالفت کرده گفت ما با پاکستان گذاره داریم و طرفدار شامل ساختن این نوع کلمات در قطعنامه نمیباشم. درینوقت واصفی بجانبیاری از برادر خود برخاسته و بدین ترتیب زمینه پرخاش بین واصفی و گل آغا شیرزی فراهم گردید، اما سیرت هوشیاری کرده کلمات زشت و زننده را از قطعنامه خارج ساخت. در ظرف ۲۵ سال گذشته این اولین بار است که صدای فریدریشید شنیده میشود.

ما در شماره گذشته درباره چهار حکومت جلای وطن سخن رانده بودیم و گفته بودیم که روابط بین دو حکومت جلای وطن، یعنی حکومت جلای وطن سیرت در بن و حکومت جلای وطن روم، قسما و ظاهرا دوستانه است، و در حالیکه حکومت جلای وطن روم با سه حکومت جلای وطن دیگر بقسم «کجدار و مریز» معامله دارد، حکومت جلای وطن بن با حکومت جلای وطن گیلانی در پشاور هیچ نوع مناسبات ندارد، چنانچه در کنفرانس حکومت جلای وطن سیرت در بن یک نفر هم از حکومت جلای وطن گیلانی در پشاور دعوت نشده بود، اما از اشخاص شامل در حکومت جلای وطن روم چند نفر در کنفرانس حکومت جلای وطن سیرت دعوت شده و شرکت کرده بودند، ازینقرار: شاغلی مصطفی ظاهر نواسه پادشاه سابق، داکتر محمد رحیم شیرزوی (عضو هیات اعزامی پادشاه سابق بپاکستان)، داکتر عبدالرحمن اشرف (عضو هیات اعزامی پادشاه سابق بقندهار)، عبدالخالق فضل (منشی دومین لویه جرگه پادشاه سابق در روم و عضو هیات اعزامی پادشاه سابق بقندهار که طالبان او را نپذیرفتند و در جمله هیات پادشاه سابق بقندهار رفته نتوانست)، حامد محمود، سید شاه ناصر نادری (پسر سید کیان) و چهار نفر از فامیل مسکینیار که نامهای شان در فوق گزارش یافته است. از حکومت جلای وطن داکتر روان فرهادی و داکتر سیدمخدوم رهین درواشنگتن هیچکس درین کنفرانس بن اشتراک نکرده بود. یکعده نامها درلست مشترکین کنفرانس سیرت در بن نو و ناشناخته اند که مربوطیت فکری و سیاسی شان تشخیص شده نتوانست، از قبیل محترمات خانم قدریه یزدانپرست، خانم صالحه خالقی و سوسن نوید آقاییون غلام احمد عمید، داکتر محی الدین مهدی، حاجی محمد امین آخندزاده، حاجی عبدالرحمن مجید، لطیف کریم، رحمت الله نور، سعید نورزوی دقیق، نذیر حسام و چند نفر دیگر که بنام پشتون معرفی شده اند و قبلترین نام ایشان در جراید و محافل سیاسی بنظر نخورده است. شخصی از آلمان گفت که حمید صدیق از قتل نفر به اندازه ای وارخطا شده بود که هرکس را که خود او در آلمان میشناخت، محض سیاهی فالیز دعوت نمود.

سیرت در بیانیه افتتاحیه خود از خود و فعالیت ها و موقف جهان شناخت خود بسیار صفت کرد و گفت که حکومت جاپان او را بحیث یگانه زعیم افغانها شناخته و هم تذکر داد که موقف و پلان سه فقره ای پادشاه سابق در اثر فعالیت های او و کامپین حکومت جلای وطن او رونق بهتر یافته است. سیرت اینرا هم تذکر داد که حکومت جلای وطن سیرت از روم و خاندان شاهی تنها و تنها بشخص پادشاه سابق ارادت داشته و پلان سه فقره ای پادشاه سابق را مورد تأیید قرار داده است (و این اشاره ای بود بعدم مقبولیت جنرال عبدالولی)، ولی در عین زمان شاغلی مصطفی ظاهر را که بمجلس بن آمده بود بنام شهزاده بمجلس معرفی نمودند و با چکچکها استقبال کردند. ازین پالیسی «یک بام و دوهوای» سیرت که از یکطرف غیر از پادشاه سایر اعضای خاندان سابق شاهی را طرد کرد و از طرف دیگر نواسه پادشاه را که شهزاده نیست بنام شهزاده معرفی و استقبال نمود، تحیر و تعجب دست میدهد، ولی در کارنامه های سیرت ازین نوع تعجب آفرینی ها فراوان است! از جانب دیگر مردم به بی موازنگی سیاست روم هم حیرانند که در حالیکه روم می بیند و میداند که سیرت محض خودخواهی و خود آرائی خودش، موقف پادشاه سابق را پیوسته متزلزل ساخته، اگر سیرت واقعا به روم و زعامت پادشاه سابق عقیده دارد این مجلس بازی در بن چه معنی دارد و اگر عقیده ندارد و بطور مستقل میدرنگاند تا بیخ روم را سست سازد، پس روم چرا ملتفت این دورویگی سیرت نشده و چرا پادشاه نواسه خود را بزیارت سیرت به بن میفرستد؟

جانب دیگر موضوع را مردم اینطور می بینند که سیرت و غلام غوث وزیر که بمقابل جنرال عبدالولی عقده برداشته و نشریه (افغان زمین) بقلم غلام غوث وزیر منحیث جریده غیر رسمی سیرت تبلیغات داشته شاهد مدعا است، سیرت و غلام غوث وزیر توانسته اند که مناسبات آقای مصطفی ظاهر را با جنرال عبدالولی تیره بسازند، چنانکه مصطفی ظاهر بادرک حساسیت جنرال عبدالولی بمقابل سیرت و وزیر به بن رفته است. درینجا سوالی پیدا میشود که پادشاه سابق چقدر بالای عقل و حواس خود حاکم و استوار است و این چه نوع سیاستی است که او از روم بازی میکند که اگر (ماکیا ولی) زنده میبود متحیر میشد؟!؟

اکنون می پردازیم به قطعنامه کنفرانس سیرت در بن که طی ۱۴ فقره صادر گردیده، قرار مسموع این قطعنامه را یکعده اعضای مجلس ندیده و بعد از نشر آن خوانده یا شنیده اند. در مقدمه این قطعنامه از یکطرف از «جستجوی طرق عملی تسریع تدویر لویه جرگه اضطراری مطابق پلان صلح اعلیحضرت» سخن

رانده میشود و از طرف دیگر میگوید که «تدویر لویه جرگه اضطراری در افغانستان در شرایط کنونی، امکانات و اقدامات خاصی را ایجاب می نماید...» رویهمرفته درین قطعنامه چهار بار اصطلاح «لویه جرگه اضطراری» تکرار و بالای آن تأیید و اصرار شده است، اما در هیچ جای این قطعنامه نیامده که لویه جرگه اضطراری بکجا دایر گردد؟ شنیده شد که در جریان کنفرانس از کندی و عطالت و کسالت روم در تدویر لویه جرگه اضطراری شکایات و حکایاتی بالا شده بود و برای رساندن این شکایات به روم آقایان سیرت و واصفی بقرار یکماده قطعنامه مامور شدند بروم بروند و این شکایات را با یکنوع گولی خاصی که سیرت از ترکیبات نویپرل در عربستان تهیه کرده بحضور مبارک تقدیم کنند تا اگر تحرکی ایجاد کرده بتوانند.

خلاصه و عصاره کنفرانس سیرت در ماه اکتوبر ۲۰۰۰ در بن یعنی خود نمائی، یعنی فللی فس: (۱) اینکه سیرت و واصفی از خود وزن و اعتباری نداشته، اینها بدون سایه روم اظهار شخصیت و موجودیت کرده نمیتوانند و عوض آنکه بریسمان خداوند (ج) دست اندازند، به کمربند روم چنگو و لکتو میباشند.

(۲) روم نفس های کوتاه برای تلافی مافات میکشد، فاقد ابتکار و تحرک است، پلان سه فقره ای روم هم ناقص بوده و بسیار کهنه شده با واقعیت ها و شرایط کنونی افغانستان سازگار نیست و لویه جرگه اضطراری که لست اعضای آنرا سیرت، واصفی، حمید صدیق (نماینده رشید دوستم) و چند نفر «پای لچ» دیگر بسازند مدار اعتبار و مورد قبول ملت نبوده مشکل افغانستان را حل نمیکند.

(۳) لویه جرگه اضطراری که سیرت میخواهد، هدفش صدراعظم شدن خود اوست، و سیرت اصرار دارد این لویه جرگه مانند لویه جرگه های سابق استانبول، بن و روم بزیر نام «لویه جرگه اضطراری» در خارج کشور دایر گردد تا او یکعده اشخاص شناسای خود را بحیث نمایندگان ملت دعوت و از آنها تصویب مطلوب خود را بگیرد. بهمین ملحوظ است که در قطعنامه سیرت محل دایر شدن لویه جرگه اضطراری ذکر نشده است.

(۴) لویه جرگه ممثل (و نه اضطراری) باید بداخل افغانستان و زیر مراقبت ملل متحد دایر گردد، لویه جرگه ممثل مشکل افغانستان را حل کرده میتواند (نه اضطراری)، لهذا تپ و تلاش سیرت و پولهاییکه او از کشور ها برای لویه جرگه سازی میگیرد، یک تلاش پیسه سازی است و بس، ولی این نوع تلاش ها بحساب حل مشکل افغانستان چیزی نیست مگر فیللی فس.

داستان تغییر دادن موقف حکومت ایتالیه

بموجب نشرات رسانه های خبری، معین وزارت خارجه ایتالیا بقندهار و کابل رفته با اولیای طالبان مذاکراتی انجام داده و در جمله سایر موضوعات، طرح لویه جرگه پادشاه سابق را نیز مطرح ساخته بود. در مراجعت بایتالیا، مامور موصوف بخبرنگاران گفت که دایر شدن لویه جرگه در شرایط کنونی امکان ندارد و اصرار بالای این موضوع معقول بنظر نمیرسد. او بجواب سوالی گفته بود که خودش باین موضوع قناعت حاصل کرده و این قناعت را حکومت ایتالیا نیز پذیرفته است. بعد از پخش این اخبار و اهمیت آن که گویا حکومت ایتالیا از حمایت پلان پادشاه سابق در مورد تدویر لویه جرگه منصرف شده است، اقدامات چند جانبه برای تغییر موقف حکومت ایتالیا صورت گرفت:

(۱) جنرال عبدالولی به نمایندگی از پادشاه سابق بوزارت خارجه ایتالیا رفت و نوحه سرداد که یگانه امید بدیموکراسی در افغانستان که همانا تدویر لویه جرگه بود، از طرف یک حکومت دیموکرات اروپا رد شده و برای پادشاه سابق دیگر زمینه فعالیت سیاسی باقی نمانده است.

(۲) روم بامریکا و یکعده سناتور هائیکه روی پلان تدویر لویه جرگه کار میکنند، شکایت کرد تا از طریق دپلوماسی بالای حکومت ایتالیا فشار وارد گردد که موقف خود را تغییر دهد.

(۳) حکومت امریکا این موقف جدید حکومت ایتالیه را با پلان ها و اهداف خود مساعد نیافته ماشینری سیاسی امریکا برای تغییر موقف حکومت ایتالیا بکار افتید.

(۴) در نتیجه وزارت خارجه ایتالیا اعلامیه ای صادر و تأیید از تدویر لویه جرگه را بحیث یگانه راه حل معضله افغانستان نشر کردند.

(۵) بعد از آن دفتر پادشاه سابق نیز اعلامیه ای مبنی بر اینکه لویه جرگه اضطراری یگانه راه حل میباشد و پادشاه در تطبیق این هدف پویان است، صادر کرد.

یادداشت اداره: ازین نوع اعلامیه های روی کاغذ زیاد خوانده شده است، خدا کند گولی جدید آقای سیرت مفید ثابت گردد.

نامه ای بجناب ولسمل ۲۲

برادر محترم جناب ولسمل صاحب، در حفظ و امان خداوند متعال باشید

با گرفتن شماره ۲۵۴ جریده وزین (مجاهد ولس) یقینم حاصل شد که مبارزات ملیگرا نه شما دوام داشته و استفادت کار و افاده ها و تحلیلهای ژورنالیستی شما مثل سابق از منافع علیای افغانستان و نظریات اکثریت ملت شریف و مجاهد افغان نمایندگی میکند. خداوند متعال (ج) بشما صحت خوب و عمر دراز نصیب فرماید تا چراغ روبخاموشی ژورنالیزم اصیل افغانی را تا حدود توان و امکان بل بل کنان قابل لمس و دید نگهدارید.

مصاحبه های محترمانه شاغلی ملا امیرخان متقی وزیر معارف و شاغلی ملا عبدالوکیل متوکل وزیر امور خارجه را که در صفحه اول شماره ۲۵۴ نشر شده، بدقت خواندم و عمیقاً متأثر شدم که این دو برادر محترم بارتباط حق و ضرورت تعلیم و تربیه نسوان کشور و فراهم کردن زمینه استخدام این طبقه مشر در مدت چهار سال دولتمداری خودها جهانبینی مستلزم مقتضیات قرن بیست و یکم را انکشاف نداده اند. درین ارتباط، اصولیکه برادران طالب ما بر آن متکی اند، جهان اسلام آنرا نمی پذیرد و اصول اسلامی که جهان اسلام تعقیب مینماید، مورد قبول طالبان افغان نمیشد. دوام این تضاد نه به نفع اسلام است، نه به نفع افغانستان و نه به نفع طالبان.

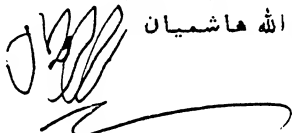
تعلیم و تربیه علمیت غنی و وسیع و معیارهایی دارد که اگر درست و اصولی بکار انداخته شوند، نیازمندیهای یک کشور را از رهگذر قوای بشری بطور سیستماتیک تامین مینماید. تشخیص این نیازمندیها و سعی و تلاش برای رفع آنها چوکات علم تعلیم و تربیه را تشکیل میدهد که گرفتن تخصص در آن مدت شش تا هشت سال بالاتر از سویه لیسانس، تحصیلات عالی بکار دارد. اما یک متخصص تعلیم و تربیه نمیتواند و نباید اصول و معیارهایی که خوانده و یاد گرفته و نتایج ثمر بخش آنرا در کشورهای دنیا مشاهده کرده، همه آنرا قربان تمایلات حزبی و قشری نماید. رژیم ها و کشورهاییکه نمیگذارند تعلیم و تربیه بدست با کفایت متخصصین و اهل فن تدویر شود، راهی را تعقیب مینمایند که گویا «بالای بوزینه نجاری میکنند!»

دنیای امروز با اساس اعداد، ارقام و احصائیه ها قضاوت میکند، نه معاذیر و کمرسائیها. نشریه ای که از طرف (مرکز همکاری برای افغانستان - CCA) بزبان انگلیسی در پشاور چاپ و با اکثر کشورها و مراجع بین المللی تکثیر میشود، در صفحه اول شماره دوم ماه اپریل سنه ۲۰۰۰ خود مضمونی دارد بارتباط حقوق تعلیم و تربیه زن در افغانستان، تحت عنوان «موقف تعلیم و تربیه دختران در آغاز قرن ۲۱ در افغانستان»، و احصائیه ذیل را ارائه کرده که ارقام خود سخن میگویند:

توعیت موسسات تربیتی	تعداد				تعداد شاگردان بطور تخمینی			
	۱۹۸۰	۱۹۹۱	۱۹۹۶	۲۰۰۰	۱۹۸۰	۱۹۹۱	۱۹۹۶	۲۰۰۰
مکاتب سوادآموزی زنان	۵۷۶	۷۰۰	۴۰۰	صفر	۱۰۴۳۱	۱۲۹۹۳	صفر	صفر
مکاتب ابتدائی دختران	۴۴۴	۶۰۰	۶۰۰	صفر	۱۵۵۰۰۰	۱۸۹۰۰۰	۲۱۸۰۰۰	صفر
مکاتب ثانوی دختران	۶۳	۷۳	۷۳	صفر	۲۸۲۰۰	۳۴۵۰۰	۳۸۰۰۰	صفر
مکاتب طبی دختران	۷	۷	۷	صفر	۲۵۳۰	۲۰۸۷	۳۳۹۵	صفر
مجموع	۱۰۸۹	۱۳۸۰	۱۰۸۰	صفر	۱۹۶۱۶۲	۲۲۹۲۵۰	۲۵۹۳۹۵	صفر

شما لطفاً این جدول را بجناب ملا متقی وزیر نوین معارف ارائه و تقاضا کنید که در ستونهای مملو از صفر این جدول یا اعداد و ارقام ارائه کنند و یا بپذیرند که ایشان وزیر معارف طبقه ذکور افغان میباشد که آنها قرار مسموع چندان سر و صورتی ندارد. ما امیدواریم روزی برسد که طالبان افغان این جرات و شجاعت اسلامی، اخلاقی و افغانی را پیدا کنند که اگر بعهده ای مقرر میشوند که کفایت آنرا ندارند، از قبول و تدویر آن معذرت بخواهند. والسلام. دکتور سید خلیل الله هاشمیان

۳۰ جون ۲۰۰۰



از کتاب "در راه کمال"
اثر مرحوم علامه محمد اسد

دجال 23 ترجمه دکتر لیوان صورتگر

همینکه نماز شام خوانده میشود، شیخ ابن ابولید مرکز دایره صحابه دقیق نجدی را تشکیل میدهد. از باریه نشینان تا شهریه همه میخوانند از داناتی و جهانبینی وی بهره مند شوند؛ اما شیخ بنویسد خود حریت را نباشند که دیگری برایش از تجارب و سفرهای بلاد دور جز گزارش میدهد. بلی، سفرهای دور برای مردم نجد غیر عادی نیست، آنان خود را "اهل الشد" یعنی اهل زمین بهتر زنند، ازینرو برای بعضی از آنان زمین اشترای آشناتر از بستر خواب است. این حقیقت در مورد بدویان تبسید حریب کاملاً صدق میکند - همین حالا مردی که تازه از سفر عراق برگشته بود، از دیدنیهایش برای شیخ قصه میکرد. او در عراق برای اولین بار فرنگی - فرنگی افشاری را دیده بود - این با موقوفات اروپائی است که نسبت فرنگی یا فرنگی را از پهلوانان فرانسوی یا فرانسوی در جنگهای صلیبی گاهی کرده اند و عربها دریم جنگها با این موقوفات در تماس آمدند. ازینرو در مورد اسم عجیب و نادر سوالات بسیار دارد:

"باشیخ، بمن بگو که فرنگی یا چرا کلاههای لبه دار بر سر میگذارند که بر چشمشان سایه می اندازد؟ آیا این مانع نمی شود که آسمان را ببینند؟"
شیخ جواب داد: "شاید منظورشان احمق در زمین باشد که آسمان را نبیند! - و با چشم بسوی من اشارتی کرد. "شاید فرنگها از آن اعراس دارند که دیدن بسوی آسمان خداوند را بیادش بیاورد، و آنگاه نمی خواهند که در روزهای هفته بای خداوند بیفتند..."

ما سه خندیدیم و اعرابی جوانی همچو در تشنگی صدقش اصرار داشت.
"باشیخ، پس این بطور است که خداوند بر فرنگها چنان مهر بانست که برای آنها همه گونه ثروتها را داده است و برای ما مسلمانان نداده است؟"
شیخ جواب داد: "اوه، فرزندانم، این بسیار ساده است، فرنگی بول را عبادت میکنند و بدینصورت آنها خدای شانرا همیشه در حجب دارند... اما این دولت من - شیخ دستش را برانوی من گذاشت - در باره فرنگی بیشتر از من میدانند، زیرا خود وی از جمل فرنگها بود، لعل محمد که خداوند او را از آن تاریکی بنور اسلام هدایت کرد."
اعرابی جوان نکام خورد و با تحیر از من سؤال کرد: "ای برادر من، آیا حقیقتاً بمیظورت؟!

تو فرنگی بودی؟!"
من با شاره سر تأیید کردم و اعرابی آهسته گفت: الحمد لله، الحمد لله! "والله یدعی من یشاء الی صراط مستقیم" آیه قرآن عظیم و خداوند هدایت میکند کسی را که میخواهد براه راست...
"برادر من، بمن بگو که چرا فرنگی کمتر بخداوند نمی اندیشد؟"
جواب دادم: "این یک قصه طولانی دارد و از آن نمی شود کلمات مختصر شرح داد، لیکن حالا برای تو صرف همینقدر گفته میتوانم که دنیای فرنگی، دنیای دجال شده است - دنیای زرق و برق و دنیای بزاز جلد و عطر..."

آیا تو باری از پیشگویی حفزه رسول اکرم صلی الله علیه و سلم شنیده ای که زمانه ای فرا برسد که در آن اکثر مردمان زمین دنیای دجال را پیروی و اطاعت میکنند، باین عقیده که او خدای شان است؟ چون اعرابی جوان بنگاههای پرستش بر من خیره شده بود و نظریه توجه و دلچسپی آشکارا می

شیخ ابولید، برای اعرابی از آن پیشگوی حفزه پیاد در باره املیت آن نشانه اخرویه را بیان میکند، به امر او و باریان بیان در کشتن از روی دستش می افتد. دجال پیشند و باز از زمین زار، بطریق آن از یکدیگر بیان نصیحت و یکت دارند، به طریقی که شروع کرده، می بیند که همین حدیث است و برای پیشش او بسجده اراده، اما ناگهان اعرابی حکم را ندانده، برضاحت آنکه را که با وجود پیشش و شکر و برپشتی این دجال نوشته شده است، بخندند. شکر خداوند

شیخ ابولید، برای اعرابی از آن پیشگوی حفزه پیاد در باره املیت آن نشانه اخرویه را بیان میکند، به امر او و باریان بیان در کشتن از روی دستش می افتد. دجال پیشند و باز از زمین زار، بطریق آن از یکدیگر بیان نصیحت و یکت دارند، به طریقی که شروع کرده، می بیند که همین حدیث است و برای پیشش او بسجده اراده، اما ناگهان اعرابی حکم را ندانده، برضاحت آنکه را که با وجود پیشش و شکر و برپشتی این دجال نوشته شده است، بخندند. شکر خداوند

و بدین صورت میدانند که در حال محض یک تصویر کاذب است که فرستاده شده است تا اینها
بر دماغ را آزمون کند .

اعرابی جوان در حالیکه بسوی من بهوت میگریست ، آهسته زیر لب گفت :

نمود بالبد ، پناه ببرم بخداوند ! خود را بسوی ابولیدر معطوف نموده گفتم : « ای شیخ ، آیا این یک توصیف موافق

و مناسب برای تمدن تکنیکی امروزی نیست ؟ . این تمدن یک چشم است ، از طرف
یک جانب حیات بشری را می بیند و پس ، در آن پیشرفت در مادیات است ، ولی
جانب معنوی حیات را نگاه نمی کند . بلکه مجزات تکنیکی اش برای آن نهاد ممکن ساز
تابش فراتر از گنجینه که خداوند برایش رده است ، بنگرد و بشنود و فواصل با آنها را با
سرعت باور نکردنی بپاید . دانش وی میگردد باران بار و نبات بروید ، در اعماق
تیره زمین سادنی را که از آن آگهی نیست بروی می کشد . طباشش برای آنکه در حال
حرکت افتاده است ، زندگی آورد ، در زمین حال جنگها و خونریزیها و مجزات حیات
انگیزش زندگانی بشر را از پهنه زمین محو و تباہ سازد . پیشرفت مادیش چنان خیره
کننده است که ارواح ساده و ضعیف الایمان در وی یکنوع پدید " خداوندانه " (العیاذ بالله)
دید و بنای پرستیش را میکنند ، اما آنانکه به آفریدگار حقیقی خود آگاه و شنوند ، بر حق
میدانند که پرستش در حال معنا بشاید انکار از خداوند است ... »

شیخ ابولیدر با بیخ آهسته برانگیخته زد و گفت : « ای لکرم (مهراسد نویسنده) ، تو حق داری
تو حق داری ! من تاکنون هرگز متوجه نشده ام که پیشگویی و حال - را درین روشنائی
سطح کنم . اما تو حق بجانب هستی ! بجای اینکه شناخته شود که همه انفعالات و پیشرفتات
علمی بشر صرف یک جهت خداوند است ، بس و بس آن نهاد در جهات محض و جنون خود
متقدمند که اینهم بذات خود حد فنی نباشند سزاوار پرستش ... »

بله ، من فکر میکنم که انان اردو پایی حقیقت " خود را بر پرستش و حال سپرده است و
از زمانه ای طریقت که همه صفای غیرت و همه ارتباطات خود را با طبیعت و قوانین طبیعت
که قرآن مجید آنرا حدود و پسته ابد ذکر کرده است ، با گم کرده است .
حیات برای انان اردو پایی یک معما شده است . او شکاک است ، و از همین جهت
از همه عیش تجرد شده و در خود تنها مانده است ؛ برای اینکه درین تنهایی و حشتناک
حکمت نشود ، غرض میکند تا با وسایط خارجی بران حاکم شود . حقیقت وجود و تباہ
ذات خود او را هیچ اهمیت نمادی و درونی داده نمی تواند . او ناگزیر است که بر وجود خود
همیشه و مجدداً غلبه حاصل نموده و از لحظه به لحظه با درد و فحرت برای تأمین آن بجنگد
او که همه اشراقی مارا و الطبعی خود را از دست داده است و بخواهد خود را بدو باز آن برگرداند ،
لذا مجبور است که برای خود لایق قطع و بلا توقف رفیق بهیمان تکنیکی ابداع و اختراع کند و از همین
جهت است شتاب و اعتجال مایوسانه تکنیک او .

او هر روز ماشین نو ابداع میکند و به آن پارچه ای از روح و ضمیر خود را میسپارد ، تا اینکه
ماشین برای بقای او بجنگد ، و ماشین نیز همین کار را میکند ، و لاکن همزمان برای او
احتیاجات جدیدی ایجاد میکند ، خطرات جدید و مخاوف جدید - و یک تقاضا و تشنگی
فرومانشناهی تجدید و نوآوری برای رفیق سکونتی و همپیشانش ، ماشین .

از یک مجول منتقد است
تمدن اردو پایی مرقی نگریده است تا یک تحول و پاشنی بیان جنبه حیات جسمانی و
اجتماعی انان اردو پایی و امتیاجات روحی وی پیدا کند . تمدن اردو پایی و سکون دینی خود
فقط برکت داده است ، بدون آنکه قادر باشد ، از خود کدام نظام دیگر امتدادی و نو نظری
یا خود کند که مثل راقع است ، داده بتواند . با وجود بلند بودن سکونتی تعلیم عمومی ، اردو پایی
نگریده است که انسان اردو پایی را از جنون حفظ کند . زیرا که انان اردو پایی همسر هم چنان
گزینش با هر سحر و جادو و ریاکاری و لایق که در جاهلون و ابلهان فریبنا شتاب برای تقاضا
در این زمانه ای طریقت که همه صفای غیرت و همه ارتباطات خود را با طبیعت و قوانین طبیعت
که قرآن مجید آنرا حدود و پسته ابد ذکر کرده است ، با گم کرده است .
حیات برای انان اردو پایی یک معما شده است . او شکاک است ، و از همین جهت
از همه عیش تجرد شده و در خود تنها مانده است ؛ برای اینکه درین تنهایی و حشتناک
حکمت نشود ، غرض میکند تا با وسایط خارجی بران حاکم شود . حقیقت وجود و تباہ
ذات خود او را هیچ اهمیت نمادی و درونی داده نمی تواند . او ناگزیر است که بر وجود خود
همیشه و مجدداً غلبه حاصل نموده و از لحظه به لحظه با درد و فحرت برای تأمین آن بجنگد
او که همه اشراقی مارا و الطبعی خود را از دست داده است و بخواهد خود را بدو باز آن برگرداند ،
لذا مجبور است که برای خود لایق قطع و بلا توقف رفیق بهیمان تکنیکی ابداع و اختراع کند و از همین
جهت است شتاب و اعتجال مایوسانه تکنیک او .

خود فکر کرده توانسته اند، تلقین و مجذوب و فریفته شده و در بهیچاگی قربانی آن می شود. بلی، در حقیقت اردو پانیکام "ترتیب و نظام" را تا به آخرین دقائق آن نگاشته است اما از همین جهت علت بلی اردو یا در مجادلات و کشمکش های حیات روزمره زحمت بسیاری می کشند تا نیروی بلی را مهار کنند که علم و دانش خودش آنها را جهار کرده است. و امروز کار بجایی رسیده است که امکانات ظاهر آن محدود علمی، حیات و نظم نه، بلکه تباهی بشریت بر حال اردو پانیکام امروز این آیات قرآن حکیم صدق میکند:

"شال آنان (یعنی کفار) شال آن کسی است که افروخت آتش را، پس چون روشن کرد آتش حوالی او را، دور ساخت خداوند نور این گروه را، و بگذاشت ایشان را در تاریکی ما، هیچ نمی بینند، گرانند، گنگانند، گورانند، پس ایشان (از گمراهی) باز نمی گردند" سوره البقره ۱۷-۱۸

بلی، از همین جهت از گمراهی بر نمی گردند، زیرا که اردو پانیکام در کبر و غرور ناپسندی شاک، یقین دارند که تنها تمدن آنهاست که قدرت آوردن روشنایی و سعادت را بر مردم دنیا دارند. در قرن هجده و نوزده هنوز بدینسان راندیشیدند که انجیل (تحریف شده شترا) بر پنده دنیا بدهند، اما در سیاه تنش دینی شان چنان سرد و منجمد شده است که دین را صرف بحث یکنوع و سستی می کنند و آرامش و حنده اعصاب تلقی میکنند که زندگانی عملی را از پشت چینه آسته و ملایم باید همراهی کند، اما حیات عملی را حقیقت نباید متاثر سازد.

امروز شریع کرده اند که انجیل مادی "طرز حیات اردو پانیکام" را بر پنده دنیا انتشار دهند؛ زیرا عقیده دارند که همه سایل بشریت را در غار یک با و لا بر اتوار با و بر روی میزهای تحریر نشانی حل کرده می توانند و بس.

و دجال در انبوه زرق و برقش سید خشد...

سپیده دم

لحم ای سکوت طاری گشت، بعد آشیخ ابولید صدایش را آهسته بلند کرد:

"فرزندم، آیا همین خوف تو بود که موجب شد دین اسلام را بپذیری؟"

بلی، باشد، اما بهر صورت این خوف من صرف تدم آخر بود.

"تدم آخر؟ تو باری برای من قصه راحت را به اسلام گفته بودی، اما چه وقت و چگونه این فخر نخستین بار برای تو دیدم که اسلام حدیث تو شده باشد؟"

چه وقت؟ را بگذر بیدیشم... فکر میکنم این فسج برای من در یک زمستان در افغانستم دیدم. وقتی در حین راه آب من یک نعل خور و از رات دله من بایستی در قریه که در گوشه مخوفی از راه من قرار داشت، آهنگری را جستجو میکردم. آنجا کسی بمن گفت: "... اما تو یک مسلمانی هستی، صرف خودت اینزانی دانی! ..."

این تقریباً هشت ماه قبل از آن بود که من بدین بسین اسلام شرف شدم. آن زمان از حرات راه کابل را در پیش گرفته بودم.

بلی، من از حرات راه کابل را در پیش گرفته بودم و سواری آب به راهی ابراهیم نزد ام با ابراهیم و یک سپاهی افغان از میان دره با و کوتهای پرشیده از برف هندوکش در قلب افغانستم راه می بردم. خاک سفیدی بود و برف سنگ بست بود، بر سو که نظر میکردم کوه های سر بلند کشیده قیامت، سپید و سیاه ایستاده بودند.

از حرات افغانستم بر گسیتم: "آیا درین نزدیکی قریه ای هست تا نهندی را بند کرده بداریم؟"

بلی، در نزدیکی کوهی یک سبیل ناله دار و درانی دیگری است، حاکم هزاره قبایل در آنجا تر حکمش را دارد. پس همین حرکت ایستادیم و راه را بطرف دهنوی ره ترک کردیم تا باریوب آب خود را انداخته باشیم...

حاکم محلی یا ناب الکوه را جوابی نداد و قیامت را در کوهی خنجر افشانند که در عالم تنهایی و در آن لحظه، صفا خارجی را استقبال کنند.

در آن روز گلین بودم و در همین حال بطور مجبوری نوشتم - گلین از همی که از نانی را در آن دریا نشان سالهای اخیر را سپری کرده بودم، از پشت نقابهای تاریک از آن دوستانی و قدیمی که دین شاک - آنان داده بودند و داده بودند - جدا نموده تصور کردند. و خوشبخت از جنتی بودم که روشنی و نیروی این دین - اسلام - آنقدر در نزدیکی دیدم که مرا گرفتار بود، شال آن کوههای سپید و سیاه که تقریباً در تمام با آنها می رسید.

البت که بگذر از نقشه شروع کرد، پیروی در نظمهای گریخته بود - کیس نعل خود را جدا ساخت و حرکت به دوچرخه ادامه داد...

مشت نمونه خسروار

27 این سروی دقیق و علمی را حتما بخوانید!

استاد محترم دگرای ، اسلام علیکم

عبدالقدیر مجاهد
لاهور

در چند ماه اخیر دزدانان با مجلات و رادیوهای بین المللی در مورد احتمال تدبیر (لویه جرگه اضطراری) در دول علیحضرت محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان با ارتباط اعاده صلح کمشور دیرانه و جنگزده با شرارت گوناگونی پیش میکنند افغانستانیها در هر فرسنگ بدست آرند در باره با صلح (عملیه دوم) اندازه موثریت پادشاه سابق در برگزینی لویه جرگه اضطراری و برقراری صلح در افغانستان به مباحثه و مشاجره می پردازند برخی با اجرات دوره سلطنت اشغالی ندارند و صرف تبلیغات منفی دوره سردار داود ، شایعات زهر آلود دوره منوس کونستی را خیرا پر دپا کنند و تبلیغات ضدشاهی دوره تنظیمی را بر علیه شاه شنیده اند و پس گردوی دیگر که عموماً از موسفیدان و دشمنان کارمندان سابق دوره شاهی تشکیل شده اند هنوز هم معتقدند که شاه سابق تنها از طرف لویه جرگه اضطراری مجدداً بقام رهبری انتخاب گردیده و با درایت و تجربه ای که دارد میتواند کشور را از مضطرب و فتنه نجات بخشد . من اتفاقاً در دو جلسه اینگونه مباحث بیست ساعت بدون یک کلمه اظهار نظر اشتراک داشتم و مشاجرات گرم بموطنان در جهت مثبت و منفی مطلب مورد نظر مرا انگیز فرود برد که آیا این بموطنان در باره لویه جرگه انتقابی (مرتبه شاه و اطرافیان شان) حرف میزنند و یا یک لویه جرگه انتخابی و تمثیلی که توسط آرای نسبتاً آزاد مردم افغانستان تشکیل شده باشد .

برکتش بمی نماید است . از جواب بفرستید بپرستی عذر در :
خلاصه تاریخ یک پرستی عذر در :

الف : افغانان قسیم پاکستان (۸۸۶ نفر)	ب : کابل (۱۳۵۱ نفر)	ج : ب : ۴۵ - ۱۸
نیمه نام	مشت	تعداد
۶۱/۱ = ۳۲	۵۳/۷ = ۲۸۳	۹۵ - ۱۸
۲/۱ = ۷	۴۳/۱ = ۱۵۲	۵۲۷
۵/۱ = ۳۸	۷۲/۸ = ۵۴۷	۲۵۵
۲۳/۸ = ۲۳	۷۰/۱ = ۴۲۷	۷۴۱
	۲۶/۲ = ۱۲۰	۹۱۰
		۴۵ - ۱۸

در جواب این سوال شخص لکھت : مثبت ، مستحق و باید نام طلبه ی شد شرح کردی عذر در تاریخ صادر از بهار

برای نمونی وزارت زری را میبرد : پاکستان ۸۸۶ نفر افغانان پریش با جواب داده اند :

(اسلام آباد ۲۹۱ نفر ، راولپنڈی ۱۷۲ نفر ، ایبٹ آباد ۷۹ نفر ، پشاور ۳۴۰ نفر)

در نزدیکی پاکستان ۵۶ نفر و خاندانهای افغانی نیز شاملند . باشندگان کبک اقامت پریش وزارت نمونی نموند .

از مجموع جواب بموطنان افغانی در پاکستان ۵۲۷ نفر پریش با پاسخ دادند و ۴۵۱۸ نفر در پاکستان و ۲۵ نفر در ۴۵ سال با تیر بودند و کابل به تعداد ۱۳۵۱ نفر پریش با پاسخ دادند و نمونی نموند و لطفاً مختلف

مردم در نظر نگرفته شده اند جواب ۲۷ نفر و نمونی نموند و لطفاً مختلف مردم در نظر نگرفته شده اند جواب ۲۷ نفر و نمونی نموند و لطفاً مختلف

اضطراری و قیادت احتمالی علیحضرت با ارتباط اعاده صلح چه خواهد بود شرایط عمومی خاصاً قضای سیاسی - اجتماعی تحت تأثیر جنگهای دوا مدار تمیزات کمتری سطح بند مسوادی و تکلف بزرگ بین لاقوای با شرایط و دیدگای نسی سال قبل کاملاً متفاوت و حتی متضاد است با درک این اصل اساسی توجه من بیک هم پرستی محدود و نمونی برای دریافت افکار عامه معطوف گردید . شرفر دوستان و طند دست افغانی در تطبیق این امر بطور رضا کاران با من هموا شدند . طرح ریخته شده و ساده ترین طریقه اجرای این سردی نمونی در بدست گرفته شد . چنین فیصله گردید نمونی در پاکستان و کابل بین افغانان بالاتر از ۱۷ سال با دو سوال مختصر در دو هفته اخیر ماه آگست ۹۰ اجرا گردد . سوالات مطروحه قرار ذیل اند :

- ۱- شما چند ساله هستید ؟
- ۲- عقیده و نظر شما در باره لویه جرگه اضطراری و احتمال قیادت مجدد شاه سابق با ارتباط اعاده صلح در افغانان چیست ؟

از اعداد فوق چین استنتاج میشود که :

- افغانان ساکن پاکستان نسبت به هموطنان مقیم کابل بیشتر خوشبین اند.
- جوانان نسبت به برادران بزرگ سال شان به پرورش دوم کمتر دلچسپی دارند
- از مجموع ۱۲۶۸ جوان به تعداد ۸۳۰ نفر (۶۵/۵ فیصد) جواب منفی داده اند

- از مجموع ۹۶۵ افغان بالاتر از سن ۴۵ به تعداد ۵۸۰ نفر (۶۰ - فیصد) نظر منفی دارند

- اگر تنها آرای افغانان مقیم کابل مورد نظر قرار گیرد ۷۲ فیصد هموطنان عدم اعتماد خود را به پرورش دوم اظهار کرده اند

- جوان ۴۵ ساله فعلی در سال اخیر دوره سلطنت ۱۷ ساله بوده و جوان ۳۰ ساله امروز اصلاً

از سلطنت بغیر از مدت دگرگونی چیزی دیگری نشنیده است .

- اعداد نمودنی فوق دشت نموز خردار (میرسانده (پرورش دوم) بر اساس آرای نسبتاً آزاد مردم افغانستان به ۸۰ فیصد رای منفی مواجه خواهد شد و نمایندگان منتخب مردم در جرگه های کوچک بزرگ اهداف روشی مردم را به تناسب فیصدی فوق رد خواهند کرد.

- هرگاه اعضای رویه جرگه مورد نظر توسط اطرافیان شاه و به نوعی از افغانان ذریه داخله ایران، پاکستان ترکیه، امریکا و روسیه انتخاب شوند، یقین است که فیصدی های این نوع جلوه انتصابی به آتش خانه جنگی بیشتر دامن خواهد زد .

استاد گرامی : من به تجربه و تحلیل عمیق تر اعداد حاصله سپردم و ایدوارم به کاران فاضل و دانشمند آئینه افغانستان نتایج حاصله ای این همه پرسی محدود را مورد توجه عالمانه خویش قرار داده و با بررسی تحلیلی

در زمینه ابراز نظر فرایند .

ادامه صفحه ۱۵

در جنوب شرق کشور واقع است راه نیافتند . قوماندان شکست ناپذیر آنجا احمد شاه مسعود معروف به «شیر پنجشیر» بود . روسها دشمن مصمم و سرسخت تر از او نداشتند . سرنوشتی دشمن دیگری غیر از مسعود را آرزو نداشتند، مگر موفق نمیشدند .

امروز طالبان اسلامگرا تقریباً تمام افغانستان باستانی یک قسمت کوچک در شمال شرق را در کنترل خود دارند، این قسمت توسط مسعود بزیروم حکومت معزول برهان الدین ربانی اداره میشود که حکومت او از شناخت بین المللی برخوردار است . طالبان نیز مانند روسها موفق به سرنوشت ساختن مسعود نشدند . اما امروز دولت روسیه است و نه امریکا که بکمک مسعود و مقاومت شمال ایستاده است . روسها درین اواخر بمسعود هلیکوپترهای (ایم آی ۱۷) دادند . دستگاه تلویزیون دولتی روسیه بنام (اورت) هلیکوپترهای روسی را در حال عملیات نشان دادند که از عملیات نظامی قوای مسعود در میدان جنگ حمایت میکردند و قرار راپورهای واصله ماسکو در نظر دارد یک پایگاه نظامی در سرحد تاجکستان در مجاورت افغانستان بسازد . لشکر روسی بعد از جنگهای داخلی پنجساله که در سنه ۱۹۹۷ در تاجکستان خاتمه یافت منحنی (تحت الحمايه دي فکتو) در آن کشور جاگزین گردید . حدود ده هزار عسکر روسی در اردوی میکانیزه پیاده و ۱۵ هزار دیگر بحیث محافظین سرحدی در سرحد تاجکستان وجود دارند .

باساس بیانات آقای پاول فیلجنگاور تحلیلگر معروف نظامی روسیه، اتحاد شمال در افغانستان که تحت فرمانده مسعود میباشد، اکنون از پایگاه های فیر راکت های دور رس که درین اواخر از مخازن نظامی

تذکر دوستانه پیرامون قرطاس ابیض

(قسمت سوم) بقلم عبدالصمد وهابزاده (فریار) از جرمني

مخصوصاً برخورد جوانمردانه و غیورانه سردار محمد داود بابرینف که بحیث رئیس یکدولت مستقل افغانستان از آزادی و استقلال و حاکمیت ملی خود دفاع کرد (ولو که مثل جوانمردی های جوانمردان نامور تاریخ استقلال افغانستان برای خودش و مردم و ملت افغان بسیار گران تمام شد) - روس با کودتای شور قدم اول و جدی خود را بوسیله حرام زاده های نمک بحرانی که نام افغانیت از ایشان ننگ دارد بسرعت زیاد در افغانستان لشکر خود را در افغانستان پیاده کرد و یکعده وطندوستان واقعی را که سرومال و جان خود را فدای وطن کرده بودند با شهادت فجیع خود سردار محمد داود و خانواده بیگناه او بعجله هرچه تمامتر از بین بردند، همه ممالک غربی که برای ما بحیث دول متحابه حساب میشدند و از تمام پلانهای روس خبر داشتند، مخصوصاً امریکا، نه تنها اعتراضی نکردند، بلکه برنده رانیز تیز کردند و روسها رانیز ظاهراً بنام دوستی و درواقع برای تباہی، برای داخل شدن در افغانستان تشویق کردند.

طبعاً مردم امریکا نیز جز برپادی روس نبود و افغانستان را فقط بحیث یک وسیله مهم و موثر و قربانی انهدام روس میشناخت و بس، علت این انتخاب مدبرانه را (درنفع امریکا) ناشی از روحیه شناسی عمومی دولت امریکا باید دانست، چون من از رسانه های خبری امریکای آنوقت شنیدم و قتیکه ریگن رئیس جمهور وقت امریکا سهمیه کمک های خود را برای مجاهدین زیاد میکرد واز کانگرس نیز منظوری آنرا حاصل کرده بود، یکی از نامه نگاران امریکائی از او پرسید: «سایر مردم دنیا نیز در مناطق مختلف مثل افغانها بمشکلات مشابه گرفتار اند، چرا با آنها با این دست باز کمک نمیکنید؟» ریگن گفت: «ما مردم افغانستان را شناخته ایم که مردم غیور اند و با سرومال و جان خود از وطن و نوامیس ملی و دینی خود دفاع میکنند، لهذا جا دارد ما بچنین مردم غیور و آزاده کمک کنیم، ما بهر کسیکه بیک جاغور کلیشنکوف تسلیم اجانب شود کمک نمیکنیم...»

اما بعداً کارتر (خواب برده) و بوش (اسلام کش) و کلنتون (رسوا) مدعی آقائی دنیا (با آنهمه رسوائی هایش) چه کردند؟؟؟ رقیب سرسخت و تعجیز کننده خود را امریکا (که دنیا را با او تقسیم کرده بود) بقیمت برپادی مالی و جانی افغانها و افغانستان از صحنه رقابت جهانی بوسیله افغانها شکستاند، اما خود باتمام نامردی پا از گلیم ماتم افغانستان کشید که برای ابرقدرتی مثل امریکا مرگ اعتبارسیاسی و تضعیف موقف بین المللی اش میباشد. برای سایر مردم قاره هامخصوصاً قاره آسیا این سیاست خنثی و حتی تباہ کننده امریکا در افغانستان امروز موجب عبرت و احتراز از فریب کاری های امریکا میباشد. بدین ترتیب وجدان سیاسی امریکا نزد افغانها ساقط معیارهای انسانی شمرده میشود. از آنست که ما و امثال ما و مردم منطقه ماعمر دیمو کراسی امریکا را فقط یک غوغای سیاسی و دام تزویر میدانیم و بان اصلاً عقیده کرده نمیتوانیم زیرا که دیمو کراسی که آنها برای اعمال نفوذ و حصول منافع خود شان بقیمت برپادی دیگران است، تف بر چنین دیمو کراسی (سیاه و گندیده) که بجز دروغ و ریا و مکر و حیل و فحشاء نیست. نمایش دیمو کراسی در امریکا امروز کینه، فحشاء، مردم کشی و خفه کردن ملتها برای شگوفانی اقتصاد خود شان است. قراریکه همیشه گفته ایم، ما علاقمندی درمورد افغانستان را برفع صلح و سلام در افغانستان (بشرط حفظ آزادی و تمامیت ارضی افغانستان) قلباً استقبال میکنیم و گفته ها و درددلهای سوخته ما را خدا ناخواسته تخریب تلقی نکنید. بلکه این تذکرات ما آواز درد دلهای سوخته ماست که غمخواران صادق و واقعی افغانستان درمیان میگذاریم. اما امروز ما افغانها بین سیاست های مفید بوطن و سیاست های مضر بوطن ما، تمیز کرده میتوانیم !!!

بیائید همه ما و شما درین راه صادقانه کارکنیم و از «افغانستان فوندیشن» امریکائیها بخواهیم صادقانه راه تامین صلح واقعی را در افغانستان بمشوره کسانی که افغان و افغانستان را با روحیه عمومی دینی و دنیوی و طرز تفکر شان مثل یک پدر و مادری که خوی و خصلت و سلوک فرزندان خود را میشناسد، راه های عملی صلح آوری را در میان رقبای امروزی داخلی افغانی پیشنهاد میکنند و هم در پهلوی آن در مسئله اعمار مجدد افغانستان که ملیارد هادالر کار دارد و سالهای زیاد متفقانه و صادقانه تا افغانستان اقلاً موقعیت قبل از ویرانی خود را احراز کند، راهی و منابعی تجسس و پیدا کنند که این پیکر دردمند و قلب مجروح آسیا تداوی، صحت و آباد گردد. بیائید با امریکا بگوئیم، چنانچه می بینند مردم افغانستان بقیمت از بین رفتن تمام منابع زندگی مادی و معنوی خود دشمن شما را شکست داد که مره آنرا واشنگتن و آلمان غرب، کشور های اعمار شوروی و کشورهای نوظهور در امتداد دریای آمو می

وقایع مهم افغانستان تا ماه دسامبر ۲۰۰۰

ترژید و تشدید تعزیرات بخاطر بن لادن:

در اخیر ماه نوامبر تعزیرات جدید از طرف شورای امنیت بالای طالبان تصویب گردید و اینبار کشورهای جامعه اروپا بشمول فرانسه از تطبیق تعزیرات شدیدتر حمایت کردند. دولت توده ای چین، هندوستان و ایران نیز بحمايت از تعزیرات نو موقف گرفتند. علت این تعزیرات ترژید و تشدید تروریسم در افغانستان تحت حمایت طالبان خوانده شده که با موجود بودن اسامه بن لادن در افغانستان ارتباط داده میشود. ملا محمد عمر قبلا بتکرار گفته است که در نزد طالبان تسلیم نمودن بن لادن مترادف به تخریب ستون اسلام تلقی میشود. بموجب آخرین اخبار اسامه با همراهانش از منطقه قندهار به ارزگان رفته در سمجهای سلسله کوه های آنجا پناه گاه ساخته خود را مخفی کرده است. خوجه ثین ربانی در سرویس انترنت تعداد همراهان اسامه را ۲۷۰۰ نفر مسلح با استنکر، میزایل و توپهای ضدطیاره قلمداد کرده که بسیار مبالغه آمیز بنظر میرسد. هدف خوجه ثین ازین نوع تبلیغات اینست تا امریکارابیشتر و زودتر بحمله تباه کن بالای افغانستان تشویق نماید. امریکا اعطای پنج ملیون دلار جایزه نقدی برای نشان دادن مخفیگاه اسامه را تجدید و وعده کرده که اسم و هویت نشانی دهنده محفوظ خواهد ماند.

در تعزیرات جدید چهار ماده شامل است: (۱) تحریم اسلحه بالای طالبان: این ماده یکجانبه و غیر عادلانه است، زیرا روسیه رسماً اعلان کرده که بمسعود هلیکوپترها و انواع اسلحه عصسری داده و خواهد داد. (۲) توقیف سرمایه های طالبان: این ماده مضحک است، زیرا طالبان اگر سرمایه ای داشته باشند در خارج کشور ذخیره نمیکنند. (۳) بسته شدن دفاتر طالبان در خارج کشور: طالبان غیر از پاکستان و چند کشور کوچک عربی در دیگر جا دفتر و نمایندگی ندارند. نمایندگی طالبان در نیویارک غیر فعال و غیر مفید بوده اگر بسته هم شود کدام تاثیری بر طالبان نخواهد داشت. (۴) بسته کردن راه های صادرات تیل و مواد سوخت بروی طالبان: این مهمترین ماده تعزیرات است که نه تنها بر رژیم طالبان بلکه بر ملت فقیر افغان تاثیرات ناگوار خواهد داشت. اگر عربستان و کشورهای دیگر صدور تیل را بروی امریکا بسته کنند، امریکا شاید بجنگ اتومی متوسل شود، اما یک ملت فقیر و محصور بخشکه را چنین جزا دادن در تاریخ عدالت و در تاریخ مناسبات بین المللی سابقه ندارد. ما امیدواریم کشور های منطقه با این ظلم امریکا همنا نشوند و از اوامر قران درین موضوع پیروی کنند.

در ارتباط بن لادن، واقعیت امر ازین قرار است که بن لادن در افغانستان یک شخص نی بلکه یک موسسه است، آنهم یک موسسه پر قدرت که طالبان حالا زور کشیدن آنرا از افغانستان ندارند. مشاهدین بین المللی و حکومت غربی و عربی باور دارند که اسامه برای طالبان کمکهای هنگفت مالی و هم کمک نظامی تهیه و تدارک می نماید و بعد از آنکه اسامه یکدختر ۱۷ ساله خود را بزوجهی ملا عمر مجاهد داد تا زمانی که ملا عمر بر سر قدرت باشد برون ساختن اسامه از افغانستان مطرح و عملی شده نمیتواند. گویا بعقیده یکعده افغانها اسامه بن لادن در افغانستان حکومت میکند و طالبان هر نوع قربانی ملت و تباهی کشور را بخاطر اسامه تحمل خواهند کرد.

از چهار ماه باینطرف امریکا و روسیه سیاستهای خود را در مورد افغانستان توافق داده، هر دو همدست و مصمم شده اند تا یک سلسله عملیات نظامی تباه کن را بزیر عنوان «موجودیت کمیهای تروریستی در افغانستان» انجام بدهند. جراید معتبر (سندی تایمز) و (وولدرایبیون) باستناد راپورهای استخبارات مخفی اطلاع دادند که امریکا و روسیه باساس یک پلان مشترک در نظر دارند با استعمال اسلحه کیمیاوی بر یکعده پایگاه های نظامی و ستراتیژیک طالبان بزیر نام پایگاه های اسامه بن لادن حمله کنند. قوای هردو کشور مجهز با اسلحه عصسری و کیمیاوی در بعضی کشورهای شمال آمودریا در حال آماده باش بوده، قوای بشری از طرف روسیه اما اسلحه و طیارات از طرف امریکا تدارک شده است. این حمله (که بخاطر جنجال انتخابات در امریکا به تعویق افتاده)، هرگاه صورت بگیرد مانند حمله سه سال قبل بالای خوست نخواهد بود، بلکه حمله موثر، کاری و تباه کن بالای تمام پایگاه های نظامی، منازل مسکونی و اداری و مخفیگاه ها و مراکز اقتصادی طالبان خواهد بود و بشکل متواتر و مکرر در ظرف چند هفته دوام خواهد کرد.

بحواله جریده (محاذا) شماره ۳۰۷ مورخ ۳ قوس ۱۳۷۹ شاغلی و کیل احمد متوکل وزیر خارجه طالبان بمقابل تدارکات نظامی امریکا و روسیه عکس العمل شدید داده گفته است که در صورت وقوع حمله بالای افغانستان «دنیا را برای روسها و امریکائیهاد و زوج مبدل خواهیم ساخت.» متوکل از کشورهای اسلامی تقاضا نمود تا البسه و لوازم ضد اسلحه کیمیاوی بطالبان کمک نمایند.

چشند وتلخي آنرا کابل وديگر شهر های افغانستان و همه افغانها اکنون و برای ساليان متمادي خواهند چشيد. ما بشما توصيه ميکنيم «افغانستان فونديشن» بدولت امريکا پيشنهاده، مشوره يا توصيه بفرمايند که سياست فعلي بی تفاوتی امريکا در افغانستان و مخصوصا شرق ميانه خواهي نخواهي بااحیای سيادت روس (مرده) در شرق و تمام آسیا و حتی اروپا یکبار ديگر برضد امريکا کمک جدي و سريع خواهد کرد و آنوقت امريکا ديگر رسوخی در آسیا و شرق ميانه نخواهد داشت و مردمی را مثل افغانها باز نخواهد يافت که بزور و قرباني های آنها روس رابارديگر از قدرت بيندازد. همین ديموکراتها و همین سي آی ای بود که در دهه جنگ سرد حتی از روس می ترسيدند و حاضر بدادن امتيازات (زمينگيري از کيسه خليفه) بروسها بودند تا اقلا آبروی رفته شان بيش ازین سبب هبوط و سقوط و موقعيت سياسي شان در جهان نشود و اينبار درهرجنگ سرد که امريکا در برابر روس بازنده شود، باختني است!

اما دو پيشنهاده مشخص: یکی اينکه امريک درحاليکه ادعای ديموکراسي و مساوات و پشتيبان دايه مابانه حقوق بشر را دارد، توضيح کند و قتيکه طالبان را بحيث دولت رسمي افغانستان برسميت نميشناسد و قرارداد تبادل مجرمين هم در بين امريکا و افغانستان وجود ندارد، بروی کدام قانون بمردم افغانستان تعزيرات اقتصادي وضع کرده است (چونکه ازین تعزيرات نه حکومت بلکه مستقيما مردم مستضعف و بيچاره افغانستان خساره می بينند !!!) و يا اينکه اين تعزيرات متوجه بحکومت سياراستاد رباني است؟؟؟

دوم - در مورد بن لادن اگر بن لادن مجرم است مطابق اقتضاء رويت محکمه لطفا اسناد مجرميت بن لادن را بطالبان بسپارند تا طالبان یک هيات قضائي را که اعضاء آن از فقها و قانون دانان و حقوق دانان افغان و کشور های اسلامي باشد معرفي کنند. امريکا نيز بعين سويه هيات قضائي تعيين کند و اين دو هيات قضائي در یکی از ممالک بيطرف اسلامي محکمه خود را دایر و بن لادن را شرعا و قانونا محاکمه کنند، اگر بن لادن باساس رای صادره این محکمه مجرم شناخته شد، جرم محکوميت بر وی صادر و تطبيق گردد و اگر برائت حاصل کرد بايد دولت امريکا باخواستن عفو از طالبان و مردم افغانستان و جبران تمام خسارات (مادي و معنوي) وارده برافغانستان، حيثيت بن لادن را نيز رسماً جبيره و اعاده نمايد.

دراخير اين کلمات حکيمانه را نيز که حقيقت مفهوم اخلاق قرآني ميباشد بشما و فونديشن شما اهدا ميکنم تا آنرا بدقت بخوانيد و بمران حکومت و کانگرس و مقامات سياست ساز امريکا بسپاريد که: «امريکا و هریک از ما و شما خواهان منافع خويش هستيم ولی هنوز نميدانيم که ادامه وضع فعلي منافع ما را بر باد ميدهد! بياييد ارقام و احصائيه های زنده و گويای تسليحاتي را در برابر ديده های خود بگذاريم و ببينيم چگونه نیمی از فعالترين نیرو های فکري و جسماني جهان و نیمی از ثروتها و سرمايه های بزرگ که بتواند رفاهيت اکثريت گرسنه و مريض و ويران و ناتوان کره زمین را تضمين کند، درین راه بهدر ميروند، نه تنها بهدر ميروند بلکه برای از بين بردن و نابود کردن نيمه دوم مردم و مخلوق خدا بکار می افتد. در حقيقت وقتی بنظام آفرينش در آفاق و انفس دقيق شويم باين نتيجه ميرسيم که نظام آفرينش دليل روشن انضباط و توازن همه اضداد برای پذيرش یک نظام راست و پاک متضمن تامين عدالت اجتماعي در جهان آینده انسانيت خواهد بود. چنانچه از خبرهای صادق قرآن ميدانيم آن نظام صحيح برای اين آمدنيست که نظامهای موجود (فرسوده و گنديده) جهان با دعوی ديموکراسي و مساوات و دعوی پشتيباني از حقوق بشر بدتر از نظام جبار کمونستي مغرور و يکه تاز، مردود و منفور ميگردد که خود سبب سقوط خويش را فراهم ميسازد. تنها بزور آزمائيها نمیتوان جهان مظلوم را نجات داد بلکه خود را نيز در گير مصائب آنها می نمايند.»

ديکتاتوري بيخردانه و وحشيانه يلسين و پوتين در مورد چيچن اين زوال تمدنهای آهنگري عاري از اخلاق و انسانيت را سريع تر ميسازد، و ابجان امريکا اگر در دعوی ديموکراسي نسبت بکمزور ها چنين حيله گر و کاذب باقي بماند. اين زمين را خداوند بوارثين صالح و عادل خود خواهد سپرد که آنرا مطابق فلسفه خلقت و وجايب و ارزش مقام آدميت اداره کنند.

لذا فونديشن شما بايد کمی از ماده بيني بمعنويت ها نيز توجه بفرمايند و بايد عمق و محيط و محاط اصالت نظام هستي را (که هر روز قواعد و ضوابط و نشانه های آنرا با چشم های عادي و قوی ذره بيني و دور بينهای حساس نجومی در ذره و خورشيد و در زمين و فضا مطالعه و مشاهده ميفرمايند) درک کرده حکومت امريکا و ساير جباران زمان را از خواب خرگوش شان بيدار و از خر لنگ شيطاني شان پايان بفرمايند و بايشان بگويند که:

ساقی بجام عدل بده باده تا گدا غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند !
و بمصداق دیگر از قول صوفیان شرق میگویم که :
بشتاب که راحت از جهان رفت آهسته مران که کاردان رفت
این چار و دو ، شش ، اژدر خونخوار ما و ترا نیش زنند هر بار
بستند ره نجات ما را برهم زده اند ثبات ما را
گر نیک نگری ز فرق تا پا ما راست بکان اژدها جا
این زال جهان اژدها خوست دجال زمان و فتنه ها زوست
عاقل نبود که ماند از راه از منزل خویش نباشد آگاه
از گرگ پلنگ کام خواهد وز تشنه بخون جام خواهد
احمق تر ازو در جهان نیست در زیر زمین و آسمان نیست
والسلام علی من التبع الهدی - عبدالصمد وهابزاده (فریار) از بن - آلمان

یادداشت اداره : هموطنان محترم و دوستداران آئینه «سفارش دوستان آئینه» را در زیر میخوانند . خواهش و تقاضای جدی این خدمتگار معذور و بیمار اینست که نوشته های تانرا خلص ساخته به دو صفحه تایپ شده (نهایت سه صفحه در مسائل بسیار مهم و توضیح طلب) تقلیل دهید ، در غیر آن از نشر باز میمانند . باتقدیم معذرت و احترامات فایقه - دکتور هاشمیان .

نظرات و سفارشات دوستان آئینه

بتاریخ شام سه شنبه ۸ آگست سال ۲۰۰۰ میلادی ، هفت نفر دوستان افغان (آقایان استاد محمد طاهر هاتف ، پوهاند محمد نسیم نگهت ، پوهاند دکتور عبدالغفار متوکل ، غلام سرور نوابی ، کبیرالله سراج ، سید عبدالقادر جاهد و نصرالله حاحی) افتخار بخشیده از حومه شهر لاس انجلس بدیدار و عیادت داکتر هاشمیان بمنزلش تشریف آورده بودند . این مجلس دوستانه تا ساعت ۲ شب دوام کرد و در ضمن بحث و مذاکره درباره اوضاع حالات تاثیر آور وطن عزیزمان افغانستان ، مختصر صحبتی هم پیرامون سرنوشت مجله آئینه افغانستان و مشکلات صحی و اقتصادی مدیر مسئول آن داکتر هاشمیان صورت گرفت و مواد آتی بقسم مشوره و دستورالعمل باتفاق آراء سفارش گردید :

(۱) از خدمات داکتر هاشمیان در تهیه ، چاپ و توزیع مجله آئینه افغانستان ، باوجود مشکلات صحی و اقتصادی ، تقدیر بعمل آمد .

(۲) دوام نشر مجله بطور موقوته (بوقفه های دو یا سه ماه) سفارش و تاکید گردید .

(۳) از آنجائیکه تکالیف صحی و جسمی مدیرمسئول مجله مشهود بوده و امکانات نشستن و تایپ کردن برای ساعات متوالی را از او سلب نموده ، و تایپست هم میسر نمیشود ، بمنظور دوام و بقای مجله چنین تجویز بعمل آمد :

(الف) مدیر مسئول در جستجو و تدارک یک هیات تحریر باشد که اعضای آن ، با قبول فداکاری ، همکاری عملی عرضه بتوانند تابار سنگین انتخاب و طبقه بندی مقالات و اشعار از عهده مدیر مسئول تا اندازه ای کاسته شود .

(ب) از همکاران قلمی مجله آئینه افغانستان احتراماً تقاضا شود مقالات شانرا بین دو نیم تا سه صفحه (تایپ شده بمعیار صفحات مجله آئینه) کوتاه و مختصر سازند ، و اگر نزد شان امکان تایپ کردن میسر باشد ، تایپ شده و یا بخط خوانا بقلم خود نوشته بفرستند .

(ج) در بخش زبان و ادبیات ، در هر شماره از هر شاعر دو غزل انتخاب و نشر شود ، و باشعار سخته و دارای نواقص عروضی موقع نشر داده نشود . از شاعران نیز تقاضا شود در صورت امکان اشعار خود را تایپ شده بفرستند .

(د) حجم مجله بین ۸۰ تا ۱۰۰ صفحه حفظ شود .

(۴) مشکل اقتصادی مجله عمدتاً مصرف طبع آن میباشد که مطبعه بقرار اسناد فی شماره (حدود صد صفحه) ۴ دالر چارج میکند. مصرف پوسته یک شماره بداخل امریکا یکینیم دالرتمام میشود و باایزاد قیمت پاکت و مصارف جزئی دیگر، قیمت تمام شد توزیع یک شماره زاید از شش دالراست. دوماه کار تایپ، ترتیب و تدوین مجله، بشمول مصرف گران تلفون توسط مدیر مسئول، طورمجانفی صورت میگردد. لهذا بنظر دوستان آئینه، قیمت اشتراک فی شماره ۷ دالر در امریکا مناسب میباشد.

(۵) برای تقویۀ بنیۀ مالی مجله، تشویق با اشتراک توسط هموطنان و اعطای اعانه (در حدود توان) سفارش میشود.

توضیح مختصر بمنظور رفع یک اشتباه در رابطه بمدعیات نادرست دستگیر پنجشیری

(قسمت دوم) نگارنده: الحاج غلام محی الدین زرمولو از کانادا
در پایان تعاطی افکار و ابراز نظریات پنج نفر اول الذکر، نورمحمد تره کی بحیث فرد ششم جلسه، رشته کلام را در دست گرفته و چنین ابراز نظر نمود:

فکر میکنم رفقای حاضر و نشسته در این جلسه روی شرایط حاکم بر جامعه و نکات قابل توجه چنان روشنی انداختند که غالباً هیچ چیزی در تاریکی و ابهام نماند. از آنجا من جر و بحث مزید را روی موضوع مطروحه اضافی می پندارم. فلذا بتائید آنچه در صحبت های رفقا به آن اشاره رفته، معتقد هستم که نقش مبارزه بدون مرامنامه و تعیین مسیر مبارزه و رهبری دسته جمعی قشر آگاه و آزاد اندیش و معتقد به آزادی و حقوق انسانی (۱)، نه تنها بجای نمیرسد، بلکه بیم آن میرود که برخوردهای خصمانه جاگزین مبارزات منطقی و اصولی گردد؛ از آنجا و هم اینکه قانون تا هنوز تدوین و نافذ نگردیده، بایست ضمن فعالیت های سیاسی مسالمت آمیز و عملیۀ بالابردن سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی طبقات مختلف جامعه، از حدود قانون اساسی جدید که راه را برای تمرین دیموکراسی کشوده، گامی فراتر ننهاد، زیرا بیم آن میرود که قبل از وقت حساسیت ها و تخریش ها خلق شده، صاحب جود و کرم را از بزرگواری، عطا و بخشش شان نادم و پشیمان سازد.

بتاسی از تعاطی افکار و اظهار نظر شش نفر متذکره فوق، مرامنامۀ دموکراسی ملی چنین انشاء گردید:

(۱) دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی و اقتصادی و حاکمیت ملی افغانستان.
(۲) تمرکز تمام قوای دولتی در دست مردم و استقرار حاکمیت ملت از طریق بوجود آوردن حکومت دموکراسی ملی.

(۳) تامین وسیع حقوق و آزادیهای دموکراتیک برای خلق بدون تمایز، بخصوص توجه و مراقبت بزندگانی گارگران، دهقانان و تقویۀ اتحاد خلقهای کشور بر مبنای اصول دموکراتیک و مساوات کاملاً برادرانه.

(۴) انکشاف اقتصاد ملی از طریق اقتصاد دولتی پلان شده، تقویۀ بیشتر سکتور دولتی، ایجاد صنایع اساسی ملی، و انحصار تجارت خارجی بدست حکومت و انجام اصلاحات اساسی ارضی و ملی ساختن منابع مهم طبیعی کشور و دیگر صنایع بزرگ تولیدی و موسسات بزرگ اقتصادی. (۲)

(۵) دفاع از حقوق خود ارادیت خلق پشتونستان بحیث یک مسئلۀ ملی، وضدیت با استعمار کهنه و نو، وبرسمیت نشناختن خط تحمیلی دیورند، و حل این مسئله با اساس ارادۀ خلقهای پشتونستان و افغانستان.

(۶) تعقیب سیاست خارجی مستقل، صلحجویانه و طرفداري از سیاست بیطرفی مثبت و فعال، با قضاوت آزاد و همزیستی مسالمت آمیز، مبارزه علیه امپریالیزم و استعمار کهنه و نو، و عدم اشتراک در بلاکهای تجاوزکارانۀ نظامی، سیاسی و اقتصادی، تأیید همه جنبشهای آزادیخواهانۀ ملل علیه سیاست استعمار و ستم ملی.

یادداشت اداره: (۱) هموطنان متوجه میشوند که تره کی ملعون قبل از رسیدن بقدرت برای بازی دادن مردم از «آزادی و حقوق انسانی» با طمطراق حرف میزد، ولی خود او در بحبوحۀ قدرت همه انواع حقوق انسانی را پامال کرد.

(۲) این ماده (یعنی ماده ۴ فوق) کاملاً محتوی اهداف کمونستی میباشد و جای تاسف است که اشخاص ملیگرا و غیر کمونست از قبیل زرمولو صاحب و چند تن دیگر که در مجلس مذکور حضور داشتند، این ماده را پذیرفته بودند.

با وجود آنکه ببرک کارمل، مرحوم میرغلام محمد غبار را که نسبت مبارزات طولانی و سابقه نیک خویش در صدر جمعیت دموکراسی ملی جا داشت، بر وسیله یک خدعه و تزویر واتهام کاملاً نایباً و مغرضانه، متأثر ساخت، از آنجا مرحوم غبار از جمعیت دموکراسی ملی فاصله گرفت و صحنه را برای مکاری دونفر شیان معامله گر که دنباله رو بیگانه ها بودند خالی ساخت. و اتفاقاً پوهاند علی محمد زهما استاد پوهنتون کابل و مرحوم محمد صدیق روهی عضو اکادمی علوم جهت کسب تحصیلات عالیه تر رهسپار لندن و بیروت شدند ولی باز هم مطالب مندرجه شش ماده متذکره فوق، آنچه در نتیجه تعاطی افکار و ابراز نظریات مرحوم میر غلام محمد غبار، پوهاند علی محمد زهما، مرحوم محمد صدیق روهی، آدم خان حاجی، اینجانب غلام محی الدین زرمالوال و نور محمد تره کی، با الهام از شرایط عینی و ذهنی جامعه افغانی، و حدود صلاحیت های قانون اساسی جدید، و عدم تقلید از مکتبهای سیاسی غرب و شرق (۱) و عدم شرکت در بلاکهای تجاوز کارانه نظامی و سیاسی، اقتصادی، انشاء شده بود، بتاريخ ۱۱ جدي ۱۳۴۳ (ه.ش.) منجانب یک جمعیت بیست و هفت نفری که بیشتر آنها با چهره های معصوم تظاهر میکردند، در حالی تأیید و تصویب شد که اینجانب غلام محی الدین زرمالوال شخصا حضور بهم رسانده بودم. اینکه دستگیر پنجشیری مرانامه مندرجه شش ماده متذکره فوق «جمعیت دموکراسی ملی» را آنچه در صفحات ۱۶۷ و ۱۶۸ کتابی بنام «ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان» چاپ و تدوین و توزیع آنرا بصفوف حزبی، سه ماه بعد تر از تشکیل «جمعیت دموکراسی ملی» قلمداد، و «اصول کلی مرامی حزب دموکراتیک خلق» نام گذاری مینمایند، کاملاً نادرست و خلاف حقیقت است. واقعیت اینست که جمعیت در خلا گرد نیامده بود، بلکه بر مبنای مرانامه مندرجه شش ماده فوق چنانیکه ایضاً گردیده، قبل از تشکیل «حزب دموکراتیک خلق» و با در نظر گرفتن شرایط حاکم در جامعه تدوین و در کنگره اول «جمعیت دموکراسی ملی» تأیید و تصویب شده بود.

همچنان آنانیکه اینجانب غلام محی الدین زرمالوال را نسبت اشتراک در کنگره اول جمعیت دموکراسی ملی، همکار و همیار حزب دموکراتیک خلق، حدس میزنند، نیز کاملاً نادرست و خلاف حقیقت و واقعیت است :

مرانامه حزب دموکراتیک خلق آنست که دستگیر پنجشیری در صفحه ۱۶۸ کتاب «ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق» از آن به بحث پرداخته و بصراحت مینویسد که: «در تمام ماهای زمستان سال ۱۳۴۴ هـ ش هفته دو تا سه شب روی واژه واژه و سطر سطر آن در منزل داکتر اناهیتا واقع شیر شاه مینه مباحثات نقادانه و مسئولانه صورت میگرفت. در جریان مباحثات نور محمد تره کی، سلطانعلی کشتمند، سلیمان لایق و بارق شفیع نیز اشتراک می ورزیدند...» و می افزاید که «طرح نهائی از سوی پلنوم کمیته مرکزی و جلسه مشورتی با آرایش و پیرایشهای لازم تصویب گردید. درین جلسه مشورتی بیش از پنجاه تن از اعضای رهبری و فعالین ح.د.خ.ا. اشتراک ورزیده بودند. آخرین متن دري مرانامه... در شماره های اول و دوم جریده خلق بتاريخ ۲۲ حمل ۱۳۴۵ (۱۱ اپریل ۱۹۶۶م) بهر دو زبان پشتو و دری به تیراژ بیست هزار نسخه چاپ و به آهنگ شتابنده در شهر کابل و تمام شهرهای ولایات کشور نشر و توزیع... گردید» (ص ۱۶۹).

اینجانب غلام محی الدین زرمالوال در سال ۱۳۵۴ هـ ش زمان جمهوریت سردار محمد داود خان از ریاست مطبعه صکوک و ضرابخانه تحت این عنوان که دوره ماموریت من از سی سال تجاوز میکرد به تقاعد سوق شدم و از سال ۱۳۵۴ بعد، نه ملک و نه فلک و هم هیچ فردی از تبعه افغانستان ثبوت و شهودی ندارند که من، بعد تقاعد، در دوره باقیمانده جمهوریت سردار محمد داود خان و یا بعد از کودتای منحوس ثور سال ۱۳۵۷ هـ ش با گروه خلق و پرچم و یا گروه های دیگر چپ و راست حتی برای یک روز بحیث اجیر، دبیر، مشاور و دستیار، معلم، مامور و روز مزد همکاری و همیاری کرده باشم. «داگز او دا میدان!» نشست اول و اخیر من همان یک شب بود که بمنظور تأیید و تصویب مطالب مندرجه شش ماده مرانامه «جمعیت دموکراسی ملی» آنچه در نتیجه تعاطی افکار و روشنی ابراز نظر شش نفر متذکره فوق انشاء گردیده، صورت گرفته بود. بار دیگر هیچکس مرا در هیچ یکی از جلسات و گرد هم آئیهای گروه خلق و پرچم و «جبهه پدر وطن» ندیده است زیرا من بزودی دریافتم که تلاشهای نور محمد تره کی و ببرک کارمل محض برای کسب قدرت صورت می پذیرد و یک معامله است نه یک مبارزه سیاسی و دموکراتیک حزبی.

(۱) با تاسف یادداشت مینمایم در حالیکه عالیجنابان مرحوم غبار و روهی صاحب و هم پوهاند صاب علیمحمد زهما و زرمالوال صاحب را پوره و عمیق میشناسم که کمونست نبودند، اما مرانامه تصویب شده متذکره شان نه تنها از شرایط عینی و ذهنی اکثریت جامعه آنوقت افغانستان نمایندگی نمیکند بلکه شباهت زیاد با مکتبهای فکری شرقی نیز دارد. دکتور هاشمیان.

با نصب ببرک کارمل روی ستیج بازیه‌های سیاسی کریم‌لین نشینان، موضوع بیشتر آفتابی شد که گروه پرچم در ساحه نظامی جزء لا یتجزای قشون سوسیال امپریالیزم شوروی بود و در هیچ ساحه دیگر ماهیت مستقل نداشت، و بخصم افغانستان گردن انقیاد و غلامی گذاشته، عملاً و نظراً با مردم و وطن، نسبت انفکاک خویش، هرگونه نسبت اجتماعی، ایدیالوجیکی و سیاسی را از خود سلب و نه تنها پنج ملیون افغانها را از آشیانه و کاشانه شان بفرار و هجرت مجبور و سرمایه بزرگ و باارزش انسانی افغانها را به بیراهه کشانده، نیست و نابود نمودند، بلکه خود شان نیز سر و سریر خود را باخت و حالا جای پای در جامعه افغانی ندارند.

فگند ملت بیمار را بورطه مرگ کسی که درد ندانسته بود و درمان گفت

اینجانب غلام محی الدین زرم‌لوال مانند دیگر هموطنانم با تحمل رنجها توانستم با اولادهای خود بهندوستان هجرت نمایم و در دهلی جدید بلا درنگ رساله ای را تحت عنوان «تهاجم مسلحانه اتحاد شوروی بر افغانستان» نشر و پخش نمودم که محتویات آن در برج حوت سال ۱۳۹۲ شماره فوق العاده جریده وزین «افغان ملت» و شماره های مابعد آن در پشاور بصورت مسلسل چاپ و پخش شده رفت. متعاقب آن، کارمندان محترم جریده «وفا» رساله نامبرده را بشکل یک کتاب جداگانه چاپ و توزیع نمودند. همچنین اینجانب زرم‌لوال مقاله های مفصلی راتحت عناوین «خلق و پرچم را بشناسید»، «کودتای اول و دوم» و «د تاریخ ستره فاجعه» را در جریده (ارمان شهید) که در دهلی جدید منجانب نمایندگی سه تنظیم چاپ و پخش شده میرفت، به نشر سپرده ام و هویت و ماهیت دنباله روان اجانب را البته نسبتاً کمتر از آنچه ایشان خود بخیط و خطای خود در چهار کتاب بنامهای «شبهای کابل - اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان - ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان - و دشنه های سرخ» اعتراف نموده اند، ایضاح نموده ام.

باین مکتب باین دانش چه نازی که نان در کف نداد و جان ز تن برد
ختم - زرم‌لوال، اوتاوا - کانادا - سال ۱۳۷۹ هجری شمسی معادل ۲۰۰۰ میلادی

ادامه صفحه ۲۸

روسیه بدسترس مسعود گذاشته شده استفاده میکنند. این را کتها از نوع اسلحه جدید و مغلق میباشد که استعمال آنها توسط قوای زمینی مسعود مستلزم حضور متخصصین نظامی برای تربیه لشکر مسعود میباشد. طبعاً این متخصصین روسی خواهند بود.

تعداد مشاورین روسی همراهی مسعود اگرچه محدود میباشد، اما از اهمیت سیاسی شگرف برخوردار است که نمودار اراده قاطعانه و قصدی و مداخله بیشتر مستقیم روسها در مسائل افغانستان میباشد. سیاست و طرز روش طالبان از اشغال کابل در سنه ۱۹۹۶ باینطرف آنقدر وحشت آور بوده که حتی کنفرانس سران کشورهای اسلامی در جلسات اخیر خود در قطر بالای تجدید عضویت افغانستان از بحث خودداری نمود. هکذا کامپین شدید سیاسی طالبان برای دریافت چوکی افغانستان در موسسه ملل متحد ناکام ماند. چنین بنظر میرسد که روسها یکبار دیگر تاجائیکه باافغانستان تعلق میگیرد بالای اشخاص خوب بازی خورده باشند.

کمکهای روسیه به مسعود، مانند کمکهای ایران، از سالها باینطرف طور مخفی جریان داشته و درین اواخر کمکهای هندوستان نیز افزایش یافته است. اما در اواخر ماه اکتوبر جلسه ای در شهر دوشنبه پایتخت تاجکستان دایر گردید که بنوع خود آنقدر واجد اهمیت میباشد، مانند ملاقات بین اسحق رابین صدراعظم فقید اسرائیل و یاسر عرفات زعیم فلسطین که در قصر سفید امریکا صورت گرفت.

ایگور سرگیف وزیر دفاع روسیه و مسعود بین هم دیدند و درباره یک هدف مشترک صحبت کردند که عبارت از سقوط طالبان میباشد. کسان دیگریکه مسعود در شهر دوشنبه ملاقات کرد عبارت بودند از کمال خرازی وزیر خارجه ایران و آقای امام علی رحمانوف رئیس جمهور تاجکستان. اینها باین نتیجه رسیدند که منافع همه آنها در خطر می افتد اگر طالبان بفتح کامل افغانستان موفق شوند. اگر چنین شود، دوام محروم ساختن طالبان از شناخت سیاسی مشکل میشود، علاوه یک دولت متعصب اسلامی نیز در جامعه ملل شامل میگردد. بعد از شناخت بین المللی طالبان، مسدود ساختن کمپهای تربیوی باصطلاح تندروان اسلامی در افغانستان بسیار دشوار خواهد بود.

دلیل مجلس در شهر دوشنبه خطر مضاعفی وانمود شده که از فتح کامل افغانستان بدست طالبان متصور میباشد. قبلاً در ماه سپتامبر طالبان شهر تالقان را که مهمترین مرکز اتحاد شمال و پایگاه نظامی مسعود میباشد، اشغال کردند. در ماه اکتوبر درگیریها بین عساکر اتحاد شمال و طالبان در سرحدات تاجکستان صورت گرفت. قوای محافظ سرحدی روسی راپور دادند که بتاریخ ۱۰ نوامبر ده گلوله توپ طالبان ب خاک تاجکستان اصابت کرده و اخطار دادند که بالای پایگاه های نظامی طالبان در امتداد سرحدات حمله خواهند کرد.

دو سوال از دو دکتور مجرب و نویسنده : آقایان دکتور روستارتره کي و دکتورهاشمیان

نویسنده: میرمن وسیمه عباسی

در شماره ۸۲ ماه جولای ۲۰۰۰ مجله آئینه افغانستان چند مضمون جالب که دور از تحقیر و افشاگری منفی بود، نظر مرا جلب کرد. اولی نوشته محترم دکتور روستارتره کي از فرانسه بود که مثل همیشه عمیق و دقیق بوده مسائل سیاسی را با ریسرچ و مطالعه و مستدل بررسی میکنند که خوانندگان زیاد دارند. درین مضمون دکتور روستارتره کي بدقت تمام لحظات بسیار حساس تاریخ را که ضرورت بحرکت جدی اعلیحضرت پادشاه سابق بسوی وطن بود انگشت گذاری نموده اند که تا اندازه ای واقعیت دارد. کلمه «تاندازه ای» باین معنی که شاید معاذیر نهفته و پشت پرده نیز در آن مواقع وجود داشت که مانع حرکت شاه سابق شده باشد که واقعیت عمل از نظر ماوشما پنهان مانده است. زیرا این شخصیت ملی و وطن دوست و محبوب همگان اگر مشکلی سدره شان نباشد اراده غفلت و بی تفاوتی ندارند و نخواهند داشت.

اعلیحضرت پادشاه سابق که تا هنوز در میان ملت از احترام و اعتبار بی نهایت برخوردارند، منصفانه نیست که او را به آنچه هست نشناسیم و مشکل عمل اوراتنها در گفتار ساده و سطحی شماریم. اگر نیک ببینیم حتی امروز هم که در هر کنج و کنار جهان و از هرادیو و نشریه سیاستمداری سربرمی آورد وبا قلم و بیان دادوفاداری بوطن میزند، هنوز هم چند ملیون آواره ورنجدیده داخل وطن جناب پادشاه سابق را یگانه وسیله نجات بحران افغانستان میدانند که اگر کسی منکر این قول باشد آنان حق را از باطل تمیز نکرده و باصطلاح حاضر بالقمه و غایب راغیر منصفانه به تکبیر می سپارند وجز خودیکسی ارزش و احترام قایل نیستند (این جمله اخیر ارتباطی بداکتر تره کي ندارد).

بهر حال سوالیکه جناب دکتور روستارتره کي با ارتباط فامیلی و احترام شخصی که بایشان دارم راجع میشود اینست که به یقین نوشته های معقول و مستند شما حاوی حقیقت است. اماچه چاره! اگر گذشت زمان آنهمه امکانات و مساعدتها را باستناد شما در صفحه تاریخ ثبت کند، و ما و شما هم مجبوریم گذشته را بگذشته بسپاریم، وبامروز که وضع افغانستان در جریانات قهقرائی فروتر میروند باندیشیم، چگونه تصمیم خواهیم گرفت؟ آیا امروز همین حالا چگونه میتوان بشاه سابق نظر مثبت و صائب داد تا باین بحران خاتمه داده شود، صرفنظر از انتقاد و انگشت گذاری روی انتخاب اشخاص که آنهم شاید بمصلحت وحدت ملی صورت گرفته باشد؟

آیا اگر باز هم شاه سابق در برابر موانع موجود مجبور بحرکت بطی شوند، آیا شما شخصیتی را که محبوب همگان بوده ومورد اعتبار و قبول ملت افغان باشد در نظر دارید که برای نجات وطن معرفی کنید تا واقعا عده ای دور او جمع شوند و قوم متفرق را دوباره متفق سازد و همچنین بتواند شرایط وطن را طوری تنظیم نماید تا وسیله بازگشت علما و دانشمندی مثل شما را آماده سازد؟

سوال دومی متوجه داکتر صاحب هاشمیان است. با توجه بشخصیت حساس و وطن دوست و کنجکاو، مردم شناسی و همسایه شناسی هاشمیان صاحب، سوال اینجاست که آیا تا حال چطور جناب هاشمیان صاحب اهداف حکومت پاکستان و پالیسی شانرا در برابر طالبان خود شان دریافته اند و از مردم خواهش کرده اند تا در موضوع آوازه هایی که حکومت پاکستان کانفدریشن بوجود خواهد آورد که حکومت افغانستان نیز یکی از اعضای آن فدراسیون خواهد شد، ویا اینکه پاکستان طالبان را در جنگها فریب داده ضعیف خواهد ساخت تا طالبان مجبور شده بدامن آنان بیفتند وپرویز مشرف در تطبیق مرام خود موفق شود؟ به یقین که داکتر صاحب بزودی ممکن باثر کاوش و جستجوی جدی که از اوصاف مجله خواندنی شان است، اصل قضیه را دریافته وبرای وطنداران خود افشاء خواهند کرد. و در صورت دریافت اصل قضیه آیا داکتر صاحب هاشمیان ازین تغافل طالبان که خود بخود افغانستان را بکام پاکستان فرو میبرند، آرام خواهد نشست؟ آیا عاقبت کار را چگونه بررسی میکنند و آیا حاضر خواهند شد که هویت اصلی افغانان را در حلقه طالبان نیز شناسائی کنند؟ تا باشد که از جواب و پخته و سوخته شان مستفید شویم. ختم

یادداشت اداره: محترمه میرمن وسیمه عباسی!

باتشکر از کلمات محبت آمیزی که این خدمتگزار را مخاطب قرار داده اید، احتراماً بجواب شما

میپردازم: اگر من اهداف و پالیسی حکومت پاکستان را در برابر طالبان و افغانستان مستشعر نمیبودم، خبریکه تحت عنوان «شایعات تشویش آور درباره موجودیت افغانستان» در صفحه ۱۱ شماره ۸۲ نشر شده، بشما نمی رسید. خبر دیگری که تحت عنوان «بازی نو: وزیر داخله بازی» در صفحه ۲۵ نشر شده حاوی اخبار مهم در باره اهداف و مقاصد پاکستان میباشد و «موقف اداره در باره خط باطل دیورند» که در صفحه ۲۷ نشر شده و در آن بالای بیانات و مقاصد حکومت نظامی پاکستان تبصره و انتقاد شده، یک خواننده کنجکاو مانند محترمه میرمن عباسی از وراى اخبار مذکور ملتفت میشوند که ما به نیات ناپاک پاکستان و «اصل قضیه» مطلع و ملتفت میباشیم، لیکن حربه ما قلم است و مجله آئینه افغانستان حقایق مربوط بموقف و اغراض پاکستان و نقاط ضعیف طالبان را بیدریغ افشا کرده و چیز بیشتر برای افشاء کردن نداریم. در باره روش حکومتداری طالبان راپورتاژ مظاهره افغانها در مقابل جنرال قونسلگری روسیه که در صفحه ۲۷ نشر شده، ثبوت این مدعا است. ما نه در برابر اغراض و اعمال پاکستان و نه در برابر تهدیدات و نیات سوء روسیه آرام و خاموش میمانیم، بلکه از حقوق مردم افغانستان و از تمامیت ارضی افغانستان در مقابل هردو کشور مداخله گرمبارزه و دفاع خواهیم کرد. شما نامه خوجه ثین ربانی را بعنوان پوتین در صفحه ۲۰ شماره ۸۲ بخوانید، ربانی و مسعود و حلقه ستمیها که جریده (امید) ناشر اهداف و افکار شان میباشد، از روسیه کمک میخواهند، روسها رادعوت بمداخله نظامی در افغانستان میکنند تا بزور برچه روس ربانی بچوکی حکومت سیار نشسته باشد. جریده اجیر (امید) روسیه را دوست حکومت ربانی و فقط پاکستان را دشمن خود می شمارد، ولی ما هردو را طرد و تقبیح میکنیم و اینست اصول ملیگرائی.

عجالتا جواب شما را تقدیم کردم. جواب داکتر صاحب روستار تره کی بعد از نشر مجله ۸۳ هرگاه برسد در آینده نشر خواهد شد. احترامات و تمنیات نیک مرا بپذیرید. دکتور هاشمیان

محترم داکتر صاحب هاشمیان:

کارتون قومندان (شیربز) که در پشتی مجله ۸۲ آئینه افغانستان نشر شده بود و خوجه ثین ربانی را در حال گریز نزد پوتین نشان میداد و پیشگوئی که تالقان سقوط خواهد کرد، همه صادق برآمد. اما جریده امید که سرتاپا مملو از دروغ است و خوانندگان خود را بخواندن دروغ معتاد ساخته، با بیحیائی خاصه ستمیها سرنامه شماره ۴۳۶ خود را بالین بیت چاپ کرده است:

طالبان صلح محال است
که مرا بهمت عالیت ترافط است

من جواب آنرا در یک بیت قرار ذیل تقدیم میکنم:

شیربزا، صلح محال است میان من و تو

که من دشمن روسم، تو غلام روسیه!

لونگین از آرنج کونتی - ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۰

تائید از تشکیل لویه جرگه

محمد علی پوپل از کلفورنیا

شماره ۸۲ سال یازدهم جولای ۲۰۰۰ آئینه را گرفتم و میخوانم. بسیار تشکر و خوش شدم که صحت شما بهتر شده است خداوند بزرگ شما و آن اشخاص محترم را که در راه خدمت بوطن و مردم راستی مسلمان ورنجدیده ما زحمت میکشند صحتمندي و موفقیت بیشتر نصیب نماید. میخواهم چند سطر را خدمت تان بنویسم که:

۱) شما در هر جلد مجله این جمله را لطف میفرمائید که «بعقیده ما اوزبک، هزاره، پشتون، ترکمن تاجک، نورستانی و سایر اقوام شریف افغان هر کدام و همه شان وارثین افغانستان بوده در خانه مشترک افغانستان سهم و مسئولیت مساوی دارند». بلی، فرموده شما را من هم تائید مینمایم. ولی قراریکه می بینیم و میشنویم اقوام و قبایل فوق الذکر بجان هم افتاده و همدیگر را میکشند و وطن خود را خراب مینمایند.

(۲) حتماً مصاحبه رادیویی محترم خطاب را با محترم نفر موطف دفتر اعلحضرت پادشاه سابق (دکتر زلمی رسول) شنیده اید. من یقین کامل دارم که از خلال گفت و شنیدها قناعت شما حاصل شده باشد که طرح پلان روم بنفع وطن و وطنداران هموطن مان چه در وطن و چه در بیرون وطن بوده. عوض تنقید و جنگ و جدال باید بالای آوردن صلح و امنیت و تشکیل لویه جرگه مجوزه پادشاه سابق کوششها بعمل آورده شود تا پلان صلح و تشکیل لویه جرگه عملی گردد. برای ممالک و مردمیکه تخیخواهند در مملکت عزیز مان افغانستان صلح و آرامی و امنیت واقعی بیاید، موقع داده نشود تا اضافه ازین وقت تلف شده و ملت مظلوم و بیچاره ما دچار همین فلاکت و بدبختی باشند.

خواهش ما از شما منورین و قلم بدستان محترم همین است که درین راه نیک و قابل قبول اکثریت مردم وطن عزیز مان کوشش بفرمائید. از خداوند عالمیان التجا مینمایم که همه مردم ما را چه در وطن اند و چه در بیرون از وطن عقل سلیم و وجدان بیدار بدهد تا خوب را از بد تشخیص نموده و در راه نجات وطن و رفع بدبینیها و بی اتفاقیها و پارت و پارت بازیها کوشش نمایند.

موضوع فوق را بصورت بسیار خلاصه عرض نمودم. برای صحت مندی عاجل و کامل تان دعا مینمایم. محمد علی پوپل ۲۱ اگست ۲۰۰۰

نامه یک دوشیزه افغان از پشاور

پیغله وحیده محمودی

من مجله های شما را تا جائیکه بدسترس قرار میگیرد یکایک و بتکرار خوانده ام و خوش می شوم که هویت بعضی افرادی که جامعه بالای آنها من حیث روشنفکران اعتبار کرده بودند، معلوم می شود. تا جائیکه دیده می شود بعضی موضوعات در مجله آئینه بکلی بطرفداری طالبان بوده که درین زمینه سوالها نزد مردم پیدا شده، من حیث یک دختر از پدر خود سوالاتی دارم که خدا کند خفه نشوید:

(۱) خداوند (ج) در قرآن مجید آورده است که «ولقد کرّمنا بنی آدم...» یعنی انسان دارای کرامت میباشد، لیکن طالبان زنها را بحیث انسان نمیشمارند، و فقط بمردان کم و بیش ارزش و صلاحیت قایل میباشند.

(۲) آیت دیگر قرآن مجید است که «طلبت العلم فریضت علی کل مسلمته و مسلم» ، یعنی کسب علم بر مرد و زن مسلمان فرض است، اما طالبان بدلیل های نا معلوم و نا معقول زن را از کسب علم ممانعت میکنند و این چهار سال است که اینها نتوانسته اند جامعه افغانی را مطابق بمرام خود عیار کنند چونکه نارضائیتها و عکس العملها زیاد است، نمیدانیم این جهالت تا چه وقت ادامه خواهد یافت. اینکه انسان برای یکروز از علم دور باشد بمدت یکسال نمیتواند آنرا جبران نماید، تا چه رسد که چهار سال در تاریکی و دوری از علم سپری شده باشد!

(۳) در زمان پیغمبر اسلام (صلعم) اسلام بزور دره زدن و بقسم جبر تحمیل نمیشد چنانچه سوره مبارک «قل یا ایها الکفرون...» نازل گردید، اگر بزور میبود قدرت خداوند (ج) لایتناهی بوده میتوانست امروز بالای کره زمین یکنفر کافر نباشد و همه بشر مسلمان باشد و هم خداوند (ج) میتوانست همه کفار از عیسوی و یهودی و بودائی گرفته تا گبر و ترسا را نابود سازد، برخلاف کفار و ملت های غیر مسلمان آسوده، مرفه، مقتدر و متمول بوده از عقل و قدرتی که خداوند برای همه بشر یکسان اعطا نموده حد اعلای استفاده میکنند، اما فقر و مرض و بیسوادی و پسمانی نصیب ملت های مسلمان گردیده است. عیب و نقص در اسلام عزیز مان نیست، بلکه رهبران کشورهای اسلامی خودخواه، قدرت طلب، جاهل، ظالم و بی عاطفه میباشند.

(۴) حجاب اسلامی برای زن در زمان محمد (صلعم) در قسمت روی از برآمدن موی پیشانی پائین تا زنج و از نرمی گوش راست تا نرمی گوش چپ و از دستها تا بند دست و از پاها تا بجلک پا بود. اما طالبها میگویند که دیدن زن حتی بزیر چادری هم حرام است و مرد باید بکلی زن را نبیند حتی آواز زن شنیده نشود. اما در قسمت تعدد از دواج، طالبان پیشقدم شده هر کدام سه تا چهار زن در حرم خود قطار کرده وزن را مانند حیوانات در خانه نگاهداری میکنند.

(۵) زنیکه بیوه است و یار و مددگار برای زندگی ندارد بلکه در اکثر موارد خودش متکفل اعاشه چند اولاد یتیم، صغیر و مریض میباشد، باو اجازه کار و تامین معیشت از طریق کار شرافتمندانه داده نمیشود، در چنین شرایط وقتی تمام شرایط محدود زندگی بالایش تحمیل شود و نتواند برای اولاد خود نفقه حلال پیدا کند، طبعاً مجبور به تن فروشی میشود، و گناه این عمل غیر اسلامی بگردن کیست؟ دولتی که بمردم خود نان و کار داده نمیتواند، یک دولت ظالم، دیکتاتور و بی کفایت است و اینچنین دولت خجالت است خود را دولت اسلامی بگوید. طرفه اینکه قرار اخبار رسیده به پشاور یکتعداد زیاد طالبها در شق پولیس هم خود شان سرقت و دزدی میکنند و هم بفاحشه خانه ها میروند و از طرف شب در کابل فاحشه خانه ها بهمکاری طالبان وجود دارد.

عکس العمل فوق متوکل بتلقیات مختلف مواجه شده، امریکائیهها گفتند اینکه متوکل میگوید «دنیا را بالای امریکا و روسیه دوزخ خواهیم ساخت» بذات خود بیانگر دسترسي وسیع طالبان بعملیات تروریستی در سراسر جهان میباشد. مبصرین گفتند چنین عکس العمل بی تجربگی متوکل را نشان میدهد. در چنین حالتیکه ملت افغانستان بخاطر بکنفر مجاهد اجنبی تهدید به بمباردمان اسلحه کیمیاوی میشود و خسارات عمده را ملت بیدفاع متحمل میگردد نه قشر طالبان، متوکل باید از نرمش و گذشت کار می گرفت و از رسیدن به تفاهم برای دفع خطر صحبت میکرد نه از تهدیداتیکه بدست دشمنان سند قویتر بدهد!

طالبان در پهلوی خدمات مفید و بزرگی که برای تمامیت ارضی افغانستان انجام داده اند، اما بعلت بی تجربگی در ساحه حکومتداری و سیاست بین المللی بدبختانه با اهداف و منافع قشري خود رجحان و قدامت قایل بوده، منافع و رفاهیت ملت را بدرجه دوم قرار میدهند که موضوع بن لادن مثال برجسته این مدعا است، بنحویکه طالبان میخواهند بن لادن را با تمام آسیب پذیری های تباه کن او بالای ملت افغان بطور جبری تحمیل کنند، اما ملت افغان مجبوریت و مکلفیت ندارد که بخاطر اسامه خود و اولاد خود را قربان و تباه بسازد. حکومت طالبان باید اولتر در صدد حفاظت سرومال مردم افغانستان باشد و از طریق بکار بستن تدبیر و سیاست بفکر دفع خطر بیفتند، در غیر آن اولیای طالبان مسئول تمام خساراتی شناخته میشوند که در صورت حمله تباه کن امریکا و روسیه و یا در اثر تطبیق تعزیرات بر پیگیر ناتوان ملت زخمی و گرسنه حواله میشود.

اکثریت مردم ما احمد شاه مسعود را که حیثیت و اسلامیت خود را بر زیر پای پوتین و جنرالان روسی انداخته و بخاطر احرار از قدرت هموطنان خود را توسط افراد و اسلحه روسی قتل عام میکند، یک وطن فروش قابل محاکمه میشناسند، ملت افغان می بیند که ربانی - مسعود روسیه و امریکا را رسماً و علناً برای حمله بالای خاک و ملت افغان تحریک و تشویق میکنند، ولی طالبان را هم بخاطر سیاست خام و غیر معقول شان که برای دفع خطر از ملت کفایت لازم تبارز نداده و خود را بیشتر در لته کثافات بن لادن پیچانده اند، تقبیح نموده مسئول میشناسند.

احمد شاه مسعود در ماه نوامبر با ایگور سر جیوف وزیر دفاع روسیه در شهر دوشنبه ملاقات و از او تقاضای کمک را نمود. وزیر دفاع آمادگی حکومت خود را برای دادن هر نوع کمک بمسعود اظهار داشت. از ماه اپریل باینطرف این دومین ملاقات مسعود با وزیر دفاع روسیه میباشد. وزیر دفاع و لوی در ستیز روسیه قبلاً بجراید گفته بودند که از دادن هر نوع سلاح عصري بشمول هلیکوپتر بمسعود دریغ نخواهند ورزید. روسیه دشمن تاریخی افغانستان است که یکبار توسط کمونست ها افغانستان را تخریب کرد و اکنون یک فرزند قدرت طلب و مرتجع افغان یعنی احمد شاه مسعود را بجال انداخته توسط او بار دوم میخواهد کمر ملت افغان را بشکند.

ضرورت فوری و عاجل برای دایر شدن لویه جرگه افغانستان:

مردم میگویند اکنون که ملت و کشور افغانستان مورد تهدید جدی قدرتهای خارجی قرار گرفته و طالبان این ملت را بدون اظهار نظر خود ملت سپر دفاع بن لادن قرارداد داده اند - از جانب دیگر طالبان در حالیکه بر بیشتر از ۹۰ فیصد خاک افغانستان ذلیت دارند، اما تا کنون مشروعیت قانونی بدست نیاورده اند، لهذا تصمیمات طالبان که اکثر برای اهداف قشري شان صورت میگیرد مبین اراده ملت تلقی شده نمیتواند، برای آنکه اراده ملت در برابر موجودیت و حفاظت بن لادن در افغانستان اظهار و معلوم گردد، باید لویه جرگه افغانستان دایر گردد. یک رویداد مشابه قضیه بن لادن نیز در تاریخ معاصر افغانستان ثبت شده و آن عبارت از تقاضای متحدین (کشورهای غالب بر آلمان نازی) در ختم جنگ عمومی دوم میباشد که خواستار تسلیمی اتباع جرمنی مسکون در افغانستان بودند. حکومت افغانستان لویه جرگه ملی را دایر و در زمینه استهدانمود. لویه جرگه افغانستان تصمیم گرفت که جرمنها را به متحدین تسلیم نمیکند بلکه آنها را سلامت بوطن شان می رساند و همانطور هم شد. هرگاه اراده ملت در برابر قضیه بن لادن معلوم شود، آنوقت روسیه و امریکا جرات حمله بر افغانستان را نمیداشته باشند. ما خیر و صلاح طالبان را در دایر ساختن لویه جرگه ملی و ممثل افغانستان می بینیم تا نه تنها بر موضوع بن لادن بلکه در موضوعات نظام سیاسی و زعامت کشور نیز اظهار نظر کنند. این لویه جرگه باید مشتمل بر تمام گروه های متخاصم و افغانهای مهاجر بداخل افغانستان دایر گردد و برای آنکه آزادی بیان و اظهار عقیده تضمین شده باشد، نظارت بین المللی نیز لازم میباشد.

لویه جرگه اضطراری پادشاه سابق افغانستان:

جناب پادشاه سابق افغانستان یک شخصیت برجسته و خیر خواه افغانستان بوده از شناخت بین المللی

عکس العمل ها

درباره نمایش فاطمه جان ...

سیداکل غریبیار له کولورادو څخه

د افغانستان د آئینی مسئول مدیر داکتر صاحب هاشمیان : دسلام وړاندی کیدونه وروسته:

ستاسی د ۸۲ گنی په ۶۰ مخونو کی د «نمایش فاطمه جان در کلفورنیا» عنوان لاندی تاسی دخپل راپورتر په حواله دهمدی کال داپریل د میاشتی ۲۲-۲۳ غوندی په هکله چی دملیگرایانو داتحاد لپاره جوړه شوی وه، یو سلسله مسایل لیکلی. ای کاش چی محترم داکتر صاحب هاشمیان تاسی هلته تشریف درلودی چی هرڅو مو پخپلو سترگو لیدلی اوکتلی وی. اوس به دومره جنجالونو اولیکنوته ضرورت نه وی. کاشکی چی ستاسی راپورتر د پوره معلوماتو څښتن وی. پداسی حال چی څو ځایه ئی هوائی دزی کړي او دراپور تري حیثیت ئی راتیت کړي دي.

شاغلی هاشمیان صاحب تاسی د ۶۰ مخ په دویمه کرښه کی لیکي: «افغان ملت فعلا چهار جناح و چهار رئیس دارد.» د ۶۱ مخ پنځم پاراگراف کی لیکي: «تا حال نتوانسته (بلکه نخواست) که دو جناح دیگر حزب افغان ملت بزعامت آقایان قدرت الله حداد و شمس الهدای شمس را که سابقاً طولانی مبارزه ملی و جهادی دارند با خود متحدسازد.» افغان ملت گوند اوس دوه جناح لري چی د یوی دلی مشر ښاغلی داکتر صاحب انورالحق احدي او د دویمی جناح مشر محترم شمس الهدی شمس دي. محترم قدرت الله حداد یوملي او سیاسي شخصیت دی، اوس نه حزبي فعالیت لري او نه دله او تپله لري. که دی غوندی ته دعوت شوی وي دیو ملیگرا شخص په توگه به دعوت شوي وي نه د افغان ملت دگوند دیوجناح دمشر په توگه.

کله چی داپریل ۲۱ ماښام شمالي کلفورنیا الییدا ښارته ولاړو افغاني کلتوری ټولنی یوشمیر نورو افغانانو په شمول یو سالون نیولي او هر افغان چی دعوت شوي وو دځان سره ئی د ماښام دوپی او خوراکي مواد راوړي وو. داغونده رسمي غونده نه وه، د رایو په اکثریت محترم پوهاند صاحب محمد حسن کاکړ دغوندی دمشر په حیث وټاکل شو.

دحاضر وخویندو او ورونوترمینځ په خورا مینه، احترام او صمیمیت خبری پیل شوی، پدی غیر رسمي او غیر سیاسي غونده کی ښاغلو هریو په نوبت سره داکتر انورالحق احدي، داکتر محمد امین واکمن، داکتر رحیم پشتونیار، ددی لیکنی لیکونکی غریبیار، داکتر تاج الدین ملت مل، داکتر سید عبدالله کاظم، آقای عبدالولي قیومي په دیره دوستانه فضا کښی خبری وکړی، چی د غوندی دبرخه والو دخوا په خوښی استقبال شوی.

د خویندو له دلی نه محترمه راضیه جان غوثی په خواهش دمحترمی فاطمه جان احدي نه وغوشتل شول چی خپل ځان، تعلیم او د مبارزی سوابق په باره کی حاضرینوته یو څه معلومات ورکړي. محترمی فاطمه جان په خورا سیگنی چی ښادر ئی په سروو دلسودقیقونه کم په وخت کی معلومات حاضرینو بالخصوص دنسوانو دلی ته وړاندی کړل. داچی د آئینی مجله لیکي چی «دریک عده موازد سیاسی باشوهرش (یعنی داکتر احدي که سومین شوهرش میباشد) توافق فکري ندارد» داسی کومه خبره هلته نه پری بحث شوی او نه یاده شویده.

داچی تاسو د راپورتر صاحب په حواله لیکي: «... امین واکمن (که تره کي ملعون را درتلویزیون کابل بابا خوانده بود) و ملت مل صاحب و غریبیار صاحب و احسان صاحب و بیمار صاحب و پشتونیار صاحب و فاطمه جان صاحب هر کدام هر قسم صحبت کردند...»، محترم محمد کاظم بیمار او محترم احسان الله احسان پدی غونده او دی شپه کی بیخی خبری ندی کړی، چی د غوندی ټول گدون کونکی زما دلیکنی شاهدان دي.

دمجلی ۴۲ مخ، څلورم پاراگراف کی د راپورتر په حواله داسی لیکي: «پشتونهای یکدنده از قبیل شاغلی محمد داود مومند درین مجلس اشتراک نکرده بودند، مومند قبلا به شاغلی احسان الله احسان گفته بود که در مجلس تان اشتراک نمیکنم اما بعد از مجلس همتا تانرا یک دعوت میدهم، لیکن این دعوت صورت نگرفت.» دلته دمومند صاحب نه گدون به د غوندی د هدف سره چی اتحاد دی فکرنکوم چی کوم تضاد او عدم موافقت به وي، ولی کیدی شي چی کوم شخصي ملحوظ وي. او که داسی نوي بیا ولی وائی چی د غوندی په ختم کی تاسی ټولوته دعوت ورکوم چی همداسی وکړه او په (Afghan Village) رستوران کی په حدود ددیرش تنوته خورا په لوړه سویه دعوت ورکړه. مومند صاحب داسی غوندوته دعوت ورکولو کی پخوانی سابقه لري او داځکه چی پداسی میلمه پالنه کی لوی شوي دي. شاغلی محمد داود مومند یوملي، سیاسي مبارز شخصیت دی. دی یو نور، زیز اوسوچه پشتون دی، دروغ، لاپی اوداسی نور صفتونو نه لري. په مبارزه کی د قوي ایمان، ارادی او کلک ثبات څښتن دي.

دغه مطالب چه په ۸۲ گنه د آئینی مجلې کی نشر شويدي اودا دمطبعاتو داصول سره سم دلته اقتباس کړيدي، نو هغه د آئینی افغانستان پوری لږه لري خو په هغو ټکی باندی ما تبصری کړيدي.

قدر من داکتر صاحب هاشمیان: آیا دا گناه ده چی د هیواد د روانی غمزی پخاطر یو شمیر پوه، عالم او دملی احساس خاوندان ددی تولنی د تولنیز، اقتصادی مشکلاتو باوجود راغونډ شي، دهیواد په روانو بدبختیو تبادل افکار وکړي، افغانان وحدت ته وهڅول شي. زما په خیال داسی غونډی باید دستاسی دخوا تقدیر او دقدر په سترگو ورته وکتل شي، نه داچی ورته د(بگیلانو) نسبت وشي. مونږ په چا خرڅ شوي نه یو او نه چانه قربانیزو، نه باید دومره د وړو او ساده گانو گمان په مونږ وشي. مونږ یوازی دخپل وطن نه قربانیزو. داچی تاسی په کوم دلایلو یو تن دوه تنو ته دلایل راوړی، نو باید تولی غونډی ته خو دومره په واره او یا سپک نظر و نه کتل شي. هلته چی پوهاند کاکړ، داکتر صاحب فضل احمد عبدیاني، مسعود مجروح، محمد کاظم بیمار، الحاج محمد حسن شیرزاد او نور د قدر وړ شخصیتونه موجود وي، دا به گناه وي چی داسی غونډونه په واره نظر وکتل شي. په درناوی.

یادداشت اداره:

محترم غریبیار صاحب: در شماره ۸۲، بزیر خبر «نمایش فاطمه جان در کلفورنیا» نوشته شده بود: «کسانیکه نام ایشان درین راپور ذکر شده، حق توضیح و دفاع از خود را دارند.» نام جناب شما فقط دوبار در راپور مذکور ذکر شده، یکبار در صفحه ۹۱ که چند نفر بشمول «غریبیار صاحب هر کدام هر قسم صحبت کردند و همگی بالای ضرورت اتحاد تاکید کردند.» بار دوم در صفحه ۹۲ باساس سوالات مردم «که یکمده دانشمندان پشتون که عضویت افغان ملت را ندارند از قبیل ... غریبیار صاحب... چطور این صدای غرض آلود اتحاد را که داکتر احدي با تیزس طفلانه و غیر ملي خود بهم آمیخته، بدون غور و تعمق لیک گفتند؟»

اما جناب شما بدون آنکه درباره صحبت خودتان توضیحات بدهید که چه گفتید و یا درباره فلسفه طفلانه و غیر ملي داکتر احدي روشني اندازید، خودتانرا در موقف مدعي العموم قرار داده از مجلس مذکور و هدف آن و تمام کسانیکه در آن اشتراک نموده بودند دفاع کرده اید، مع هذا نامه تان منحيث حق دفاع عینادر فوق نشر شده است.

چون جناب شما راپور مذکور را مبالغه آمیز خوانده و در چند مورد مدیر مسئول این مجله را مخاطب قرار داده ملامت شمرده اید، اینک به نکاتیکه شما انگشت انتقاد گذاشته اید یکا یک میپردازم:

(۱) شما میگوئید ایکاش داکتر صاحب هاشمیان هم در آن مجلس حضور میداشت و بچشم خود میدید که چه گذشت: خوب، اگر شاغلو داکتر احدي و احسان الله احسان و کلتوري تولنه هاشمیان را خبر نکردند، جناب شما که یکی از ارکان مجلس مذکور بودید و با مصرف حدود ۳۰۰ دالر تکت طیاره از ایالت کولورادو باین مجلس «اتحاد» بکلفورنیا آمده بودید تا افغان ملتي ها را بهم آشتي بدهید، شما خود تان چرا هاشمیان را که در همین ایالت سکونت دارد، خبر نکردید؟ باز خودتان که همکار قلمي این مجله میباشید، چرا راپور تاژ این مجلس را ارسال نفرمودید؟ آیا فراموش تان شده که شما را در خانه محترم احسان الله احسان در کلفورنیا پیدا و با شما درین باره مختصر صحبت کردم و تذکر دادم که چون عده مهمانان زیاد است (که صداها در تلفون شنیده میشد) فعلا در اصل موضوع صحبت شده نمیتواند. شما وعده فرمودید که بعد از خانه صحبت خواهید کرد و آن صحبت صورت نگرفت.

حافظ شیرازی میگوید: «کجا ماند نهان رازی کزان سازند محفلها». من مکلفیت دارم که از تمام مجالس سیاسی افغانها در هر جا که صورت بگیرد راپوری تهیه و نشر کنم.

(۲) شما اصرار میورزید که افغان ملت دو جناح و دو زعیم دارد. شناخت و اطلاعات من طوریست که با شما موافق نیستم. آقایان قدرت الله حداد و امین واکمن هر کدام زعامت جناح خود را دارند، با این تفاوت که شاغلي حداد یک شخص ملیگرا بوده برپرنسیپ اصلي و بنیادي افغان ملت صادق و استوار مانده در همان راه فعالیت و نشرات میکند که مقالات و آثار شان شاهد این مدعاست، اما امین واکمن که او هم خود را زعیم یکجناح افغان ملت می شمارد، او یک شخص فرومایه و فروخته شده است که تقریر و بیانات او را در تلویزیون کابل خودم بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده ام (و ده هانفر شاهد زنده هم وجود دارد) که او تره کی ملعون را بابا گفت و خود و حزب شریف افغان ملت را باو تسلیم کرد. درباره داکتر انور الحق احدي، علاوه بر شواهد غیر قابل انکار که او در خدمت مقامات حساس و اشنگتن قرار گرفته و خودش و خسرش بقرار یک پروگرام معین، ماموریت خودهارا در موازات یک پلان خارجی اجرامیکنند که این مجلس المیدا جزء همین پلان است، اسنادیکه در جریده (افغان ملت) بمدریت مسئول شاغلي شمس الهدی شمس و هم در جریده (امید) نشر شده نشان میدهد که داکتر احدي هنگامیکه برای ملاقات و مذاکرات سیاسی با داکتر نجیب الله بکابل رفته بود، از رئیس جمهور پرچمي و نوکر روس درخواست یکباب

اپارتمان را در مکروریان نموده بود؟ نجیب الله این تقاضا را بقسم کوچک بودن شخصیت او بحزب خود گزارش داده بود. ازینجاست که من آنها را «بگیل» خوانده ام و موجبات دیگر بگیل بودن شان درین یادداشت ذکر خواهد شد.

(۳) شما در چند جای نوشته تان تذکر داده اید که این مجلس رسمی و سیاسی نبود. سوالاتیکه در ثبوت رسمی بودن و سیاسی بودن این مجلس مطرح شده ازینقرار است:

(الف) منزل مسکونی داکتر احدی و فاطمه جان در یک ایالت در شرق امریکا در مجاورت نیویارک است، چرا این مجلس را در خانه خود یا در شهر خود دایر نکردند؟

(ب) این چطور یک مجلس خصوصی بود که علاوه بر سرشناسان پشتون در کلفورنیا یکعده دانشمندان غیر پشتون که سابقه ملیگرائی هم ندارند دعوت شده و یکعده سرشناسان پشتون: شاغلو پشتونیار صاحب از منطقه نیویارک، ملت مل صاحب از ایالت نبراسکا، غریبیار صاحب از ایالت کولورادو و افغان ملتی بگیل امین واکمن از واشنگتن هر کدام با پرداخت تکت طیاره ۵۰۰ تا ۳۰۰ دالر باین مجلس بکلفورنیا آمده بودند؟

(ج) شما میفرمائید که این مجلس «د ملیگرایانو د اتحاد لپاره جوړه شوی وه» آیا در منطقه لاس انجلس کلفورنیا ملیگرایان پشتون و افغان وجود نداشت؟ آیا در سرتاسر امریکا همین چند نفر ملیگرایان وجود دارند که بمجلس دعوت شده و شما از آنها نام برده اید؟

(د) اگر هدف ازین مجلس واقعا «اتحاد» یا حد اقل تفاهم میبود، بایست ملیگرایان مخالف و انتقاد کننده را دعوت میکردند، در حالیکه درین مجلس تنها افغان ملیتی های قدیمی یا باصطلاح «خواهر خوانده های قدیمی» یکجا شده بودند که در مورد ملیگرا بودن بعضی از آنها نیز شک و سوال موجود است!

(هه) برای ثبوت این مدعا اینک قسمتی از نامه شاعلی داکتر عبدالحی نیازی که قرار مسموع درین اواخر عضویت جناح سوسیالستان حزب افغان ملت (بریاست داکتر احدی - داماد پیر) شامل شده، درینجا عیناقتباس میشود: «... کنفرانس ماه اپریل امسال افغان ملت برای اتحاد افغانها دایر نشده بود. مگر آن جاسوس که برای شما راپور آورده بود نفهمیده بود جلسه ماه اپریل یک جلسه داخلی افغان ملت برای بهبود کار و فعالیت مبارزاتی افغان ملت بود، نه برای اتحاد افغانها...» حالا شما، جناب غریبیار صاحب، در حالیکه بارها گفته و نوشته اید که سالها قبل از عضویت حزب افغان ملت استعفی داده بودید، خود تان بگوئید که با اشتراک درین «جلسه داخلی افغان ملت...»، شما اغفال نشده اید؟؟؟ (دلیل آنکه ما متن کامل نامه شاعلی نیازی را نشر نکردیم اینست که نه او در جلسه ماه اپریل حزب افغان ملت در شهر المیدا شرکت کرده بود و نه اسم او در راپور منتشره ذکر شده است - قرار مسموع «دختر و داماد پیر» اورا مجبور ساخته اند از نیویارک بدفاع از فعالیت های حزبی حزب افغان ملت (جناح احدی) یادداشت دفاعیه بفرستد. ناگفته نماند که بیچاره داکتر نیازی حتی راپور منتشره شماره ۸۲ را خوانده، در غیر آن بین اسم «ملت مل صاحب» و «ملتیار صاحب» بایست فرق و تمیز میتوانست، زیرا جناب «ملتیار صاحب مسکونه نیویارک» نه در مجلس المیدا اشتراک کرده بود و نه اسم شان در راپور منتشره شماره ۸۲ ذکر شده است».

(و) آیا کسی گاهی دیده باشد که در یک مجلس خصوصی و غیر رسمی یکنفر بحیث رئیس انتخاب شود؟ در راپوریکه بمن رسیده و با چند نفر چک کرده بودم، این خبر هم شامل بود که شخصیکه جناب پوهاند صاحب کاکر را بحیث رئیس مجلس پیشنهاد نموده بود مورد عتاب پوهاند کاکر قرار گرفت و ناسزا شنید، یعنی پوهاند صاحب کاکر ازین پیشنهاد ناراضی بود و در اثر اصرار مجلس ریاست را قبول کرد و در گفتار خود سفارش نمود که درین مجلس مطالب سیاسی مطرح نشود.

(ز) اما داکتر انور الحق احدی در بیانات مفصل و طویل خود که بزیر نام اتحاد ایراد نمود بمسائل سیاسی تماس گرفت، از آنجمله اینکه او فلسفه و جهانبینی غیر ملی خود را باین ترتیب مطرح ساخت که: بعد از جنگ عمومی دوم حکومت های دول کوچک توسط ابر قدرتها ساخته شده و هیچ کشور کوچک بدون رضایت و توافق ابر قدرتها حکومت ملی داشته نمیتواند، لهذا ما افغانها مجبور هستیم بعد از اتفاق و اتحاد بین خود همین تئوری و نظر را بپذیریم که بدون توافق و کمک ابر قدرتها، حکومتی داشته نمیتوانیم... حالا باید پرسید که مطلب بالا که در محضر یک مجلس ۶۰-۷۰ نفره مطرح شده، یک موضوع شخصی و خصوصی بوده یا یک موضوع کاملا سیاسی؟ و باز کسانی که بعد از داکتر احدی درباره اتحاد؟؟ سخن رانده اند، کسی بالای این فلسفه غیر ملی و وطنفروشانه داکتر احدی انگشت انتقاد

گذاشته است؟ بعبارت دیگر، کسانی که در باره اتحاد صحبت کرده و پیشنهاد اتحاد داکتر احدی را تأیید کرده باشند گویا فلسفه او را که یک حکومت توسط ابرقدرتها در افغانستان تشکیل گردد هم (عیاذ بالله) قبول کرده خواهند بود؟

من با احساس مسئولیت بتکرار میگویم که داکتر احدی و فاطمه جان باثرب سفارش و رهنمائی «پیر» که نسل در نسل در خدمت استعمار بوده اند با مقامات حساس درواشنگتن دیدار نموده ماموریت یافته بودند تا برای جذب روشنفکران افغان برای تأیید مفکوره تاسیس یک حکومت بزیر سایه ابر قدرتها، بفعالیت پردازند و این مجلس المیدا بزیر نام «اتحاد؟» بهمین منظور ترتیب شده بود. فاعتبروا یا اولی الابصار!

۴) شما نوشته اید که محترمه فاطمه جان احدی به بسیار سنگینی در حدود ده دقیقه در مورد سوابق تعلیمی و مبارزات خود بحاضرین معلومات داد و در بیانات او این ادعا که «با شوهرش توافق فکری ندارد» بملاحظه نرسید.

محترم غریبیار صاحب! راپوریکه از رویداد مجلس بمارسیده بود بسیار طویل بود و مادر بعضی موارد بیک جمله اکتفا کرده ایم. محترمه فاطمه جان در مدت ده دقیقه که بسیار مطالب درباره خود و مبارزات خود گفت، همه حاضرین بخاطر خواهند داشت که در یک مورد او چیزهایی ازین قبیل گفت:

درین مجلس انور بسیار پرگوئی کرد و برای من وقت کافی نیست، من مختصر صحبت میکنم، اما باردیگرمی آیم و خودم مجلس میسازم و با شما صحبت طولانی خواهم کرد... این گفتار مشارالیها چنین تعبیر شده که در بعضی موارد سیاسی فاطمه جان با شوهرش هم نظر نیست و این یک امر کاملاً طبیعی و متوقع میباشد.

محترمه فاطمه جان درباره مبارزات خود برای احقاق حقوق زن در افغانستان نیز چند دقیقه صحبت نمود و گفت قسمت بیشتر مبارزات خود را وقف حقوق زن نموده است. درین مورد تعجب پدید می آید درین مجلس روشنفکران (!) هیچکس از فاطمه جان سوال نکرد: زنیکه ادعای مبارزه برای حقوق زن را دارد، چطور با مردی ازدواج میکند که دو خانم خود را طلاق داده (زن اول افغان خود را بخاطر ازدواج با یک زن امریکائی و خانم امریکائی خود را که از او چند اولاد هم دارد، بخاطر ازدواج با فاطمه جان)، آیا این مرد بخاطر ارضای تمایلات خود حقوق دو زن را تلف نکرده است؟ و آیا برای شخص محترمه فاطمه جان (باچنان ریکارد مبارزات برای حقوق زن که خودش مدعی میباشد) شوهر قحط بود که یکزن اولاد دار را بالای شوهرش طلاق میکند تا با او ازدواج نماید؟ در راپور آمده که پیغله راضیه غوثی چندبار تقاضای ایراد سوال از فاطمه جان را کرد اما باو نوبت نرسید. ما قضاوت در باره این نوع مدعیات را بخوانندگان این مجله میگذاریم.

۵) محترم غریبیار صاحب: از شما تشکر میکنم که در چند مورد اشتباهات راپورترما را تصحیح فرموده اید. بلی درست است که شاغلو احسان الله احسان و استاد محمد کاظم بیمار سخنانی نکردند، استاد بیمار خودشان نیز درین باره تلفونی توضیحات داده خبرنگار درست راپورتر را تصحیح نمودند. علاوه استاد بیمار تذکر دادند که با فلسفه و پیشنهاد آقای داکتر انور الحق احدی درباره تشکیل یک حکومت افغانها توسط ابرقدرتها در افغانستان جدا مخالف بوده و میخواست این مخالفت خود را اظهار کند، اما وقت و نوبت میسر نگردید. این هم درست است که شاغلی محمد داود مومند اگرچه در مجلس المیدا اشتراک نکرده بود، بعد از مجلس برای حدود ۲۵ نفر از مشترکین مجلس در رستوران (افغان ویلج) یک دعوت داده بود. راپورتر ما بهنگامیکه راپور را بما میفرستاد ازین دعوت خبر نداشت و بعدا خبر شده بود.

۶) برادر محترم غریبیار صاحب: ما هیچکس را کم نزده ایم و بهیچکس تحقیر نکرده ایم، جریان و رویداد مجلس را آنطور که بما رسیده گزارش داده ایم و طبق معمول شناخت و معلومات خود را از اشخاص و سوابق شان بیان داشته ایم که وظیفه ژورنالیستی ما بوده و است. اینکه جناب شما باین مجلس اهمیت و احترام زیاد قایل میباشید، نظر تانرا نوشته اید؛ اینکه ما این مجلس را یک دام برای مقاصد سیاسی و پیسه سازی داکتر احدی تعبیر نموده ایم، نظر ما هم بصراحت بیان شده است. قضاوت را میگذاریم بخوانندگان این مجله و هموطنان محترم خود. و بانشر مقاله شما تداوم این سلسله را لازم نمی بینیم. باتقدیم احترامات فایقه (دکتور سید خلیل الله هاشمیان)

درباره: اختر بیگچماق

سید فضل احمد ازسنتا کروز- کلفورنیا

محترم داکتر صاحب هاشمیان:

درمجله شماره ۸۲ آئینه افغانستان در صفحه ۵۸ درباره «اکرم بیگچماق» یک سلسله گپها نشر شده بود، اما نشانی هایی که ازین شخص داده شده بود، نام او باید (اختر) باشد نه «اکرم»، زیرا این شخص بیوزن و بدمعاش را همه میشناسند و بعد از آنکه مردم خبر شدند که در مجلس فاتحه و در صحن مسجد شریف در حضور خانمها باین نوع عمل بد اخلاقی و بی شرافتی دست زده، همه مردم به او تفر و لعنت کردند، و اگرچه نام او یا قصدا یا اشتباا اکرم نشر شده، مردم این اختر بدمعاش را شناختند و همه چیز هائیکه درباره او نوشته شده حقیقت داشته مردم خبردارند.

اما سوال من در باره کلمه «بیگچماق» است که معنی آنرا نفهمیدم، این چه نوع کلمه است و چه معنی دارد، چونکه شما استاد زبان و ادبیات میباشید اگر لطفا در باره کلمه «بیگچماق» معلومات بدهید، ممنون میشوم. با احترام سید فضل احمد.

یادداشت اداره: کلمه «بیگچماق» ترکیبست از دو کلمه، یکی «بیگ» و دیگری «چماق». (بیگ) کلمه ایست از زبان ترکی بمعنی امیر یا بزرگ، و مشتقات این کلمه عبارتند از (بیگلر) که آنهم معنی بزرگ رادارد و (بیگلرباشی) بمعنی کلان یا موسفید شهر، و این کلمات و اصطلاحات تا زمان امیر عبدالرحمن خان مروج بود. (بیگم) بمعنی بانو یا خانم هم از همین ریشه «بیگ» میباشد. اما (چماق) تلفظ عامیانه کلمه (شماغ) است بمعنی کثیف، گندیده و بدبو و (شمغند و شماغند و شماگند) کلمات دیگریست بهمین معنی در زبان دری - بعضی مردم کلمه (شماغ) را (شماق) و بعضی دیگر (چماق) تلفظ کنند، خصوصا کثافتیکه از چیدن ماش و برنج جدا میشود، آنرا (شماق) میگویند. اینست معنی کلمات «بیگ» و «چماق» که شما از ترکیب «بیگچماق» سوال نموده اید. با احترام داکتر

درباره: منتخبات لینن

جناب آقای دکتور عبدالطیف جلالی از ویرجینیا تلفون فرموده ضمن یک صحبت دوستانه که حدود ۲۰ دقیقه دوام کرد بالای دو موضوع روشنی انداختند: یکی اینکه کتابی بعنوان «منتخبات لینن» توسط ایشان ترجمه نشده وچنین کتابی اصلا وجود ندارد و اگر کسی نسخه ای از آنرا دستیاب و ارائه نموده بتواند، ناگهی خواهند داد. دیگر، وی معاون اکادمی علوم نی بلکه رئیس اداری آن موسسه بوده و بجز خدمات عادی در چوکات ماموریت دولت، عضویت و صلاحیت حزبی نداشته و عضو حزب دیموکراتیک خلق افغانستان (یعنی خلقی یا پرچمی) نبوده است.

مدیرمسئول این مجله بجناب داکتر صاحب عبدالطیف جلالی تذکر داد که حق دفاع شان محفوظ بوده وخواهش نمود اگرچند سطر از زمینه نوشته ارسال فرمایند که عینا نشر خواهد شد. آقای دکتور جلالی از نوشتن دفاعیه معذرت خواسته بمدیر مسئول واگذاشتند تا مختصر آن صحبت را نشر نماید.

درباره خبرمنتشره تحت عنوان:

معروفی گفت: پشتون یک قوم احمق است!

دفاعیه: بقلم شاغلی استاد محمد موسی معروفی - مورخ ۶ سپتامبر ۲۰۰۰

شاغلی استاد هاشمیان صاحبه!

د پشتون قوم په هکله زمانه تبصره غلط اخیسته سويده. ما فقط همدوره وویل چه که ماته څوک دپښتو او دپښتو دخدمت په لار کی یوه زمینه برابره کړي اوزه دیوپښتون پحيث له هنی څخه گته وانه خلم، نو دابه زما «حماقت» ښکاره کړي. لطفا داڅو تکی درواخله:

(۱) زه په کابل پوهنتون کی دنورو حقوقي او سیاسي مضامینوپه اړخ کی د «سیاسي سوسیولوجي» استاد هم وم. دا دعلمي لحاظ نا معقوله خبره ده چه یو څوک ووايي چه یو قوم یا ملت په کلي توگه هوښیار یا

احمق دي. خو په هر قوم او ولس کی هوښیار او بی عقل او همدا راز سپیڅلی او با وجدانه اومردار خوره او بی وجدانه افراد سته.

(۲) نه یوازې داچه زما پلار تخلص «پښتون» وو بلکه زما تخلص تردیره وخته «پښتون معروفی» وو. په هغه دیپلوم کی چه داکسفورد دیونیورسیتی څخه می ترلاسه کړیدی، زما نوم دمحمد موسی «پښتون معروفی» په حیث درج سویدی. ما او ورور می دپلار په موافقه د پښتون تخلص په «پښتون معروفی» واپراوه ځکه چه په قندهار کی د عبدالرزاق په نامه د صحنی تمثیل د یوه ممثل په شمول دوو نورو محترمو کورنیو همدا تخلص درلود. پښتون معروفی مو وروسته ځکه «معروفی» واپراوه چه «پښتون معروفی» د اصلي نومونو په اړخ کی زموږ نومونه دیر اوږدول او په ځینو تنگو فورمو کی ئی زیات جنجال راته پیښ کړی وو.

(۳) زما مرحوم پلار محمد عثمان پښتون نه یوازې دا چه دقندهار دمعاریفو څخه وو، بلکه هغه په قندهار کی دمرحوم وزیر محمد گل خان مهمند په ابتکار د پښتو لومړني ادبي انجمن تاسیس کړ. هغه دښاروالی له ریاست څخه تیر سو، څو همدا ادبي انجمن مخ ته بوزي. کله چه دمرکز په امر دقندهار ادبي انجمن وکابل ته کډه کړی سو او زماپلار دهغه عمومي رئیس سو، نو هغه مرحوم دکابل دمجلې د مسئولیت په اړخ کی د پښتو ژبی کورسونه هم تاسیس کړه...

(۶) گرانه استاد هاشمیان صاحب، وراتلونکی تکی ته لطفا ښه څرمه شه: که د۱۹۹۲ عیسوي کال راپدی خوا چه په هغه کی کمونستي رژیم په افغانستان کی ږنگ سو، تاسو خبریالانو زما په شفاهي یا تحریري عباراتو کی یوه جمله «حتی یو لغت» راښکاره کړه چه په هغو کی ما دبرهان الدین رباني او احمد شاه مسعود او یا دهغو دسیاست ستاینه، تائید او تشهیر کړي وي، زه تاسي ته پنځه سوه دالره انعام ورکوم. دمجاهدینو داتتلافي حکومت ته چه په هغه کی پښتانه او غیر پښتانه یوځای سوه د اساسي قانون لیکل له دی امر څخه مستثنی دي. په هغه کی هم دکوم خاص سړي صفت نشته، فقط یوه پنځه حقوق لیکنه ده چه دمجاهدینو رهبرانو ته ئی د یو قانوني نظام طریقه او ښیگنی بیان کړي دي. د تولو فرصتو او دعوتو سره سره ما هیڅ وخت په هیڅ راز حکومت کی گدون ندی کړي او نه هم اوس په خاصه توگه دکوم سیاسي گروپ غړي او ملا تریم. په سیاسي او علمي کنفرانسونو کی گدون او حقوقي لیکنی او بیطرفانه وینا کول سیاسي فعالیت نه بلکه علمي او اجتماعي خدمت بلل کیږي...

یادداشت اداره: ښاغلی استاد معروفی مقاله طویلي در ۹ صفحه ارسال داشته که قسمت اعظم نوشته شان بخیر منتشره در شماره ۸۲ آئینه افغانستان ربط نداشته، درماده سوم وچارم مربوط بخدمات پدر مرحوم شان در افغانستان ویا درماده ۵ مربوط باثار قلمي خود شان توضیحات و مثالها میباشد واز صفحه ششم بعد توضیح و تشریح جنبه های حقوقي قوانین امریکا، جنایات مافیا و تخطی از قوانین درج شده که باصل موضوع ارتباط نمیگیرد، اما اگر خواسته باشند در آئینه بشکل یک اعلان تجارتي نشر شده میتواند. آنچه در نوشته شان باصل موضوع ارتباط میگیرد در بالا نشر شده است.

فقط در مورد دوسطر اخیر نوشته شان که میفرمایند «... اشتراک در کنفرانسهای سیاسی و علمی فعالیت سیاسی نبوده بلکه خدمت اجتماعی دانسته میشود» اینقدر بتوجه استاد رسانیده میشود که این نوع کنفرانسها فقط بطور متداوم وپوله پسی در امریکا در دودرجه اشتراک وایراد شده، یکی خوجه ټین اکادمي ود یگری انجمن کرمبول و قطعه بازی داکتر رهین و شرکاء و مقالات حقوقي شان نیز در جریده اجیر (امید) نشر شده و میشود! اگر در مدت سه سال اخیر یک کنفرانس یا یکمقاله شما

(بزربانهای ملي افغانستان) در مجامع یا نشرات افغاني، (غیر از مراجع ستمي درویرجینیا یا کاروان و درددل سیرت که از عین قماش اند)، در اروپا و امریکا یا پاکستان نشر شده باشد، نشان دهید تا من مبلغ پنجصد دالر بشما انعام بدهم!

دوام عکس العمل ها:

درباره مظاهره و داکتر داوودیار

داکتر صاحب هاشمیان:

راپور مظاهره سانفرانسسکو بمقابل قونسلگري روسیه که در شماره ۸۲ نشر شده بود آنقدر بیطرفانه و حق بینانه بود که همه مردم خوش کردند، من خودم نسبت مریضي درد پا که داشتم اشتراک نتوانستم اما برادر م رفته بود و او تمام قصه ها را برابرم کرد. درباره طالبها شما نظریات افغانها را بقسم درست نوشته اید

خدا کند برادران طالب ما ازین راپور شما درس عبرت بگیرند، حمایت آنها در بین مردم روز بروز کمتر شده می‌رود. درباره داکتر داودی‌ار آنچه نوشته اید کاملاً حقیقت دارد، او بخاطر طالب نمائی خود بسیار مردم را آزرده ساخته، کاشکی خودش هم طالب یا اخوانی باشد، اینکار هارا بقسم تظاهر و خودنمائی میکند، دلیل آن اینست که زوجه اش دختر مرحوم سردار محمد رفیق خان است که سابق سر رشته دار گرشک بود و شخص بسیار خوب، مهمان نواز و یک افغان واقعی بود. پسرش مرحوم رفیقی والی ننگرهار در زمان محمد داود خان توسط کمونستها همراهی جنرال یونس خان در جلال آباد بشهادت رسید. از سردار محمد رفیق خان در پنجوایی قندهار زمین و جایداد بسیار زیاد باقیمانده که البته بخانم داود یار هم میراث فراوان می‌رسد. همین مسئله جایداد سردار محمد رفیق خان در قندهار است که داکتر داود یار را طالب نما ساخته، اما خانمش یک زن شریف و پدیده بوده شوهر خود را از همه خوبتر می‌شناسد و هیچوقت کسی ندیده باشد که خانمش در کدام مظاهره یا در سیاست همراهی داکتر داود یار یکجا اشتراک کرده باشد، حتی در همین مظاهره بمقابل قونسلگری روسیه دیگر خانمهای افغان آمده بودند اما خانم داود یار نبود. علاوه بخاطر خوش ساختن طالبها، داکتر داود یار هیچ زن را درین مظاهره دعوت نکرده بود، شخص دیگری که خود را همراهی داکتر داود یار طالب نما ساخته آقای عبدالولی قیومی (علمی) معروف به (ولی جان میرگن) است که پسر مرحوم جنرال عبدالقیوم خان علمی بوده و از جنرال موصوف یک سرای تجارتی در لب دریای کابل در جوار مسجد پل خشتی و یکمقدار زمین باقی مانده که بخاطر حفاظت و مصئونیت جایداد موروثی خود اکنون طالب نما شده، ورنه شمایهتر میدانید و در مجلس چند سال قبل در شهر فریمان حاضر بودید که ولی جان علمی و داکتر داود یار هر دوی شان بالای نام پادشاه و مقام سلطنت همراهی حاضرین مجلس جنگ وجدال داشتند و هر دویشان خصوصاً آقای ولی جان علمی پادشاه سابق را یگانه وسیله نجات افغانستان میدانست و خود را بحیث نماینده و قوم و قریب پادشاه سابق معرفی میکرد. علاوه آقای عبدالولی علمی در دوره کمونستها بخاطر مقام و منزلت دو پسر کاکایش (نورالحق و فضل الحق علمی) که هر دوی شان جنرالهای معروف دوره کمونستی بودند، ولی جان علمی هم مقام و منزلت خاص داشت، بحزب پرچم و جبهه پدر وطن شامل بود و بحیث معاون ریاست تهیه غله و مدتی هم بحیث کفیل همین ریاست که برابر با چوکی وزارت بود برای پرچمیها کار میکرد، اما داکتر داود یار هیچوقت همراهی کمونستها همکاری نکرده است. اینک حالا می‌بینیم که آقایان داکتر داود یار و ولی جان میرگن علمی هر دویشان طالب و هم ملا و هم مولوی شده اند. راپور حق گوئی شما در باره مظاهره سانفرانسسکو مرا هم وادار ساخت دین وطن را ادا ساخته حقایق را بمردم بگویم. با احترام محمد یوسف از سکرانمنو

دوام بخش عکس العمل ها

درباره: وزیر زناکار

محمد اسلم فرخزاد از تینسی

محترم داکتر صاحب هاشمیان

من از فارغان پوهنچی شرعیات بوده مدت ده سال بحیث مفتی و قاضی در ولسوالیهای مختلف خدمت کرده ام. دوستان من از ویرجینیا یکجلد مجله شماره ۸۲ آئینه را بمن ارسال کرده و در خصوص وزیر زناکار که شما در صفحه ۵۷ خبر نشر کرده اید جنبه شرعی موضوع را معلومات خواسته اند.

اول خو باید بگویم که اولباراست همراهی مجله آئینه آشنا شدم، درباره آن شنیده بودم اما در ولایت تینسی یافت نمیشود، دوستان و اقارب ما از واشنگتن و نیویارک بعضی مطالب مجله شما را بمانیگویند. از دیدن این مجله خوشحال شدم که بمدیریت یک شخص دانشمند چاپ و حقایق در آن دیده میشود. بیطرفی این مجله که واقعیت ها را بی پرده بمردم میرساند مرا خوش ساخت، میخواهم بعد ازین مجله آئینه را بمن ارسال کنید، عجالتاً مبلغ بیست دالر ارسال کردم.

درباب مسئله زنا در شریعت اسلام و مذهب حنفی صراحت کامل وجود دارد؛ اگر مرد دارای زوجه و زن دارای شوهر بمجامعت جنسی گرفتار و شهود شرعی اقرار شهادت کنند، این عمل در شریعت زنا بوده و قاضی با در نظر گرفتن احوال اجتماعی دوطرف از رجم گرفته تا دُرّه و حبس جزا تعیین میکند، اما ثبوت عمل زنا کار مشکل است و شهادت شاهدان باید شامل مشاهدات بسیار دقیق باشد.

اگر مردی زوجه طلاق ناشده مومن مسلمان دیگر را بزوجهگی بگیرد که در خبر منتشره شما چنین آمده است، زوجه طلاق نا شده جزای سنگین می‌بیند و مردیکه زن طلاق ناشده را نکاح کرده باشد او هم جزای سنگین می‌بیند و نکاح شان ناجایز بوده شرعاً باطل میشود و کسانی که درباره مشروعیت این نوع نکاح

فتوی داده باشد و هم ملا یا مرجعیکه این نوع نکاح را بسته باشد بشمول شهود نکاح شرعا قابل مجازات میباشد. اما درخبر منتشره آئینه موضوع نکاح ذکر نشده بلکه عروسی ذکر شده، معلوم نیست که بین وزیر مذکور و زن طلاق ناشده نکاح شرعی صورت گرفته یاخیر، لهذا تا معلوم شدن موضوع نکاح شرعی، صدور فتوی درموضوع مشکل است، چه ممکن است نکاح صورت نگرفته عروسی شده باشد، که درینصورت اگر زن شوهر داشته و شوهرش حیات باشد، عمل شنیع زنا تلقی شده میتواند. ولی ثبوت این زنا و تطبیق جزای شرعی تنها و فقط در یک کشور اسلامی ممکن میباشد نه در امریکا، زیرا در امریکا زنا یک عمل قبول شده میباشد.

من این موضوع را بدوستان گفتم و بشما هم نوشتم که تعقیب و ثبوت زنا در امریکا ممکن نمیشد لهذا تطبیق جزای شرعی هم مطرح بحث شده نمیتواند. بااحترام تاریخی ۴ اکتوبر ۲۰۰۰

یادداشت اداره: محترم قاضی صاحب فرخزاد! از احساسات نیک شما درمورد مجله آئینه افغانستان تشکر و امتنان داریم. نامه تان درمورد زنا وجنبه های شرعی آن دارای معلومات مفید بوده عینا در فوق نشر گردید. مردیکه در صفحه ۵۷ مجله شماره ۸۲ متهم بازدواج غیر شرعی با یک زن طلاق ناشده میباشد، اینکه او این زن طلاق ناشده را نکاح کرده یا بدون نکاح عروسی نموده، حقیقت بما معلوم نیست. اما از قضا این عروسی بالای او افتاد نکرده مرد مذکور حدود شش ماه بعد از عروسی در اوائل ماه نوامبر سنه ۲۰۰۰ دفعتا باثر سکتة قلبی درگذشت. بقرار شایعاتیکه از منطقه مسکونی متوفی و دور و پیش آن شنیده شده، متوفی مذکور شخص لاغر اندام و کم جان بوده بمنظور دریافت توانائی جنسی هفته دو سه بار از گولی (وایاگارا) کار میگرفته است که بقرار احصائیه های نشر شده در بیولتنهای صحی امریکا و اروپا، و فیات از درک استعمال گولی (وایاگارا) عوارض و سکتة قلبی بار آورده و تا حال بیشتر از صد نفر هلاک شده اند. بدین ترتیب موضوع تطبیق جزای شرعی از محکمة دنیوی بمحکمة اخروی موکول گردیده، ذات باری تعالی جل جلاله خود قاضی عادل میباشد. انا لله و انا الیه راجعون

تهمت بالای خود بخاطر کسب شهرت

منصور صادقی از فرانکفورت

نشرات ستمی از قول سید اسحق گیلانی از پشاور خبر دادند که او لست ۱۴ نفر (بشمول خود و خانمش) را در یکورق کاغذ تایپ کرده بدکانهای پشاور و مراجع مخابراتی توزیع نموده و درین لست ادعا شده است که حکومت طالبان فرمان قتل ۱۴ نفر مذکور را صادر کرده است.

سوال پیدا میشود که اگر حکومت طالبان چنین فرمانی صادر کرده باشد باسم کی و بکجا صادر کرده و باز این فرمان سری چطور بدسترس چتاق گیلانی افتیده است ؟

سید اسحق گیلانی یک شخص چلر و هرزه است که بقیمت یک کارتوس ترور هم ارزش ندارد و طالبان هر قدر ظالم و بی مروت هم شوند یک شخص منافق و بی ارزش را ترور نمیکنند. این بار اول نیست که سید اسحق گیلانی بمنظور کسب شهرت بالای خود تهمت میکند، دو سال قبل نیز عین کار را کرده و گفته بود که بزودی از طرف طالبان ترور خواهد شد، ولی اینک دو سال دیگر هم زنده و سلامت در پشاور گردش میکند و هم بالای جسد زخمی افغانستان تجارت مینماید. یک مومن مسلمان که عقیده راسخ باسلام داشته باشد مرگ خود را پیشگوئی نمیکنند، چونکه علم غیب فقط نزد خداوند (ج) میباشد و بنده ناقص با عقل و دانش محدود خود قدرت پیشگوئی را ندارد. شخصی که از امریکا که سید اسحق چتاق را خوب میشناسد و از چتاقی ها و منافقت های او خبر دارد ضمن تبصره برین خبر گفت که منافق مذکور حیات خود را در چند کمپنی امریکائی بیمه کرده و چون دروغهای خود ساخته او در مورد ترورش تحقق نکند، شاید مجبور شود خودکشی کند، وانگهی زوجه و اولادش بزیر عنوان «ترور قبلا اعلام شده» مبلغ درشتی از کمپنی های بیمه دریافت خواهند کرد. فاعتبروا یا اولی الابصار.

بموجب خبر دیگر زوجه سید اسحق گیلانی در نزد موسسات انگلیسی و امریکائی که از معیارهای فرهنگی و ارزشهای اخلاقی زنان افغانستان اطلاع کافی ندارند، خودش را بیحیث نماینده زنان شریف افغان جا زده است تا بدینوسیله بنام کمک بزنان افغان از موسسات خارجی مقادیر پولی بقاید. درین

مورد صدهای اعتراض از طرف زنان شریف و مجاهد افغان از پاکستان و اروپا بالا شده و ما از قول آنها باین وسیله اطلاع و اخطار میدهیم که ریختن حتی یک دالر بموسسه کثیف سید اسحق چتاق که هدف آن محض استفاده جوئی و پیسه سازی برای عیاشی میباشد، گناه کبیره است بمفهوم کمک، و اهانت است بمقام والای زنان شریف افغان !!! بااحترام - منصور صادقی

«دلرپشتون اودبرپشتون د یووالی ضرورت»

پوهاند دکتور محمد نادر عمر از فرانسه

مفکوره الحاق قبایل پشتون دوطرف خط دیورند ازیږدو تاسیس اولین دولت پاکستان در سال ۱۹۴۷ موجود بود و از زمان جنگ بین هند و پاکستان در سال ۱۹۷۱ که منجر بشکست پاکستان و جداسدن نیمی از پیکر آن بنام بنگله دیش گردید، افزایش یافت و در طی تصادمات بین هند و پاکستان بر سر کشمیر ضرورت مبرم پنداشته شد، و اینک درین اواخر جنرال مشرف فرماندار نظامی پاکستان ایجاد کانفدریشن پاکستان و افغانستان را لازمی دانسته برای تطبیق آن اجمل ختک را موظف ساخته است.

در سالیان قبل اجمل ختک که با حکومت پاکستان میانه خوبی نداشت، مدت هفده سال در افغانستان اقامت گزین گردید که با وی با عزت و حرمت رفتار میشد، و اینک به پاس آنهمه مهمان نوازی کشور همسایه و میزبان برای تجزیه آن آستین را برزده است. سرشناسان دیگر قبایلی مانند (شیرپا) و غیره نیز داخل فعالیت گردیده اند. پاکستانیها که در مقابله با شوروی شهادت بینظیر افغانها را ملاحظه نمودند، بسیج نمودن آنها را در برابر نظامیان هندی در کشمیر برای پاکستان حیاتی دانسته بغرض الحاق قبایل سرحدی دست بکار شده اند.

اجمل ختک بارهبران مذهبی پاکستان از قبیل مولانا فضل الرحمن، قاضی حسین احمد، مولانا سمیع الحق و غیره در برابر تجاوز اجنبی اختلافات شانرا کنار گذاشته با هم متحد شده اند. تحریک طالبان گرچه دست نشاندۀ پاکستان است، اما در میان آنها مردمان وطنپرور وجود دارد که برای استقلال و آزادی وطن که نیاکان شان بخاطر آن خون ریخته اند تا پای جان ایستادگی خواهند کرد.

جنرال مشرف به تنهایی جرات بلعیدن چنین لقمۀ بزرگتر از حلقومش را نداشته، از جریانات چنین بر می آید که این پلان بمصلحت ایالات متحده امریکا ترتیب شده است. امریکا جهت تسلط به بحر هند از پاکستان حمایت میکند و در عوض پاکستان با استفاده ازین حمایت در صدد تصرف افغانستان است. امریکا به نزدیکی با پاکستان علاقه دارد و در شمول مجدد آن در حلقۀ کشور های مشترک المنافع اصرار مینماید، چنانچه فرستادگان این کشورها تلاش دارند پاکستان هرچه زودتر مجددا شامل حلقۀ آنها گردد و برای تحقق دادن آن قبل از بسر رسیدن سه سال موعدی که از طرف جنرال مشرف تعیین گردیده است، این آرزو برآورده شود و برای سرعت بخشیدن آن از وزیر خارجه پاکستان دعوت بعمل آمده است در جلسۀ مقدماتی که در ماه سپتمبر دایر میگردد، شرکت نماید. امریکا برای بهره برداری از منابع آسیای میانه نیز نفع خود را در حمایت از پاکستان میداند. روسیه نیز در تطبیق پلانی که شمال افغانستان منحیث منطقه حائل قرار گرفته از خطر نفوذ بنیادگراهی در آسیای میانه مصئون باشد، موافقه دارد.

ایران که در میان دولۀ انبور از یکطرف عراق و جانب دیگر طالبان قرار گرفته، برای اینکه از خطر تهدید مخالفین در امان باشد، تجزیه مناطق شمال و غرب را که به آسانی در آن نواحی اعمال نفوذ کرده میتواند، بنفع خود میداند. و اما دو کشور بزرگ و نیرومند هند و چین، هر دو مجهز با اسلحه ذروی که از جهات مختلف متضرر میشوند، با این پلان مخالف هستند: هند کشمیر را شامل قلمرو خود میداند و بهیچصورت از دست نمیدهد، ولوبا رویا روئی تمام عیار نظامی مواجه شود که پاکستان توان مقابله با آنرا هم ندارد، طوریکه در سال ۱۹۷۱ جنرال ایوبخان قوماندان نظامی پاکستان شرقی در حضور صاحب منصب هندی شمشیرش را شکسته بایکصد هزار عسکر تسلیم شد و نیمۀ پاکستان مجزی گردید. پاکستان موجود نیز که از ملیت های جداگانه با سنن مختلف تشکیل یافته، متلاشی خواهد شد. همچنین کشور نیرومند و پر جمعیت چین که نفوس روز افزونش در انتظار فرصت سرازیر شدن بطرف جنوب است، با توسعه نفوذ امریکا در منطقه آسیای میانه جدا مخالف است.

سیاست پاکستان در مورد افغانستان از وقت زمامداری ضیاء الحق ببعده این بوده که مردم افغانستان را بفقر و مصیبت و رنج گرفتار و تعجیز نماید تا چاره دیگری جز الحاق پاکستان نداشته باشند؛ چنانچه در تطبیق پروگرام سوادآموزی بامسدود کردن مکاتب موفق گردیده اند و قرار نشرات ۹۲ فیصد اطفال افغان از سواد محروم اند. در طول ۲۰ سالیکه گذشت، زمامداران پاکستان سعی نمودند افغانها را از کلتور و فرهنگ شان بیگانه سازند. در کمپهای مهاجرین در عوض لسان دری و پشتو باطفال مهاجر افغان اردو آموخته اند، از تاریخ و جغرافیه اصلا خبری نبوده، اطفال نه از گذشته کشور شان چیزی میدانند و نه از حدود اربعۀ آن معلوماتی دارند.

در آغاز توسط یکعده اجیران وطنفروش زیر نام تنظیم بازی و قوماندان سالاری، کشور را ویران و منهدم ساخته همه آثار مدنیت های قدیم و غنای فرهنگی آنرا تاراج نمودند و به یغما بردند تا نسلهای آینده

برخوردار میباشند. پادشاه سابق در مدت ده سال اخیر دوره سلطنت خود حاضر بدادن حقوق سیاسي وقانوني بمردم افغانستان شد و بدیکتاتور ي ۳۰ ساله خانداني خود پایان بخشید. استعفی پادشاه بمقال کودتای پسرعمش یک اشتباه بزرگ بود که قسماً بخاطر رهائی خانواده خودش از اسارت صورت گرفت. پادشاه در دوره جهاد فعال نبود ولی تجاوز شوروي رابخاک افغانستان تقبیح کرد و پیشکشیهای حکومتهای کمونستي را که از او تقاضای همکاری کرده بودند، رد نمود. پادشاه از سال ۱۹۸۳ بعد با صدور اعلامیه ها از روم درپهلوی جهاد و مقاومت ملي قرار گرفت و از سال ۱۹۹۲ بعد در فکر راه حلی برای قضیه افغانستان شد که در اعلامیه های مکرر او «مبتني بر اراده آزاد ملت افغان» خوانده شده است. پلان سه فقره ای پادشاه در سال ۱۹۹۳ نشر شد، این پلان خواستار لویه جرگه اضطراري جهت معلوم کردن اراده ملت افغان برای انتخاب نظام دولت و تعیین زعامت ملي میباشد. حکومت رباني - مسعود در دوره چهار سال تسلط شان بر افغانستان طرح لویه جرگه پادشاه را بتکرار رد نمود، بلکه رباني و مسعود هر دویشان در بیانیه های رسمي پادشاه سابق را یک شخص غیرمطلوب خوانده مساعي جمیله او را تکتیکی برای تجدید موسسه سلطنت و احراز قدرت خواندند. رژیم طالبان که بزیرنام حمایت از پادشاه حمایت مردم را بدون مقاومت در افغانستان حاصل نمودند، ابتدا وعده کردند که بعد از فتح کابل لویه جرگه ملي را دعوت و قدرت سیاسي را بملت انتقال میدهند، اما بعد از فتح کابل، فتح مزار شریف رابهانه قراردادن و بعد از فتح مزار شریف واكثر ولايات شمال، بدون رای و اراده ملت نظام قشري «امارت اسلامي افغانستان» و شکل اداره «امیرالمومنین» را باساس فرمان تقنیني (مانند آنچه کمونستها کردند) اختیار نموده از دایر کردن لویه جرگه ملي، برخلاف وعده های مکرر و رسمي، عدول کردند.

پادشاه سابق برای تحقق دادن طرح لویه جرگه اضطراري خود یک مجلس ۷۰ نفری را در ماه نوامبر سال ۱۹۹۹ برون دعوت کرد. انتخاب این ۷۰ نفر توسط حواریون شاه عمدتاً از جمله هواخواهان خود شاه صورت گرفت که بهیچوجه از اقوام واقشار اجتماعي ملت افغان نمایندگی نمیکرد (نگاه کنید بسوانح ۷۰ نفر اعضای این مجلس بمجله آئینه افغانستان، شماره مسلسل ۸۰، صفحه ۱۶)، لهذا تصویبات این مجلس نیز قبلاً معلوم بود که پلان سه فقره ای پادشاه را تصویب میکند. یکماده این پلان «تمثیل اراده آزاد مردم افغانستان را از طریق تدویر لویه جرگه اضطراري» تجویز مینماید. اگرچه آن مجلس و تصویبات آن قانوني نبوده و بهیچوجه از اراده ملت نمایندگی نمیکند، مع هذا پادشاه باساس تصویبات همین مجلس در پی دایر ساختن لویه جرگه اضطراري تلاشهای خود را ادامه داده است. کنفرانس اخیریکه سیرت درین دایر ساخته و حدود ۹۰ نفر دوستان خود را در آن دعوت کرده بود، اگرچه بالای سستی و کندی حرکت روم انتقاد کردند، اما از آنجائیکه سیرت و واصفي دارای وزن و صفات زعامت نبوده و از دست خودشان غیر از خودنمائی کاری ساخته نیست، دوباره به نزد پادشاه بروم رفتند و از پادشاه تقاضا نمودند که برای دایر ساختن جرگه اضطراري در خارج کشور مساعي خود را تسریع نماید. هیات پادشاه که نزد طالبان و پاکستان رفته بود ناکام برگشت و هیات بعدی پادشاه که بایران و نزد خوجه ثین رباني و مسعود اعزام شد، درین هیات داکتر سیدمخدوم رهین نیز شامل ساخته شد چونکه او با ایرانیها مناسبات قدیمی داشته بلکه پرورده ایران شناخته شده و هم نزد خوجه ثین و احمد شاه مسعود قدر و منزلت خاص دارد. چهار عضو دیگر هیات اعزامي شاه بجمهوریت اسلامي ایران عبارتند از آقایان داکتر قاسم فاضلي، سیدشاه ناصر نادري (پسر سید کیان)، حامد کرزي و داکتر زلمی رسول سکرتر دفتر پادشاه سابق در روم که ریاست هیات را نیز بعهده داشت. قرار مسوع در ایران هیات پادشاه را معین وزارتخارجة آنکشور و دو نفر دیگر از مامورین وزارتخارجة ایران بسویه مدیرعمومي دیدند و بطور خصوصی بگرمي استقبال کردند اما درجرايد و میدیای ایران هیچ خبری درباره آمدن این هیات به تهران نشر نشد. تورن اسماعیل خان با یک هیات از مشهد و حزب وحدت با یک هیات از قم بدیدن هیات پادشاه به تهران آمدند. از زبان داکتر رهین شنیده شده که گویا ایرانیها طرح لویه جرگه اضطراري پادشاه راحمایت کرده اند، اما اینکه در نشرات ایرانی درین باره چیزی نشر نشده، به دورویگی ایرانیها دلالت میکند. گفته میشود که ایرانیها به هیات پادشاه تجویز نموده اند تا خود رابیشتر بامریکا نزدیک سازد و هم اشخاص شامل در کنفرانس قبرس را (که یک پروژه ایرانی میباشد) در جرگه روم شامل نماید. شواهد دیگری نیز برای ثبوت دورویگی ایران بدست آمده یکی اینکه متصل همین روزهاییکه هیات پادشاه در ایران بود گلبدین حکمتیار ضمن یک کنفرانس رادیوئی بین تهران و نیویارک (که طبعاً بکمک و موافقه دولت ایران ترتیب شده بود) از طرح لویه جرگه پادشاه بشدت انتقاد کرد. دیگر اینکه وزیرخارجة ایران بمعیت وزیر دفاع روسیه با احمد شاه مسعود ملاقات و وعده هرنوع کمک را برای سقوط رژیم طالبان بمسعود دادند. اگر ایرانیها بقول و وعده خود صادق میبودند نمیبايست بطور یکجانبه برای تشدید جنگ بحمایت احمد شاه

ارتباطی بمفاخر تاریخی پرافتخار خود نداشته باشند. حتی ریشه درختان پسته و اشجار راز میان بردند؛ از قطع نسل اسپ که شهرت دارد دریغ نکرده، چنانچه بگزارش نشرات بی بی سی در حدود دوهزار راس اسپهای اصیل را از ولایات بادغیس و هرات به پاکستان انتقال دادند. بطور کل بامحای آنچه مورد پسند در افغانستان وجود داشت اقدام نمودند تا این کشور آباد از هر لحاظ محروم و وابسته به پاکستان گردد. اکنون که پروگرام انهدام و امحای پایان رسید، اعلان کردند که «دیگر سرحدی بین پاکستان و افغانستان وجود ندارد.» (۱)

اخبار (دان) پاکستان با ارائه یک سلسله شواهد تاریخی مبنی بر اینکه سرزمین های پشتون نشین قبایلی که در حال حاضر شامل پاکستان میباشند در گذشته قلمرو افغانستان بوده، لذا کانفدریشن پاکستان و افغانستان در برابر سکه ها و هندو ها ضروریست.

متذکر میشویم که از سال ۱۹۴۷ بعد متعاقب تقسیم شبه قاره هند بدو کشور جدید هند و پاکستان، حکومت های افغانستان پیوسته این ادعا را نموده اند که پشتونهای قبایلی که در اثر خط تحمیلی دیورند دونصف گردیده، نیمه آن تحت سیطره پاکستان قرار داده شده است، یا باید با افغانستان مسترد گردد و یا اقلا ریفرندم صورت گیرد و پشتونستان آزاد بوجود آید. اما حکومت های پاکستان پیوسته این پیشنهاد را رد کرده اند. اکنون که از اثر تهدید هند موجودیت پاکستان معروض بمخاطره است، پاکستان در نظر دارد زیرنام کانفدریشن، افغانستان را در مقابل هند قرار دهد و افغانها را در جنگ کشمیر قربان منافع خود سازد.

برای حکومت طالبان که ادعای تمامیت ارضی و استقلال افغانستان را میکردند، دیگر راه گریز باقی نمانده است. مردم افغانستان منتظر وضاحت موقف آنها در برابر اعلامیه جنرال مشرف هستند که طالبان تا کنون با علامت سکوت در مقابل آن سر تسلیم فرود آورده، آیا بردگی رامی پذیرند و یا منحیث فرزندان اصیل و آزاد منش افغان با عکس العمل شدید حلقه غلامی غلامزاده را بدور پرتاب میکنند؟ و ما علینا الا البلاغ - مورخ اول سپتمبر ۲۰۰۰

یادداشت اداره: بتاريخ اول اکتوبر که مقاله پوهاند صاحب نادر عمر تایپ میشد، درمیدای بین المللی یک جسد مومیائی شده در طلارانشان دادند که بقرار اخبار حکومتی پاکستان از خاک پاکستان کشف شده و بطور قاچاق بخارج برده میشد. یک باستان شناس پاکستانی درباره رسم الخط گریکو- باختری که بالای تابوت این جسد حک شده توضیحات میداد و میگفت که بحوالی ۵۰۰ قبل المیلاد تعلق دارد. من باساس معلومات کمی که در رشته تاریخ و باستان شناسی دارم درمورد توضیحات پروفیسر پاکستانی شک پیدا کردم زیرا در تاریخ باستان این منطقه این نوع مدنیت در خاک پاکستان وجود نداشته است. تصور من اینست که این جسد از خاک پاک افغانستان کشف شده و احتمالا ارتباطی بیافته های طلا تپه خواهد داشت. احتمال دیگر اینست که در اثر سیاست طفلانه و تعصب منشائه طالبان که بتهای باستانی و اجساد مومیائی شده را مباح ندانسته بلکه منحوس و مطرود میخوانند، این شاهکار مدنیت باستانی افغانستان مانند هزارها قلم آثار باستانی دیگر راه خود را بطرف پاکستان یافته و پاکستانی ها آنرا مال خود دانسته تحت غصب قرار داده اند. من از مورخین و دانشمندان افغان، خصوصا جناب استاد نبی کهزاد، تقاضا دارم در زمینه تحقیق نموده، نتیجه را بسمع مردم افغانستان برسانند.

شایعه تراژیدی تشکیل فدراسیون میان افغانستان و پاکستان

دکتور محمد عثمان روستار تره کی از فرانسه

(۱) درعقب شعار « دلر اوبر پشتانه سره یوشی » چه مقاصد سیاسی پنهان است ؟

« دلر اوبر پشتانه سره یوشی » درزمانیکه نیم قاره هندوستان به بخشهای هند و پاکستان تقسیم میگردد، شعار مبارزه « خدائی خدمتگار » برای دستیابی بحقوق ملی پشتونها بود.

طنین این شعار که یک بار دیگر امروز از سرزمین « پشتونخواه » بگوش میرسد درمقطع های مختلف تاریخ تحت تاثیر نوسانات سیاسی دو کشور همسایه افغانستان و پاکستان و مزاج متلون رهبران پشتونخواه

بمقاصد مختلف بکار برده شده است.

درزمانیکه استعمار انگلیس نیم قاره هندوستان را ترک گفت، شعار «اتحاد پشتونها» بیشتر بغرض پیوند بازوی قطع شده افغانستان به پیکر مادر وطن، بافغانستان مستقل، مورد استفاده پشتونهای دوطرف خط استعماري دیورند بود.

از دهه پنجاه بعد تا زمان سقوط حکومت سردار محمد داود، طرح اتحاد پشتونها درمحتوای قضیه پشتونستان رکن مهم سیاست خارجی افغانستان را تشکیل میکرد. درین مقطع تاریخ مناسبات افغانستان بادنیای خارج وبخصوص کشور های همسایه ازقضیه پشتونستان متأثر بود. درین حال قضیه پشتونستان از نظر حکومتهای افغانستان حذف خط مرده دیورند و ایجاد افغانستان کبیر را که دارای منفذ بحری باید میبود، شامل میشد. تشکیل دولت مستقل از پشتونها و بلوچها که زمامداران افغانی وقتا فوقتا از ان پشتیبانی میکردند، آلترناتیف مولود فشارهای خارجی بود که برمقصد اصلی ایجاد افغانستان بزرگ روپوش اقتضائی و درعین حال تکتیکی می انداخت.

زمامداران پاکستان از اسکندر میرزا گرفته تا غلام اسحق خان و بینظیر بوتو با تشکیل پشتونستان و اتحاد پشتونهای «لر وبر» موضع خصمانه گرفتند؛ لیدران پشتون را روانه زندان کردند و یا بافغانستان تبعید نمودند. دلیل آنهم این بود که رهبران پاکستانی تشکیل پشتونستان را مترادف متلاشی شدن پاکستان تلقی میکردند. پاکستان که یکی از حلقه های سه گانه پکت سنتو بود، بمقایسه افغانستان بیطرف در موقعیت بهتری برای جلب حمایت کشور های امریکا و غرب برضد ادعای تحقق پشتونستان قرار گرفته بود.

کشورهای غربی به پاکستان بمثابه حلقه مهم ستراتیژیک دفع پیشروی شوروی بسوی نیم قاره هند نگاه میکردند و ناز آنکشور را برسرچشم می برداشتند. فقدان بیطرفی کشورهای غربی در منازعه افغانستان و پاکستان برسرمساله پشتونستان، عامل اصلی ایجاد بیموازنگی در سیاست بیطرفی افغانستان به نفع گرایش جانب اتحاد شوروی گردید که بعدا نتایج مصیبت باری بدنبال آورد.

شعار «دلراوبرپشتانه سره یو شی» درین اواخر باردیگر از زبان برخی لیدران پشتون آنسوی سرحد شنیده میشود. میگویند این بار برخلاف گذشته، زمامداران پاکستان مشوق و محرک تحقق این شعار بشمار می آیند. چندی قبل اجمل ختک (شخصیت چند پهل و درعین حال غیر صادق نسبت بداعیه ملی پشتونها)، از حزب عوامی ملی انشعاب کرد. «علت ظاهری» این انشعاب آنقدر جزئی است که ناظرین سیاسی را حتی بدستوری بودن آن معتقد میسازد. بهر حال، وجود یک انگیزه قوی سیاسی در عقب آن محتمل بنظر میرسد.

اجمل ختک در تلاش سازماندهی حزب جدیدی برآمده است. نامبرده کامپاین سیاسی تشکیل حزب جدید را با شعار «دلر اوبرپشتانه یوشی» آغاز کرده است. چنین تصور میشود که مقامات حکومتی پاکستان درصدد بهره برداری از نفوذ سیاسی اجمل ختک برای بهم پیوستن ملیون پشتون دوطرف خط دیورند، افتاده اند. علت اینکه برای پیشبرد این پلان اجمل ختک مورد نظر است، اینست که مناسبات سایر رهبران پشتون از جمله ولی خان نسبت حمایت لشکرکشی شوروی برافغانستان، با افغانها قابل بهره برداری معلوم نمیشود.

درجهت وحدت پشتونهای «لروبر» اقدام دیگری نیز رویدست گرفته شده است. شخصی بنام (سلیم راز) تدویر یک کانفرانس بین المللی پشتو را در ماه نوامبر سال جاری در پشاور تدارک دیده است. در بخشی از اجندای این کانفرانس آمده است:

«دپشتون تاریخ، تهذیب او جغرافیایی تحفظ، دپشتنی سیمی اقتصادی، تولنیز او سیاسی کشالو دتاریخ او عصر په تناظر کی، اجتماعی او حقیقی پوښتنو او غوښتنو ته علمی کتنه.» - «دنوی شعور ترمخه دگلوب نقشه نوی کرښی او نوی رنگونه غواړي اودزیست او روزگار نوی رخونه او رانه مخونه لټوي.» (ترجمه: تحفظ تاریخ، تهذیب و جغرافیای پشتون - بمشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی منطقه پشتونها در تناظر تاریخ و عصر پرداختن و بسوالات ومطالبات اجتماعی و حقیقی نظر علمی انداختن.) - (از نقطه نظر شعور جدید، نقشه دنیا به خط های نو و رنگهای نو ضرورت دارد و برای زیست و روزگار نو در تجسس رخنه های نو میباشد... ترجمه آزاد توسط داکتر هاشمیان) (۱).

(۱) قابل تذکر میداند که این کانفرانس قصدا درینوقت بارتباط شعار زیر بحث، یعنی «دلر اوبر پښتانه سره یو شی»، بحمایت حکومت پاکستان برای مقاصد سیاسی ترتیب شده است. داکتر روستار تره کی و اینجانب هاشمیان بجواب دعوتنامه های کانفرانس نوشتیم که تدویر این کانفرانس درین وقت کاملاً بی لزوم میباشد. افغانستان نسبت معروض بودن بجنگ داخلی و فقدان حکومت مرکزی طرف چنین معامله ای قرار گرفته نمیتواند وتصویبات این کانفرانس ولو نماینده طالبان در آن اشتراک نماید درافغانستان مدار اعتبار نخواهد بود. دکتور هاشمیان.

طوری که در بالا اشاره کردیم در شرایطی که در افغانستان حکومت مرکزی وجود داشت، مقامات افغانی از شعار وحدت پشتونها برای پیشبرد داعیه پشتونستان استفاده میکردند. چنین شعاری در اوضاع و احوال موجود که در کشور جنگ داخلی ادامه دارد، نه تنها محتوی کدام پیام سازنده نیست، بلکه زنگ خطری است که موجودیت نیم بند افغانستان بخون نشسته را تهدید میکند. مخاطب شعار «دلر اوبر پښتانه سره یو شی» پشتونهای دوطرف خط دیورند است. در اوضاع و احوالیکه جامعه افغانستان صرفاً از پشتونها ترکیب نشده است، این شعار درست در جهت مغایر وحدت ملی افغانستان قرار میگیرد.

تصور قریب به یقین اینست که شعار متذکره بیش از آنکه قصد متلاشی ساختن افغانستان را بصفت یک کشور کثیرالاقوام، نشانه گیری کند، با استفاده از جذبات ملی پشتونهای «لر او بر» برای کشاندن مجموع افغانستان در کنار پاکستان زیر پوشش یک فدراسیون، مورد استفاده قرار میگیرد که این خود جهت دیگر تخریبی دارد. قصد پنهانی شعار هرچه باشد، از ظواهر آن اتحاد پشتونهای دوطرف خط دیورند استنباط میگردد.

اگر افاده ظاهری این شعار را در نظر بگیریم، سوالیکه طرح میشود اینست که مقامات پاکستانی چگونه چنین شعاری را که پاکستان را از بیخ و بن تخریب می نماید، می شنوند و خم بر ابرو نمی آورند؟ جوابیکه باین سوال میتوان ارائه کرد اینست که حکمروایان پاکستان حکومت مرکزی قوی و فوج دارای قدرت ذروی پاکستان را ضامن حفظ تمامیت ارضی کشور میدانند. آنها بیشتر به پیامی که شعار در آستین مخفی دارد، توجه کرده اند: این پیام مخفی عبارت است از استفاده از جذبات ناسیونالیستی پشتونهای برسر قدرت در افغانستان که پاکستان رسماً و علناً خود را متعهد بدوستی با آنها وانمود کرده است (اشاره به بیانات اخیر پرویز مشرف)، برای کشاندن شان در کنار پاکستان زیر چتر یک فدراسیون.

(۲) ماحول و محیط سیاسی ایکه شعار «لر او بر» در آن جوانه زده است: در داخل پاکستان نظامیان پس از عقب نشینی قوای پاکستان در کارگیل کشمیر، قدرترا در دست گرفتند. آنها در صدد اعاده غرور از دست رفته فوج پاکستان برآمده اند. نظامیان پاکستان در تلاش اند تا شکست نظامی در کشمیر را از طریق تعمیق نفوذ سیاسی در افغانستان جبران کنند. مناسبات نظامیان پاکستانی با افغانستان تحت کنترل طالبان ظاهراً عادی معلوم میشود. حسنه شدن این مناسبات پس از تغییر و تبدیلی که در اوایل سپتامبر سال ۲۰۰۰ در کدر رهبری فوج پاکستان بابتکار پرویز مشرف صورت پذیرفت، انتظار برده میشود.

روابط پاکستان با افغانستان از اختلاف پاکستان و هندوستان بر سر مسأله کشمیر سخت متأثر است. پاکستان با افغانستان بمثابه قوت الظهر ستراتیژی خود در اختلاف با هندوستان نگاه میکند. بهمین دلیل پاکستان سخت در جستجوی راه های دریافت حفظ نفوذ سیاسی خود بالای افغانستان است که خود معروض بدگرگونی های سیاسی آینده است؛ آینده ای که در آن صلح حاکم باشد و ضرورت دریافت کمک

لژیستیک از کشور های خارجی و بخصوص همسایه و در نتیجه وابستگی به آن کشور ها منتفی شود. پشتونهای داخل پاکستان در تثبیت هویت ملی خود بمقایسه پنجابیها و سندیه با کج خلقی مقامات حکومتی پاکستان مواجه اند. حکومت نواز شریف بدرخواست رهبران سیاسی پشتون در اعطای نام «پشتونخواه» بایالت شمال غرب روی خوش نشان نداد. هیچ نشانه ای از تغییر برخورد پرویز مشرف بقضیه وجود ندارد. بناء میتوان چنین استدلال کرد که پشتیبانی احتمالی حکمروایان نظامی پاکستان از شعار «دلر اوبر پښتانه سره یو شی» بیش از آنکه هدف اعطای حقوق ملی به پشتونهای پاکستان را افاده کند، قصد جلب توجه پشتونهای افغانستان را در تشکیل یک فدراسیون یا لا اقل یک کنفدراسیون با پاکستان احتوا میکند.

پلان تشکیل فدراسیون قبل از اعاده صلح در افغانستان، درست در شرایطی که طالبان برای جلب پشتیبانی پاکستان در جنگی که با مخالفین پیشرو دارند، الزاماً در برابر خواستهای آنکشور، انعطاف پذیری غیر عادی نشان خواهند داد، باید در عمل پیاده گردد. چنین حدس زده میشود (و امید داریم که چنین نباشد) که پاکستان میخواهد از حالت اضطراری فعلی در کشور و موقف ضعیف و وابسته طالبان برای کشاندن افغانستان در یک معامله ضد منافع کشور، سوء استفاده کند.

ما متیقن هستیم که طالبان در مواردی ازین چنین، علی الرغم مصروفیت های جنگی که ضرورت وابستگی ضعیف سیاسی به پاکستان را قابل توجه میسازد (این وابستگی ضعیف وزنه مقابل وابستگی قوی ائتلاف شمال بروسیه و ایران است)، از سنگر دفاع منافع ملی بقضیه برخورد خواهند کرد.

(۳) ضرورت وجود تساوی نسبی شرایط دیموگرافیک، اقتصادی، فرهنگی... میان

کشورهای داوطلب:

باستناد مطالعه نمونه های تاریخی فدراسیونها، تشکیل فدراسیون زمانی عملی می شود که میان کشورهای داوطلب، تساوی نسبی دیموگرافیک، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و مدنی وجود داشته باشد. مزید بر آن، باید بین توانائی نظامی کشور های داوطلب فاصله زیادی وجود نداشته باشد. در صورتیکه پوتانشل نظامی، اقتصادی، فرهنگی، دیموگرافیک و سیاسی نامساوی میان ممالک عضو فدراسیون وجود داشته باشد، در آنحال قوی ترین کشور عضو بالای اعضای دیگر اعمال نفوذ مینماید و رهبری فدراسیون در دست کشور توانمند قرار میگیرد، و سایر ممالک عضو از داشتن حقوق علی السویه تا سقوط بسطح کشورهای محکوم محروم میگردند.

این نوع فدراسیون در دو جهت انکشاف میکند:

(الف) انحلال واحد های فدراسیون در بطن فدراسیون تا تشکیل یک دولت واحد تحت قیادت پر قدرت ترین عضو فدراسیون: فدراسیون اتحاد جماهیر شوروی پس از انقلاب بلشویک از ۱۵ جمهوری تشکیل شد. جمهوریت فدراتیف روسیه در بطن اتحادیه از داشتن امتیاز نفوس بشری و نفوذ سیاسی بیشتر برخوردار بود. مجالس قانونگذاری جمهوریت های عضو برخلاف معمول فدراسیونها دارای صلاحیت قانونگذاری نبودند و قدرت اجرایی درین جمهوریت ها در دست عناصر منصوب شده از جانب حکومت مرکزی (درواقع رهبری واحد حزب کمونیست) متمرکز بود. به ترتیب فوق رهبری سیاسی فدراسیون در دست جمهوریت روسیه قرار گرفت. جمهوریت روسیه کشورهای عضو فدراسیون را در محدوده یک دولت واحد سوسیالیست حل و هضم کرد.

(ب) در سنه ۱۹۵۶ میان پاکستان شرقی و غربی فدراسیون تشکیل شد. قدرت نظامی و سیاسی در بطن فدراسیون در دست پر قدرت حکام نظامی پاکستان غربی و یا دقیقتر بگوئیم در دست ایالت پنجاب بمثابه پرنفوس ترین واحد اداری پاکستان غربی متمرکز بود - در ۱۹۷۱ پاکستان شرقی زیر نام بنگله دیش از پاکستان غربی جدا گردید.

(ج) در سنه ۱۹۵۸ جمهوریت متحد عربی از اتحاد دو کشور قوی و ضعیف مصر و سوریه تشکیل شد. مناسبات میان دو واحد متشکله فدراسیون در سطح روابط میان یک قدرت استعماری و مستعمره بود. سه سال بعد در ۱۹۶۱ سوریه با برافروختگی اتحادیه را ترک کرد.

فرض کنیم افغانستان فردا صاحب یک حکومت مرکزی و ممثل شود. داشتن چنین حکومتی بمفهوم داشتن آمادگی برای شمولیت در فدراسیون مفروض نیست. افغانستان حد اقل به سی سال بازسازی ضرورت دارد تا بوضع قبل از شروع جنگ برسد. باین ترتیب ما طی سی سال آینده بموقعیت سی سال قبل خود میرسیم، در حالیکه پاکستان طی همین مدت چارنعل مراحل ارتقائی رشد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی را می پیماید. سیر حرکت دو کشور یکی برای احراز موقعیت ماقبل و دیگری در سمت مابعد، نشاندهنده آنست که دو کشور بمشکل دارای ظرفیت های مساوی برای ایجاد یک اتحادیه متساوی الاضلاع خواهند شد.

(۴) عدم تساوی امکانات بین افغانستان و پاکستان:

(الف) از نظر اقتصادی: افغانستان دارای اقتصاد زراعتی است، در حالیکه پاکستان در مقیاس کشورهای روبانکشاف یک مملکت نیمه صنعتی دارای سیستم پولی و مالی منظم بحساب می آید. در صورت تشکیل اتحادیه میان دو کشور وبا ملاحظه اصل تقسیم بین المللی کار، افغانستان منحصیث صادر کننده مواد زراعتی به پاکستان و پاکستان بمثابه صادر کننده امتعه صنعتی با افغانستان تبدیل خواهند شد. دهقان افغانستان بکارگر صنعتی تبدیل نخواهد گردید. آهنگ فرار سرمایه از افغانستان زراعتی بپاکستان صنعتی تسریع خواهد شد و مجموع افغانستان از مسیر انکشاف صنعتی کنار گذاشته خواهد شد.

افغانستان واجد منابع غنی طبیعی و نفوس کم است (۲۵ میلیون). پاکستان منابع طبیعی اندک و نفوس زیاد دارد (۱۴۰ میلیون). باتشکیل فدراسیون میان دو کشور، منابع سرشار طبیعی افغانستان که می باید صرف رفاه ۲۵ میلیون افغان شود، در چوکات اتحادیه به ۱۶۵ میلیون نفر توزیع خواهد گردید. باین ترتیب صاحبان اصلی ثروت طبیعی از حق بهره برداری اختصاصی این ثروت، محروم خواهند شد.

ازین گذشته، بارقروض بین المللی سنگین پاکستان برشانه های افغانستانیکه از زیر خاکستر سوزان جنگ سر بلند کرده است، سنگینی خواهد کرد. علاوه، افغانستان عضو فدراسیون شاهد و ناظر صرف ملیونها دالر از کیسه فدرال، برای تقویت زراد خانه ذروی پاکستان (درواقع متصدی حکومت مرکزی فدرال) خواهد گردید. پاکستان بچنین مصرف بیجا (از نظر افغانستان)، که تعادل رشد نیروهای تولیدی

کشور را برهم خواهد زد، برای نشان دادن زهر چشم بکشور رقیب هندوستان، ضرورت دارد. بودجه پاکستان هر سال کسر قابل ملاحظه‌ای از خود نشان می‌دهد. یکی از عوامل عمده کسر بودجه وزن سنگین مصارف نظامی و مصارف مفاد قروض عامه است. در پاکستان قرضه داخلی و خارجی بیش از ۸۰ فیصد تولید ناخالص ملی را بلع می‌کند.

(ب) از نگاه نظامی: پاکستان دارای فوج واجد قدرت ذروی در منطقه است. افغانستان فعلاً از داشتن اردوی ملی محروم است. در صورت تشکیل اردوی ملی طی سالیان آینده، احتمال مجهز ساختن آن بسلاح ذروی بسیار بعید بنظر می‌رسد. درین حال، در صورتیکه دو کشور افغانستان و پاکستان در یک اتحادیه با هم یکجا شوند، فوج پاکستان عملاً با ملاحظه از دیاد نفرات، حجم تجهیزات و قدرت ذروی خود، از افغانستان بی‌وسيله قیمومیت خواهد کرد. اردوی افغانستان به «اردلی» افسران پاکستانی تبدیل خواهد گردید و از هر نوع قدرت تصمیم‌گیری در دفاع منافع افغانستان محروم ساخته خواهد شد.

(ج) فاصله دیموگرافیک و عواقب حقوقی و سیاسی مترتب بر آن: یکی دیگر از عوامل بازدارنده تشکیل فدراسیون، فاصله ایست که میان حجم نفوس افغانستان و پاکستان وجود دارد. آهنگ رشد نفوس در پاکستان طوریست که از سال ۱۹۷۰ بعد، تطبیق پلانهای انکشاف زراعتی را غیر موثر ساخته است. این کشور صرفاً در سنه ۱۹۸۰ در عرصه مواد غذایی بیک خود کفائی نچندان پایدار دست یافت. انعکاس کمیت نفوس دو کشور در بطن تشکیلات فدرال، عملاً قدرت اداری و سیاسی را در اورگان‌های تصمیم‌گیری حکومت مرکزی در دست کشور دارای نفوس بشری زیاده‌تر متمرکز می‌سازد. ذیلاً بموضوع روشنی بیشتری می‌اندازیم:

از اورگانهای کلیدی حکومت مرکزی در یک فدراسیون، پارلمان و حکومت است. پارلمان الزاماً مرکب از دو مجلس است: مجلس نمایندگان و مجلس کشور های عضو (مجلس ایالات). مجلس نمایندگان از مجموع اتحادیه و مجلس ایالات از واحد های متشکله فدراسیون نمایندگی مینمایند.

در مجلس نمایندگان مردم، مجموع اتحادیه نماینده می‌فرستند. درین رابطه تناسب کمیت نفوس و تعداد نماینده در نظر گرفته میشود. مثلاً با ملاحظه حجم نفوس از هر صد هزار تا پنجصد هزار نفر، حق انتخاب یک نماینده را دارد. در مجلس ایالات، هر ایالت (هر عضو فدراسیون) مستحق فرستادن تعداد مساوی نماینده با سایر ایالات است.

در سنای امریکا بمثابة مجلس نماینده ۱۵۰ ایالت عضو فدراسیون، هر ایالت مستحق فرستادن دو نماینده است. نماینده ها پس از انفاذ قانون ۱۹۱۳ از طریق آرای عامه و مستقیم انتخاب میشوند. در آلمان فدرال «بوندسرات» (مجلس ممثل ایالات یعنی لاندراها) از ۶۸ نماینده لاندراها ترکیب شده است. هر لاندرا مستحق انتخاب سه نماینده است. لاندراهای بیش از دو میلیون سکنه، چهار نماینده و لاندراهای دارای بیشتر از ۴ میلیون نفوس، پنج وکیل انتخاب میکنند. لاندراهای واجد بیش از ۷ میلیون نفر، شش نماینده به لاندرا می‌فرستند.

در یک فدراسیون، در راس حکومت فدرال رئیس جمهور قرار دارد. در ایالات متحده امریکا رئیس جمهور از طریق آراء عامه انتخاب میشود. در آلمان فدرال رئیس جمهور توسط اعضای بوند سرات با اشتراک نمایندگانیکه بتعداد مساوی با اعضای بوند سرات از جانب مردم از طریق رایگیری «تمثیل تناسبی» انتخاب شده اند، برگزیده میشود.

با در نظر گرفتن توضیحات بالا، در یک فدراسیونیکه اعضای فدرال از کشورهای افغانستان و پاکستان متشکل باشد، پاکستان با داشتن ۱۴۰ میلیون نفوس، دارای ۲۸۰ وکیل در مجلس نمایندگان خواهد بود (بافرض انتخاب یک وکیل از جانب ۵۰۰ هزار نفر)؛ در حالیکه افغانستان با داشتن ۲۵ میلیون نفوس صرفاً ۵۰ نماینده در مجلس نمایندگان خواهد داشت.

در تشکیل مجلس ایالات هرگاه از سیستم فدراسیون امریکا تقلید بعمل آید، باز هم پاکستان با داشتن ۴ ایالت پرنفوس (پنجاب، سند، پشتونخواه و بلوچستان) در مقایسه با افغانستان، با واجد بودن سه ایالت کم نفوس (زون شمال غرب، زون جنوب غرب و زون جنوب شرق)، دست بالا خواهد داشت، در حالیکه افغانستان از همین سه ایالت بمجلس ایالات نماینده خواهد فرستاد. هرگاه در سازماندهی مجلس ایالات از سیستم آلمان فدرال پیروی شود، نقش مسلط پاکستان در مجلس ممثل ایالات ازین هم برجسته تر معلوم میشود. چه درین حال هر ایالت بتناسب نفوس خود در مجلس ممثل نماینده می‌فرستد. برای داشتن یک مفکوره ابتدائی از تسلط پاکستان در اورگان های حاکمه فدراسیون، قابل یاددهانی است که صرفاً ایالت پنجاب پاکستان قریباً سه چند مجموع نفوس افغانستان، سکنه دارد.

راس حکومت فدرال نیز در دست پاکستان متمرکز خواهد شد. اعم از آنکه رئیس جمهور توسط آراء عامه انتخاب شود (امریکا) و یا بالوسیله مجلس ایالات (آلمان). ممکن از روی خوش باوری به برخی از خوانندگان این طرز تلقی پیدا شود که احتمالا اقوام اکثریت پاکستان بکандید های پشتون یا تاجک افغانی که دارای اوصاف برجسته سیاسی و اخلاقی در ماوراء وابستگی های قومی باشند، بقصد احراز کرسی ریاست جمهوری یا کرسی های پارلمانی رای بدهند. تحقق چنین تصور روشنفکرانه و درعین حال تخیل آمیز در کشور های رو بانکشاف که علایق قومی رکن مسلط بازیهای سیاسی را تشکیل میکند و دیموکراسی دارای رگ وریشه عمیق عقیدوی نیست، محتمل بنظر نمیرسد. لااقل در تاریخ ۵۳ ساله پاکستان چنین چیزی بنظر نرسیده است. درین کشور حاکمیت سیاسی چه از طریق انتخابات یا بالوسیله کودتاهای نظامی در دست پنجابیها بمثابه اکثریت قومی باقی مانده است.

به ترتیب فوق با فرض یکجا شدن افغانستان در یک اتحادیه فدرال با پاکستان، با آنکه نفوس پشتونها به ۳۲ میلیون نفر خواهد رسید، بدلیل اقلیت بودن به مقایسه بقیه نفوس اتحادیه (۱۰۸ میلیون) از قرار گرفتن در رهبری فدراسیون محروم خواهند ماند.

بناء تحقق شعار «د لړ او برېښتانه سره یو شی» درچوکات تشکیل یک فدراسیون بین افغانستان و پاکستان، برای پشتونهای پاکستان هیچ دست آورد نخواهد داشت و پشتونهای افغانستان را از قیادت سیاسی در مقیاس فدراسیون به نفع کسانی محدود خواهد کرد که با ناسیونالیست های پشتون داخل پاکستان، همیشه سر ناسازگاری داشته اند.

(۵) پیامدهای بین المللی تشکیل فدراسیون:

پاکستان در تلاش آنست تا درمنازعه ایکه با هندوستان برسرمساله کشمیر دارد، افغانستان را درکنار خود داشته باشد. بنظر مقامات پاکستانی، درزمینه مطمئن ترین راه زمینه سازی تشکیل فدراسیون میان دو کشور معلوم میشود. اما درین حال افغانستان بی موجب درگیر چنان یک منازعه ای قرار میگیرد که هیچگونه ربطی به تامین منافع ملی وی ندارد. بهرحال، تشکیل فدراسیون میان دو کشور موجب تقویت دسته بندی های رقیب منطقوی خواهد گردید.

از آنجائیکه روسیه واقمار آسیای مرکزی آن (تاجکستان و ازبکستان) با هندوستان مناسبات حسنه دارند، افغانستان متحد پاکستان معروض به بی مهری این کشور ها خواهد گردید، آنهم درحالیکه درحالات عادی، افغانستان با داشتن مناسبات نیک همسایگی با آنها سود فراوان خواهد برد. ازین گذشته ترس و اندیشه از ناحیه فدراسیون دارای قدرت ذروی افغانستان و پاکستان، موجب تقویب وابستگی ممالک آسیای مرکزی بروسیه خواهد شد.

اتحاد افغانستان و پاکستان موجب تحریک حسادت و رقابت ایران خواهد شد. این کشور بدرجه اول بکمک روسیه دارای اسلحه ذروی خواهد گردید تا موازنه قواء را در منطقه برقرار کند و بعدا به تقویت بیشتر رشته های دوستی با روسیه و اقمار آن خواهد پرداخت تا وزنه ثی بمقابل فدراسیون جدیدالتشکیل در منطقه دست و پا کرده باشد.

افغانستان متحد پاکستان به نسبت اصرار در دوام آزمایشات ذروی، مناسبات سرد بادنیای غرب و بخصوص امریکا خواهد داشت و از کمکهای این کشور ها محروم خواهد گردید.

(۶) نتیجه:

ساینس و تکنالوژی پیشرفته، دنیای امروز را بیک قریه تبدیل کرده است. درین قریه جای مناسبات میان کشور ها رابیش از پیش روابط بین مجتمعات بزرگ میگیرد که چندین واحد بشري بنام کشور و ملت را در بطن خود جا داده است. دواز احتمال نیست که روزی برسد که پله عضویت فدراسیون های عضو موسسه ملل متحد نسبت باعضای انفرادی آن سنگینی کند. آنگاه ما بحق باید طلوع آفتاب «حکومت جهانی» را از افق سازمان ملل متحد انتظار داشته باشیم.

واقعیت اینست که ممالک منفرد درامردفاع منافع ملی خود در برابر رقابت دسته بندیهای اتحادیوی رو به تزايد درجهان عاجز و درمانده مانده اند. در هزاره دوم میلادی تشکیل اتحادیه های منطقوی یکی از ضرورت های اشد جامعه بین المللی در عرصه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بحساب می آید. چنین رشدی بنوبه خود پایگاه مطمئن درجهان قیاس شده میتواند.

بهمین حساب تشکیل یک اتحادیه منطقوی میان افغانستان، پاکستان، ایران و جمهوری های آسیای مرکزی که بدرجه اول در محور جمع بندی منافع اقتصادی کنلوی بناشود و بعدا در مسائل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و نظامی گسترش یابد، یک آرزوی واقع بینانه است.

مبارزه افغانها و پاکستانیها درسنگر واحد، علیه لشکر کشي شوروي، این مطلب را ثابت کرد که مردمان دو کشور در امر دفع تجاوز منافع مشترک داشتند. مبارزه دوش بدوش افغانها و پاکستانیها علیه تجاوز و بقایای تجاوز طی دو دهه اخیر، مردمان دو کشور را بقدر کافی از لحاظ عاطفي بهم نزدیک ساخته و سرنوشت مشترک شانرا در منطقه باهم گره زده است. بنظر ما اگر در آینده دور و حتی بسیار دور، مفکوره تشکیل اتحادیه یی بین کشور های منطقه مطرح باشد، باید ابتکار این مفکوره در دست دو کشور همسایه افغانستان و پاکستان باشد.

اما افغانها در اوضاع و احوال فعلی دوام جنگ، عدم ثبات سیاسی، فقدان حکومت مرکزی و بخصوص عدم تساوی امکانات با طرف یا طرفهای دیگر معامله، بصورت قطع آمادگی شمولیت را در هیچ اتحادیه یی، با هیچ کشوری، زیر هیچ عنوانی تازمانی ندارند که از نظر رشد اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و نظامی یارای رقابت را بادیگران در خود نه بینند.

فعلا اگر قرار باشد که افغانها بین شمولیت در یک فدراسیون با پاکستان و قطع روابط دوستی با آنکشور، حتما باید یکی را انتخاب کنند، یقینا آلترناتیف دوم را بر خواهند گزید. انجام - فرانسه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۰

ستر مجاهد ملا محمد عمرته یو پیغام

محمد داود مومند د کلفورنیا څخه

غازي ملا: زه لمړی معذرت غواړم چه تاته د امير د کلمې پرحای د غازي او مجاهد خطاب کوم؛ زما په نظر دامير د کلمې په حای د غازي او واقعي مجاهد کلمه زیاته درنه او دمعنوي درنښت څخه دکه ده. زمونږ په تیر سل کلن تاریخ کېښی دامير کلمه د هغسی وطن خرڅونکو، تالي څټو، څپکو، بی عزتو، اجيرو او مزدورو مشرانو په برخه شوي چه د وطن او هیواد تاریخ د هغوی د نومونو د ثبتولو څخه ننگ لري. په تیر تاریخ کېښی امير یعقوب، امير عبدالرحمن، امير حبيب الله (محمدزی) امير حبيب الله بچه سقاء (غل) او په وروستیو کلونو کېښی خدای شرمولی د مکی او قران قسم ماتوونکی ساخت پاکستان (آی - اس - آی) هفتگانه او ساخت ایران (ساواک) هشتگانه امیران لدغو امیرانو د ډلی څخه شمیرل کېږي چه په یوه راز وټدر (پری) ټول شوي دي.

پدی ټولو خدای وهلی امیرانو کېښی که مړه دي او که ژوندي یو مشترک خبیثه خصلت موجود ده او دی او هغه د اقتدار (امارت) او پیسو جنون دی. دپیسو واقتدار دپاره دوي ته مذهب، دین، خاوره، ملت او د وطن لرغونی او تاریخي مفاخر او نوامیس کوم مفهوم نلري. دوي دانگریز باداری منلی او دوي د روس، هندو، فارسي او پنجابي غلامی ته تیار دي.

واقعي مجاهده ملا: خدای دی په دین او دنیا د داسی وطن خرڅوونکو امیرانو په ډله کېښی مه حسابوه او که چیری داسی ورځ راځی چه ته هم د اقتدار دجنون په مسیر کی ددغو امیرانو په لار روانیږی نو هغه مهال دی خدای درته ژر تر ژره شهادت په نصیب کاندې چه په نره خو ددی نړي څخه سترگی پټی کړی.

غازي ملا: تاته څرگنده ده چه امير عبدالرحمن د اقتدار د شوق دپاره دانگریز سیادت او باداری ومنله او له هغی نه هم پسی تیر شو دوطن ناموس یی د اقتدار دساتنی دپاره تبادله او دهیواد نیمایی برخه یی د انگریز په خولی کېښی واچوله.

ببرک ملعون هم په اوسنی زمانه کېښی د اقتدار دپاره د وطن ناموس په روسانو خرڅ او په روسي تانکونو سپور هیواده راغی. ساخت پاکستان (آی - اس - آی) امیران هم د پنجابي بادارانو دسیوری لاندی په موټرونو کېښی سپاره کابل ته ورننوتل. چه دپورتنیو تاریخي وقایعو په رڼا کېښی ویلای شو چه امير عبدالرحمن، ببرک ملعون او ساخت پنجاب صادراتی امیران دتاریخ په تله کېښی په یوه ټول کېښی راځي.

څه وخت چه هندوستان دکانگرس او دکانگرس دمشرانو لکه مهاتما گاندی، د ټول هندوستان دمسلمانانو سیاسي او علمي مشر حضرت مولانا ابوالکلام آزاد، پندت نهرو او دغه راز د پشتنو (دخدای خدمتگارانو په مشري) په زور او ملي مبارزی په نتیجه کېښی دانگریزانو د استعماري تسلط څخه خلاص شو او پاکستان د یوه انگریز مشربه مسلم لیکی محمد علي جناح په مشري جوړ شو، دغه انگریز مشر به محمد علي جناح او دهغه انگریز مشربه مسلم لیک گوند حان د انگریز د حقوقو او وجایبو وارث وگانه او پدی توگه یی د دیورند و منحوسی کرښی دوام ته لکه د انگریز په سترگو د قانوني او حقوقي بڼی ورکول جاري وساتل.

پاکستان د انگریز د مولود او وارث په توگه هڅه وکړه چه پخپلو تالي څټو امیرانو یوځل بیا د دیورند دمنحوسی کرښی دقانوني کولو په منظور دهغوی دکدو مهر ولگوي. داسی څرگندیږي چه دطالبانو غورځنگ اویرغل چه د هغی په نتیجه کېښی امیرالطوایفي منحوس جگړه مار نظام ډنگ شو، جگړه مارو امیرانو ته چه د اقتدار په هډوکی لکه د سپیو یو بل سره په جگړه بوخت وه دامجال ورپه برخه نکړ.

پدی ورځو کېښی یو ځل بیا داسی مکتوبګوسی خپور دي چه پنجابي دیپلوماتان او دپنجاب واکداران چه دانګریز په مدرسه کېښی یی د شیطانت او منافقت چلونه زده کړي، غواړي چه په څه چل اونیرنگ د طالبانو په حکومت کېښی داسی عالي رتبه مامورین پیدا کاندې چه دپنجابي اقتدار دغلامي رسره په غاړه کېښی واچوي او د دیورند په تحميلي منحوسه او غیرمتوازن قرارداد چه دانګریز داستعمار سره امضاء شوي وه خپله ناوډه امضاء ولګوي.

زه بارو لرم چه یو متعهد اصیل طالب به دخپل مرګه پوری داسی تیت والی ته حاضر نشي چه دپنجاب، روس، تهران او دهلي غلامي ومني، ولی دا دامکان څخه بعیده نده چه د طالبانو په مینځ کېښی دی منافقان، جاسوسان او دپخوانو ډلو ابن الوقته عناصر نه وي.

پهر صورت، طالبی نظام باید ستاسی ستر مجاهد تر مشری لاندی بیدار او هوشیار اوسي چه د امیر عبدالرحمن، شاه شجاع، ببرک او پاکستانی مزدور امیرانو وقایع تکرار نشي چه خدای مکره داسی یو تاریخي کرغیږن مهر ستاسی په تندی باندی ولګي لکه د دوي په تنديو چه لګیدلي دي.

غازي ملا اوسترمجاهده! ته نن ورځ د لوی میرویس نیکه او ستراحمد شاه بابا په اړیکه او مسند باندی ناست یی، هغه لوی احمدشاه بابا چه فرمائي:

چه دهند دملکو فتحه می نصیب شوه اوس ایران لره په توغ په نغاره ځم

ستر احمد شاه بابا چه هندوستان فتح که او موجوده پاکستانی پنجابیان یی په اسلام باندی مشرف کړل، دجیلیم په پوله ودرید او پښتنوته یی دخپل ملک سیاسي او طبیعي حدود ورپه ئښه کړل. لوی احمد شاه بابا با و فرمایل:

((چه دجیلیم نه تر هراته او تر آمو سینده دا دپښتنو پلرنی ټاټوبی او وطن دي.))

فکر نکوم هیڅ رشتینی افغان مسلمان به دا دیوسي تر مرګه و نه مني چه د دیورند کرښی ته په قانوني سترګه وګوري!!!

دخیبر دره خو لار د تلو راتلو ده په کابل او پیښور کېښی افغانان یو دي

که پنجابي مشران اودیپلوماتان دافغانستان دملت دوستي غواړي، پکار دادي چه د دیورند کرښه څو سوه میله شاته بوځي او د جیلیم په پوله یی ودروي، هغه پوله چه د پنجابستان او افغانستان په مینځ کېښی طبیعي اوتاریخي سرحد دي. د جیلیم نه دی هغه خواته دپنجابیانو حکومت وي او دجیلیم نه دی خواته د پښتنو یعنی افغانانو حکومت وي. جنرال صاحب مشرف دی دکشر ورور پاکستان مشروي او ستر غازي ملامحمد عمر دی دتاریخي مشرانو په څیر د لوی او مشر ورور افغانستان مشر وي.

ځانله او ځانله په همدا پورتنیو شرایطو کېښی ممکنه ده چه د پاکستان او تاریخي افغانستان په مینځ کېښی د یوه کاندیدرالي نظام په جوړولو دملت په اراده او اجازه خبری اتری پیل شي.

محترم ملا صاحب محمد عمره! تاسوته ممکن شاید معلومه وي او که نه چه پنجابیان په سوونو کریر دیپلوماتان یعنی سیاست مداران لري چه تولوئی دفرنگ سیاست په مدرسو کېښی انګریزي چلونه زده کړي دي. له بده مرغه طالبی حکومت پخپله ټوله کابینه کېښی یو کریر دیپلومات هم نلري. پکار دادي چه د طالبانو په حکومت کېښی داسی کسان وي چه ددیپلوماسي په ژبه وپوهیږي او د یوه خارجي دیپلومات سره په خبرو کېښی بیا او بی سواده معلوم نشي.

تاسی ته باید دا څرګنده وی چه دافغانستان په مهاجرینو کېښی وطن پالونکی، متقي، متدین او په نړیواله سوبه پوهان او دیپلوماتان هم شته چه هم پخپل وطن مین دي او هم ورته دملي منافعو مسئله دملي ناموس او مقدساتو حیثیت لري. تاسی جناب ته پکار دی چه داسی منورو، پوهو او قابل افتخار ملي عناصرونه د افغانستان دبیا جوړولو او ملي استقلال د ساتلو او حراست په لیاره کېښی کار واخلي.

محترما! دطالبانو ورونو داخبره کفایت نکوي چه د افغانستان دروازی د تولو هیوادوالو پرمخ بیرته دي. دوطن دروازی خو دتاجرانو او سیاحینو په مخ هم بیرته وي، پکار دی چه تاسی جناب دغه شخصیتونو ته په حکومت کولو کېښی د مهمو چوکیو ورکولو بلنه ورکړی او هغوی ته په محلي توګه موقع او واک ورکړی چه دخپلو تجاربو او پوهی په رڼا کېښی د ملي ایجاباتو اواقضاتو په اساس دهیواد او ملت د پاره دخدمت مصدر وګرزي.

یوه وخت یو ملعون امیر، رسول سیاف، ویلی وه چه هغه افغانان چه په امریکا او اروپا کېښی ژوند کوي هغه ټول «شغالان» دي. د سیاف دی غپا هغه د پښتو متل راپه یادوي چه وائي: «غلیل کوزی ته وویل چه په تا کی دوی سوری دي». سیاف (قبرسي حمار) دپیسو او اقتدار دپاره خپل مذهب خرڅ که او اوس تری د وهابیانو دجال جوړ شوي دي. دا قبرس حمار د وطن ناموس خو څه کوی چه دخپل ناموس خرڅولوته هم تیار دي. سیاف د سعودی دگتو او منافعو دلال اوبړوا(مړغوثي) دي.

هغه دشاعر خبره ده چه «برسر شیران شرف دارد سگ دربار جیلانی»، دسیاف غوندی خارجی مزدوارن او غلامان باید پدی پوه شي چه پده غوندی جوایسیو باندی دهغه ټولو کسانو سپي هم شرف لري کوم چه دی ورته شغلان وائي.

نو غازي مجاهده ملا، هيله ده چه خدای مکړه طالبان هم خپلو مهاجرو ورونو ته د سیاف ملعون په سترگو وگوري. نن ورځ تاسی گوری چه د سیاف د ردیف امیران دماسکو، تهران او دهلي ایجنتان او د قدرت او اقتدار مجانبین په یوه نامقدس ائتلاف کښی کوشش کوي چه د طالبانو پرضد په اصطلاح یو منور (شیطاني) آلترناتیف مینځ ته راولي. آیا دا به ښه نه وي چه تاسی د ملي او اسلامي اقتضاتو پریست د داسی مذبوهانه تلاشونو او دسایسو د خنثی کولو او شنوولو دپاره دهیواد نخبه او وطنپال اخیل شخصیتونه پرځان راغوند کړی او دهغوی د ابتکاراتو نه د وطن د منافعو په لیاره کښی ګټه واخلي.

د ملت په صفونو کښی د قحط الرجالي مشکل نشته، دداسی شخصیتونو تعداد شکر ډیر دي، خو زه صرف دڅو شخصیتونو نومونه دمثال په توګه څرګندوم: جناب دکتور علي احمد پوپل - جناب دکتور محمد عثمان روستار تره کي - جناب دکتور عبدالصمد حامد - جناب محمد عزیز نعیم - جناب دکتور عبدالقیوم دداخلي پخواني وزیر - جناب دکتور عبدالوکیل دکرهني پخوانی وزیر او داسی نور. زه باور لرم که تاسو دغه راز شخصیتونو ته په حکومت کښی برخه او واک ورکړی د وطن په دشمنانو به زلزله راشي او دبلې خوانه به جهاني عامه ذهنیت او سیاست دطالبانو په نسبت بدل شي. ستاسی محترم د ځواب په انتظار.

خدایا چنان کن که پایان کار تو خشنود پاشي و ما رستگار
په درناوی - محمد داود مومند - داکتوبر/لسم ۲۰۰۰ - کلفورنیا

نواي من نمی گنجداز آن درسینه تنگم که می ترسم رود خاک وطن یکباره ازچنگم
(فریار)

راه حل اساسي وواقعبينانه قضايای ناهل افغانستان

عبدالصمد وهاېزاده (فریار) از بن - جرمني

میگویند: «امید عافیت آنکه بود موافق عمل - که نبض را بطبیعت شناس بنمائی»

این نظر رُمان، خیال و خودخواهي و افسانه نیست و نه خود و دیگران را فریفتن و روز گذرانی. یک مملکت هفده ملیون انسان پیش چشم ما بمرگ جمعی و سوختن و ویرادی و حتی محویت از صحنه زندگی محکوم است، باید راه این زوال و ویرادی را گرفت و تا این کشتی در گل نه نشسته و سرنشینان آن بمرگ اجباري غرق و نابود نگردیده اند، دلسوزانه و واقع بینانه راه این زوال جبري را گرفت. لهذا این نظر من، نظریست موازي و موافق با علل جریانات منفي و ناهل مسائل افغانستان و شناخت روحیه ملي مردم عام ما از یکسو و جنگجویان قبلي و فعلی در افغانستان از طرف دیگر.

تقریباً بیست و چهار سال جنگ و نا آرامی و تلفات جبران ناپذیر آن، افغانستان عزیز و کهنبار و نامی و معلم آزادي در جهان را با عظمت تاریخي پنجهزار ساله اش ویرانه دور حجر و از مردم همیشه قهرمان ما انسانهای بیقدرت، غریب، دستنگر... و بی نام و نشان ساختند که بغلامی غلامان و نوکري رقیبان مجبور شان گردانیده اند... زیرا همین بیدانشها وطن ما را برای خود ما دوزخ ساختند و ما را لگد خور همسایه های طماع و ظالم ما ساختند و آنها را موقع دادند که توسط جُهاال خود ما تمام هست و بود ما را هم بسوزند و هم ببرند. اگر این درامه سازی و این ترانه خواني های ملل متحد و امریکا و طماعي و انتقامگیری روس و سایر همسایه های ما دوام داشته باشد، خاک افغانستان درتوبره و مردم آن درسیحون و جیحون غرق خواهند شد. پس هر وقت از راه خطا برگشتن ثواب است... بی تفاوت بودن در مورد حل مسائل حاد افغانستان کفر ملي و گناه نابخشودني نزد خدا و خلق و نسل امروز و آینده است. چون ما افغانستان آزاد میخواهیم نه خردواني و خردوان ها، و نه پادشاه وزیري تفریحي قطعه بازان؛ بچشم سر می بینیم که ملل متحد، امریکا، روس پاکستان و ایران فقط جنگ را برای تامین منافع نامشروع خود شان در افغانستان دوام دارتر میسازند... به عده ای مستقیماً اسلحه میدهند و برادر را بالای برادر میکشند، ناموس افغان را این مراتبه افغان بنام مسلمان واضحتر و فجیعتتر از پیشتر به همسایه های طماع و بیخدای ما تسلیم میکنند، بامید آنکه پادشاهي بلا منازعه افغانستان را صاحب میشوند.

هیات های ملل متحد معاش و مصرف دبل میگیرند ولی دوبي گری میکنند و اعضای کشور های اسلامي هم باشاره باداران خود عمل میکنند... مردم ما نزدیک است عملاً از گشت و کشتار و قحطي و مرض و فقر

و بیدوایی تباه شوند و اگر یک خریطه آرد کمک میکنند، کتاب مذهبی خود را برای مردم بیچاره و محتاج ما میدهند تا آنرا بخوانند و نصاری شوند... استبداد و استثمار قرن حاضر بدتر از قرون اولی است، فقط نحوه آنرا تبدیل کرده اند، اکنون از طریق ملل متحد و شورای امنیت و موسساتی بنام تعاونی بر مردم و ملل ضعیف حکمرانی میکنند، یکی ازین نوع اعمال و مداخلات جنگهای ناتمام افغانستان است، پس چه باید کرد؟

قدر مسلم اینست که تا در افغانستان جنگ قطع نشود هیچ کاری از پیش برده شده نمیتواند. اینکه چه قسم جنگ قطع شود، سوال نا حل امروزی همین است، راه های دیگر که همه تجربه شده دلسوزانه، واقع بینانه و قاطع نبود، لهذا نتیجه هم نداد. تنها ابتکار حضور ملوگانه پادشاه سابق باقیمانده که تا امروز آنهم نتیجه نداده و من شرط میکنم که در حالت فعلی و موجود افغانستان پلانهای معظم له نیز نتیجه نمیدهد. در شرایط فعلی انتخاب سوم هم بهیچ قیمت نتیجه ندارد. پس یک راه تجربه شده مثبت تاریخی موجود است و آن اینست که:

باید پادشاه معظم با تمام دستگاهش و وطنداران دلسوز باتجربه و فهمیده در داخل و خارج باهم اتفاق کنند - عیب و هنر و گذشته و آینده و موثریت و عدم موثریت، مخصوصاً راه عملی بودن واقعی این امر را تثبیت کنند که ازین دو جبهه متخاصم (که بهیچ وجه با هم آشتی نمیکند و هر نوع سعی و تلاش برای آشتی دادن آنها ضیاع وقت است)، فعلاً صرف برای مقاصد تامین صلح و قطع جنگ، کدام یک قابل پشتیبانی جدی و حمایت میباشد، تا یکی از طرفین بحمایت و اتفاق عامه مردم افغانستان (چه از راه تبلیغ و کمکهای عملی مادی و معنوی) خلع سلاح شده فقط یکطرف بحیث آورنده و تامین کننده صلح در افغانستان باقی بماند و پلانهای صلح دایمی و بازسازی و دیموکراسی ملی را طرح و بحمایت مردم تطبیق نماید (که البته جلب همکاری کشورهای همسایه و مداخله گر نیز در زمینه ضروری میباشد).

آنوقت میتوان لویه جرگه ملی را دایر و وحدت ملی را تامین نمود. درین مورد دوش شرط موجود است:

(۱) دولت آینده افغانستان باید مثل سابق آزاد و استوار برپایه های قانون، دین و مذهب و کلتور ملی افغانی و دارای هدف وحدت ملی باشد.

(۲) در تامین این مرام، مردم باید همه خاص برضاء خدا و بانیت پاک و طندوستی و نجات وطن و خدمت صادقانه کمر همت و همکاری ببندند، نه مثل دوره های سیاه قبل همه پادشاهی طلب، وزارت طلب، سفارت طلب، سردارزاده بازی، رشوه خور، چوکی پرست، قاچاقبر، رشوه خور، نفاق انداز و بخیل، منافق و درانداز، یعنی پیدا کردن اشخاصی دارای تقوی، عشق بوطن، مناعت نفس و شجاعت اخلاقی ضرورت است.

در غیر آن نه مسعود بطالب تسلیم میشود، نه طالب بمسعود، و تازمانیکه جنگ اندازان بهر دو طرف اسلحه و تجهیزات بدهند، هریک هر شب فکر میکند که فردا پادشاهی افغانستان از آن اوست... خداوند نیز چنین قاتلان را مورد رحمت قرار نمیدهد و برایشان ملک و پیغمبر هم روان نمیکند، چونکه اینها غضب خداوند (ج) را شورانده اند. حکما گفته اند:

در چاره بر چاره گر بسته نیست همه کار با تیغ پیوسته نیست
بسا زهر، کان در تن آرد شکست بزهر دگر بایدش راه بست
بسا قفل کانرا نباشد کلید گشاینده ای ناگه آید پدید

من آنچه میدانستم گفتم، حال شما چه میگوئید؟ منتظر شما برای حل مشکل، نه سکوت مثل این سالهای دراز- اینکار گذشت و مردانگی و پاکی میخواهد:

گوهر پاک بباید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و کلوخ لودلود و مرجان نشود
والسلام - ختم. عبدالصمد و هابز ادم (فریار) سپتامبر ۲۰۰۰

داکتر محمد انور اکبر

۱۱-۱۱-۱۹۹۷

4671 51st Street

San Diego, CA 92115

افغانستان و پاکستان

حتی المقدور خلص و قشرده تقدیم میگردد:

جای تأسف است ازاینکه پاکستان نتوانست از تاریخ و جریان گذارشات دوده اخیر که درملکت دوست و همسایه اش افغانستان بوقوع پیوست بوجه احسن طوریکه منافع علیای دوکشور ایجاب میکرد بهره برداری نماید و عیناً درجهت مخالف آن عمل کرد یعنی برادر و همکاری را به جنگ و ستیزه تبدیل و میکوشد که دست را به دندان بکشد. درحالیکه خودش قادر به تحلیل اوضاع نبود خود را متخصص و افغان شناس ساخته و بعضی از ممالک ثروتمند و پر قدرت را نیز به کمرای هدایت کرد.

حکومات پاکستان بایست متوجه میشدند که نه ملت پاکستان و نه ملت افغانستان از هم جدائی دارند و تاریخ مشترک، عرف و عادات مشترک با اعتقاد و ایمان مشترک و قسماً لسان مشترک چگونه میتوانند مخالف یکدیگر قیام کنند. جنگ و ستیزه برپا نمایند. این حکومت اندک و پلتهای یکی بالای دیگری برای ارضای شهرت خود استعمال میکنند.

مسعود میشتافتند زیرالویه جرگه بدون اشتراک طالبان و در حالت جنگ دایر شده نمیتواند. در مذاکراتیکه هیات پادشاه با ربانی در فیض آباد بدخشان و با احمدشاه مسعود در درق (یک جزیره کوچک در دریای آمو) انجام داد، قرار مسموع (از قول مخدوم رهین) مسعود طرح لویه جرگه اضطراری پادشاه را بدون قید و شرط قبول کرده اما خوجه ٲین چون و چرا در ٲین آورده است. از جانب دیگر شنیده میشود که بعد از حمایت سنای امریکا از زعامت پادشاه، طرح روم از حمایت جامعه کشورهای اروپائی نیز برخوردار شده و در تعزیرات اخیر شورای امنیت که جامعه کشورهای اروپائی نیز سهم گرفته، سفارشات پادشاه نیز رول بازی کرده است. پادشاه سابق متاسفانه از حمایت طالبان برخوردار نبوده و اینهم معلوم نیست که در ٲین اقشار ملت بداخل کشور اکنون چقدر محبوبیت دارند، اما در خارج کشور توسط یک گروه بسیار کوچک و غیر متجانس حمایت میشود. پادشاه میخواهد از طریق جلب حمایت ٲین المللی زعامت خود را بطور غیر مستقیم بالای ملت بقبولاند و در ٲین راه موفق بنظر میرسد، حواریون پادشاه سعی دارند او را بیشتر متکی بامریکا بسازند، از ٲنجاست که پادشاه تطبیق تعزیرات بیشتر را بالای طالبان، بشمول حمله برخاک افغانستان، بخاموشی نظاره خواهد کرد و بگمان اغلب بضد فعالیت های امریکا و روسیه موقوف نخواهد گرفت. حالا که هیاتهای نمایشی پادشاه سابق بتمام کشورهای منطقه (باستثنای روسیه و چین) رفته و بقرار اظهارات آقای زلمی رسول در اکثر موارد نتایج مثبت آورده، اقدام بعدی پادشاه چه خواهد بود؟ انکشاف ذیل را بدقت بخوانید و منتظر باشید که در اواسط سال آینده حکومت جلای وطن بزعامت پادشاه (در صورت بقای عمر) تاسیس خواهد شد: عمر دی دیر شه پاچا!!!

یک انکشاف جدیدوهم: پلان امریکا برای تغییر شکل لویه جرگه اضطراری بحکومت جلای وطن و فعالیت های برادران ریچی

آقایان جیمز ریچی و جو ریچی (James and Joe Richie) دو برادر ملیونر امریکائی میباشند از ایالت تکزاس که در شهر سان دیاگو - کلفورنیادفاتر تجارتی دارند و از دیر زمانیست که بمسائل افغانستان علاقمند بوده اند. پدرشان آقای ریچی در سالهای دهه ۶۰ در سفارت امریکا در افغانستان کار میکرد و در اثر یک تصادم ترافیکی وفات کرده در قبرستان عیسویان کابل دفن میباشد. این دو پسر جوان در همانوقت حدود چهار سال در کابل بوده و بعد از وفات پدرشان در هر چند سال بزیارت حضیره پدر بکابل میرفته و قرار مسموع در حاشیه پغمان زمین و باغی هم خریداری کرده اند. اینها در پشاور با فامیل گیلانی (فاطمه جان، حامد جان و سید احمد گیلانی) شناخت و روابط قدیم داشته هکذا با قوماندان عبدالحق و آقایان حامد کرزی و قیوم کرزی دوستی و روابط نزدیک داشته و دارند. جیمز ریچی (حدود ۴۵ ساله) در ٲین اواخر از کابل و پشاور و روم دیدن کرده با یکتعداد افغانها درباره قضیه افغانستان تعاطی نظر نموده است. بهر حال، جیمز ریچی که در جامعه امریکارتباطات وسیع دارد، بهمکاری خانم پورتر عضو سازمان تحریک زنان امریکا (فیمینست مجاریتی که شوهرش آقای پورتر کانگرسمن حزب ریپبلیکن است)، بتاریخ ۴ و ۵ دسامبر ۲۰۰۰ کنفرانسی رادرباره افغانستان در شهر واشنگتن براه انداخته بودند که سروصدائی از آن بالا شده است. آقای ریچی مصرف تکت طیاره و اقامت حدود ۲۵ نفر مهمانان افغان را در هتل فینکس واشنگتن پرداخته و یکعده افغانهای غیر متجانس که اکثریت آنها را طرفداران پادشاه سابق تشکیل میدهد از پاکستان، اروپا و امریکا بواشنگتن دعوت کرده بودند تا برای قضیه افغانستان راه حلی جستجو کنند.

ظاهرا این کنفرانس از طرف دو موسسه غیر دولتی (NGO)، یعنی

(حامیان حقوق بشر - The Human Rights Alliance

و (شورای عملیات صلح - Peace Action Council) در ارتباط با (In Conjunction with

کمیته روابط ٲین المللی کانگرس امریکا) the House International Relations Committee

دایر شده بود. عنوان کنفرانس را گذاشته بودند: «اعاده صلح و حکومت قانونی به افغانستان -

Restoring Peace and Legitimate Government to Afghanistan» (

حين ايجاد دولت پاکستان درچندین دهه سلطنت وجمهوريت سردارمحمد داودخان سياست خارجي ما را موضوع پشتونستان و سياست داخلي ماراکورس پشتو تشكيل کرد ، نتيجه آن جزيرانگيختن دولت برادرهمسايه و تحريك احساس تبعيض درداخل و تحميل بزرگترين ضربه اقتصادي به مردم وعامل اصلي بدبختي دوده اخير مفهومي ديگري نداشت و بزرگترين اشتباه سياسي بود .

اگر امروزپاکستان خواسته باشد مشکلات گذشته خود را با افغانستان با ايستيلای افغانستان جواب بدهدبايد به اين اصل آشنا باشد که دوران استعمارگري ، سلطه طلبی وتوسعه جويی سپري شده وجدأ منفوراست وهيچ ملتی حاضرنيست به حکمرانی بيگانه تن دردهد خاصأ ملت باشهامت افغانستان که به شهادت تاريخ هيچگاهي به اين امر تن درنداده ويکی ازخصوصيات اين ملت است که درصحت وسقم آن بحثی ندارم (مگردرعين حال هريش آمدودستانه وبرادرانه رابا آغوش بازپذيرفته وميپذيرد)

جهان امروز جهان جنگ وستيزه نيست ، جهان مروت برابري ، برادري وهمکاريست ، همکاري های اقتصادي وتخنيکی یکی ازضروريات بوده ودربين ممالک عقب افتاده وجهان سوم حتمی وجبر روزاست . اين همکاري ها ايجاب طرح یک پلان نسبتأ طويل المدت راميکنندکه شامل پروگرامهای انسجام هم آهنگی کامل اقتصادي وتخنيکی و سياسي بوده وبرای ملت های هردومملکت قابل هضم وقبول باشد . بهترين نمونه آن بازارمشترک اروپاست ، البته ايجاب می نمايد تاهردوجانب درتعميل وتطبيق آن صادقانه همکار و وفادارباشند .

ممالک اروپايی توانستند همه اختلافات ديرينه خودرا توأم بادشمنی های سرسخت کنار گذاشته دست باميد موفقيت های بيشتر به پيش ميروند که اينکار ازطالبا ن ساخته نيست وهيچ نوع انتظارمثبت ازايشان برده شده نميتواند ، پاکستان بايدچنين یک طرزالعمل راپيش ميگرفت وازخشونت طالب پرهيزميکرد .

افغانستان به پاکستان وپاکستان جدأ به افغانستان ضرورت دارد :

بازسازی افغانستان بدون همکاري متخصصين وکارمندان پاکستاني به مشکل ميسرخواهد شد ، طوریکه خوانندگان مسبقندپس ازجنگ دوم جهانی روسيه شوروی متکی به سياست توسعه جويی وپياکردن ايدولوژی سوسياليزم بين المللی به قدم اول درافغانستان به ساختمان زيربنای اقتصادي وضمنأ به پخش ايدولوژی خوددرمملکت پرداخت ، کمپ مخالف يعني سرمايه داری نيزآرام ننشسته ومتقابلأ دست بکارشده هريک پروژه های ارزشمندی عمران نمودند وقدم بزرگی در راه انکشاف اقتصادي وصناعتي مملکت برداشته شد . خودشان پلان راپيريزی ، تمويل وتطبيق نمودند ، نقش خودمانابر فقدان متخصصين واهل فن وکارمندان مجرب ناچيزومحدود به بيروکراسی ودفاترمنوط ومربوط بود .

در دوده اخيرجنگ داروندار ما همه وهمه به خاکدان خاک برابريشده وچيزیکه ساخته بودند همه رابه شمول خانه های مسکونی ، دهات وقصبات خراب کردند وما مجبور به بازسازی مجدد همه آنها ميشيم . مگربايدبخاطربايد داشت که شرايط گذشته بيشترميسرنيست راه حل جزجلب مشاعدت وهمکاري ازممالک دور ونزدیک چيزی ديگري به نظر نميخورد . جلب همکاري اقتصادي وصناعتي ازممالک پيشرفته شايد محدود به مساعدت بشردوستانه و ترحم بماند که درد ما را دوا نميکند . مشکل عمده اين جلب همکاري را عدم توان اقتصادي دراستخدام وخريدماشين آلات تشكيل ميکند ، ممالک صناعتی دروقابت برای بهبودی کيفيت وسرعت توليد به پيشرفته ترين وحساسترين ماشين آلات تخنيکی نایل آمده اند . وهرچه بيشتر

کوشيده شده کاراز عهده انسان به خودکار وکامپيوتر سپاريده شود واين نوع انکشاف عينأ درجهت مخالف رفع ضرورت جهان سوم قرار دارد وطور سرسام آوربه پيش ميرود وفاصله رشد را بين اين دوگروه هر روز از روزبيشتر دورترميسازد ، یکی به مطالعه فضا وکائنات می پردازد وديگري ازنيروی انسانی ياحيوانی برای بقای خوداستفاده ميکندوگذاره شباهروزی می نمايد . درستح زندگی ودراآمدنيزتفاوت های فوق العاده موجود است ، درآمدیک نفرمردکار(روزمزد) باحداقل مزددر روزبين پنجا وشصت دالر که بيشتر ازمعاش یک ماهه یک مامور عالی رتبه درجهان سوم است .

تفاوت های فاحش فوق مشکلاتی رابرای طرفين يعني جهان پيشرفته صناعتی وممالک جهان سوم بوجود آورده طوریکه متاع وتوليدات ممالک صناعتی درجهان عقب مانده بازاروخريدارندارد نه قدرت خريد ونه مورداستفاده واستعمال دارد .

یک گروه ممالکی موجوداند که زيربناواساسات انکشاف اقتصادي وصناعتي را دارامي باشند خواه خودساخته اندويا اذدوره کلونياليزم به ارث گرفته اند .

اين ها توانائی آنها دارندتا در رفع نيازمندي های جهان سوم يارومددگار ارزنده باشند اين ها ميتوانندبدرديد ديکريخورندوجوابگوی احتياج ممالک عقب مانده وغريب باشند . چون سطح زندگی درين ممالک ازهم بسيارمتفاوت نيست لهذا توليدات از نگاه سادگی وقيمت متاثرنشده ومی تواند رفع احتياج نمايد . مانندچين ، هند ، پاکستان وشايدبعضی از ممالک اروپای شرقی .

باچيزیکه نوشته آمديم نقش همکاري اقتصادي وانکشافی پاکستان وافغانستان راچنان باهم مربوط ميگرداندکه حذر ازآن راناپذيرميگرداند . بازسازی وانکشاف صناعتی افغانستان تضمينات عبوري وترانزيت مال التجاره پاکستان به ممالک آسيای ميانه وعبور پايپ لاین گازونفت ازطريق افغانستان به پاکستان ازجمله قابل تذکراست درغیرآن گمان نميرودهيچ کسی دارای نسخه يا معجزه باشد که جوابگوی تمام مشکلات موجوده مملکت شده بتواند .

د ثقل مرکز، افغانستان که خراسان؟

لیکونکی: داکتر رحمت ربي زیرکیار

واقعیت دادی چه افغانستان دټولو افغانانو گډ کوردی، دافغانانو د مټ په زور رامینځ ته شوی دی، دافغانانو په اتبار چلیزي، او دافغانانو دثقل مرکز دی. خو ستمیان له دغه واقعیت نه تېستی او د افغانستان نه بهر، بل چیری خپل هویت او دخپل ثقل مرکز لټوي.

ستمیان دخپل ملي او سیاسي هویت لپاره دافغان او افغانستان نومونه نامناسب گڼي او په حای ټی خولی «خراسان» ته گوري گوري کيږي. په «خراسان سرزمین آزادي و اتحاد ملي» ۳۶ مخیزه رساله کی چه د ۱۹۹۵ زییز کال په پای کی خپره شوی وه، د بی نومونه خراسانیانو مجموعی تفکر پکښی منعکس شوي دي. په ۱۹۳۵ کی فارس خپل نوم په ایران واړاوه. په «خراسان سرزمین آزادي و اتحاد ملي» رساله کی راغلي دي چه :

«اسم فارس آنوقت برای ایران امروزي جهانشمول بود و کسی ایران را بدیگر اسمی نمی شناخت.»
دفارس په حای د ایران نوم «این فرصت را آماده نمود که دیگر هرچه فلاسفه، عالم، شاعر، متصوف، هنر و فرهنگ و هر آنچه مربوط بخراسان کبیر بود (له کوم حایه تر کوم حایه؟) مورد ادعای ایرانیها قرار بگیرد که تا حال ادامه دارد... افغانستان امروزي محدود به قطعه خاکيست که از... پیکر خراسان جدا نمودند.»
ددغی رسالی په ۱۶ مخ کی یو ایراني (فارسي، خراساني؟) عالم بهسودي یزداني په «صراحت» سره دخراسان په اړه وائي:

«بدیهي است که این سرزمین تاریخي و با عظمت که دارای اقوام گوناگون میباشد، افغانستان برایش نام مناسبی نیست زیرا (افغان) تنها نام یکی از اقوام آنست، در صورتیکه در ساختمان وجودي این کشور تمام اقوام ساکن آن شریک و سهیم بوده و این حق مشروع مردم آن است که اگر خواسته باشند نام آنرا دوباره به خراسان برگردانند.»

و گوري چه د بهسودي یزداني وینا، د «خراسان سرزمین آزادي و اتحاد ملي...» رسالی د لیکوالانو په مجموعی تفکر کی په خورمه اندازه منعکسه شویده؟

«این تفکر که آقای (قدرت الله) حداد میفرمایند که مسئله (اتحاد ملي و مفهوم افغاني بنفع همگان است). تحت نام افغان که خود نمایانگر نفاق ملي و اسم جدائي طلب در یک مملکت کثیرالاقوام است، واضح که اتحاد ملي و مفهوم افغاني و د (دو) مفهوم متضاد و متناقض میباشد... و دیده میشود که ضرورت نام نامي خراسان یک احتیاج ملي و میهنی است... این نام در سینه های مرد وزن غیر پشتون چون درختی تنومندی ریشه دارد، این نام زنده و زیبا است.»

زه (زیرکیار) دلته دومره زیاتوم چه دسعودي عربستان او دامریکي د متحدو ایالتونو نومونه دو گړیو (افرادو) له نومونو حینی راوتلي دي - په ترتیب سره د «این سعود» او د «امریکو» له نومونو حینی. د افغانستان نوم د افغان له نامه حینی راوتلي دي، دهغه قوم له نامه حینی چه د خپل هیواد د وگړو ډیره کیان دي. اوریدلي می دي چه خراسان پهلوي ټکي دي او مانائی لمرخاته یانی ختیزته ورته ده. خوښه دهرچا چه افغانستان ته «آفتاب برآمد» وائي، «آفتاب نشست» یی گڼي، او که «د آسیا زړه» یی بولي، پخپله افغانستان دټولو افغانانو گډ کور دی. افغانستان دټولو افغانانو سیاسي شته والی، ملي هویت، او ملي یووالی غښتلی کولی شي، نه خراسان.

انجنیر داکتر محمد سالم (سپارتنک) په دی نژدی وروستیو کی په نوی دهلي کی یوه لیکنه خپره کړی ده چه سرلیک یی دی: «اندرزهای فردوسي رافراموش نکینم». دغه لیکنه په «بنیاد» نو می خپرونه کی خوندي شوی ده چه حان «ماهنامه بنیاد فرهنگ و تمدن افغانستان» راپېژني. دلته داکتر محمد سالم سپارتنک ډیوه افغان پحيث پدی اوښکی تویوي چه په ۱۹۳۵ کی د فارس نوم په ایران بدل شو، او ایرانیان دخراسان نوم ته پام نکوي. داکتر سپارتنک کازي چه «افسانه یی» ایران د فردوسي په شاهنامه کی انځور شوی دی:

«... ایران از دیدگان بخش پهلواني، حماسي یا اسطوره پی شاهنامه فردوسي کشوریست که مرز شمالي آنرا دریای آمو (رود جیحون) میسازد. در سمت جنوب تا سرزمین هند میرسد و دربرگیرنده شهرهایی مانند بلخ، آیریا یا هری (هرات...)، سیستان، هیرمند، زابل، کابل و... بوده است.»

په لیکنی کی یی راغلي دي چه اوسنی افغانستان دختیزی آریانا او ختیز خراسان سره سرخوړي او فارس

دلویدیزی آریانا سره. خو نن یو داسی هیواد نشته چه په ټوله لویدیزه آریانا غوړیدلی وي، «تنها یک بخش آن شامل ایران امروزي است.» ټول خراسان پکښی داسی انځور شوي دي:

«خراسان قدیم قلمرو وسیعی بود که از یکسو به عراق و از سوی دیگر به هند منتهی میشد و شامل... شهرهای ماوراء النهر... بود... در زمان کنیشکا (دریم کوشانی پاچا) آئین بودائی در خراسان و آسیای میانه و چین گسترش یافت... همچنان ترویج فرهنگ خراسانی و زبان فارسی دري به نیم قاره هند از خراسان شرقي صورت گرفته است که با لشکر کشي های سلطان محمود غزنوي آغاز شد.»

د داکتر سپارتک په وینا، یوه نامتو ایراني متخصص، احسان یار شاطر، په امریکا کی په انگریزی ژبه په «میراث ایران» نومی مجله کی یوه لیکنه خپره کړی ده (۱۵ گڼه). داکتر سپارتک ددغی لیکنی فارسي ژباړه پخپله لیکنه کی خوندي کړیده. داکتر احسان یار شاطر چه دامریکی دکولمبیا پوهنتون د «ایران شناسي» په پوهنځی کی پوهاند دی، ویلي دي:

«زبانی که خیام در آن رباعي سروده است، در دوام چندین قرن زبان عمده ادبي در نیم قاره هند بود و در واقعیت امر زبان عمده ادبي و اداري در سراسر کشور های شرقي جهان اسلام بود.»

داکتر محمد سالم سپارتک پدغه جمله نیوکه کوي چه که پوهاند احسان یار شاطر د «کشور های شرقي جهان اسلام» د پنځه ټکيز عبارت په ځای د «خراسان» ټکی کارولی وای «مطلب بهتر افاده میشد.» یاني دلته ولی «از بکار بردن واژه «خراسان» خود داري صورت میگیرد...؟ آیا این ضدیتی نسبت به واژه «خراسان» است؟!» (د اکتباسونو لپاره ولولی: داکتر محمد سالم سپارتک، «اندرزهای فردوسي رافراموش نکنیم»، بنیاد، می ۲۰۰۰). ما (زیر کيار) ته ددغی لیکنی فوتو کوي رارسیدلی ځه، نه د «بنیاد» ټوله میاشتنی.

داسی ښکاري چه دخراسان په اړه د داکتر سپارتک دریځ په اسلامي ژمنه نه، بلکه په کلتوري («فارسي دري») احساساتو ولاړ دی. له داکتر سپارتک نه واورې:

«با ختم دوره خلفای چهار گانه (خلفای راشدین)، بر روش پیامبر اسلام (ص) پشت پا زده شد وبا استقرار حکومت های شاهی از زمان امویان علاوه بر اعمال ستم، تبعیض نژادي و استثمار، زبان عربي را نیز بمثابة زبان رسمي دولتي تحمیل می کردند... اما خوشبختانه مردمان خراسان و بخصوص خراسان شرقي (مطلب یی اوسنی افغانستان دی) که پس از جنگهای زیادی بالاخره دین اسلام را پذیرفتند. بهیچوجه حاضر نبودند ظلم و ستم و تبعیض قومي را پذیرا شوند که از طرف اعراب در زمان خلفای اموي و عباسي بالایشان تحمیل میشد... طاهريان، صفاريان و سامانيان توانستند حکومتهای نیمه مستقلى را بوجود آورند و سپس غزنويان موفق به تشکیل دولت مستقل و نیرومند خراساني شد. به شگوفايی آغاز کرد و در عصر غزنويان بمعراج ترقي رسيد و نگذاشت که زبان عربي یگانه زبان رایج در خراسان باشد و زبان بومي شان از بین برود. بر مبنای زبانهای قدیمی خود زبان فارسي دري را با رسم الخط جدید عربي انکشاف دادند. شایان یاد آوري است که در خراسان در زمان غزنويان حتی هنگام نماز اعلام حرکات نماز مانند رکوع، قیام و سجود را بزبان دري می گفتند.»

داکتر سپارتک دسلطان محمود غزنوي د دربار د استقلال په اړه زیاتوي چه د نوموړی په دربار کی «می بایستی احکام خلیفه بغداد به دري ترجمه شوند. خود سلطان محمود دستور میداد که اسنادی را که میخواستند به بغداد بفرستند، اول آنرا به دري تدوین کرده پسان به عربي ترجمه کنند... همچنان ترویج فرهنگ خراساني و زبان فارسي دري به نیم قاره هند از خراسان شرقي (مطلب یی اوسنی افغانستان دی) صورت گرفته است که با لشکر کشي های سلطان محمود غزنوي آغاز شد...» (داکتباسونو لپاره پاسنی منبع ولولی).

که افغانستان دهربانو لپاره ختیز دی، دهندیانو لپاره لویدیز دی. پخپله افغانستان د ټولو افغانانو گډ کور دی او د دوي سیاسي شته والی، ملي هویت، او ملي یووالی تضمینوي. دا چه ایران او افغانستان دواړو ته «آریانا» وویل شوي، د «ایران زمین» په ځای «آریانا» وکاروله شي، د «ایراني زبان» په ځای «آریان زبان» چلن پیدا کړي، د «ایران» په ځای «فارس» ته شا گرځ وشي، د «ایراني» په ځای په «فارسي» ټینگار وشي، او د افغانستان په تندي د «خراسان شرقي» تپاچه ووهله شي، گومان کوم چه د افغانستان ملي عزت ته به کومه ځانگړی گټه و نه رسوي.

دافغانستان ملي شخصیت په افغان او افغاني غښتلی کيږي. افغان او افغاني په افغانستان کی دشمری رول لوبوي. دملا تیر چه مات شي پوښتی ته ټینگیزي. که څوک غواړي چه افغانستان دی پوخ اتبار ولري، بویه دا چه په افغان او افغاني ټینگار وکړي.

ایراني متخصص داکتر محمود افشار یزدي وائي چه تاسی افغانان هغومره «ایراني هستید که اطریشیهای مستقل المانها «جرمن» ژرمن هستند.» که افغانستان خراسان وای او ایران فارس وای، نه پوهیږم چه

فارسيانو به خراسانيانوته دچا په سترگه کتلی وای؟! افغانستان د افغان او افغاني د ثقل مرکز دی، نه کوم بل ځای. نه پوهیږم چه د خراساني د ثقل مرکز به چیري وي؟ گوندی تاریخ پوهان او ژب پوهان دخراسان دنامه په ژبني او ديني (آفتاب پرستي) اړخونو رڼا واچوي. پای. زیرکیار دآگست ۲۲، ۲۰۰۰ - کلفورنیا

پخوا او نن

لطيف جان بابي لښوونکی

- (۱) پخوا به انډيوالي ترپايه او هميشنۍ وه، مگر نن ورځ ورځنۍ ده.
- (۲) پخوا به اوغانان دپرمختيا په هيله پرمخ تلل، خو نن دلومړنيو پېړيو په سيالي مخ پر شا درومي.
- (۳) پخوا به برياليو اوغانانو پردي هيوادونه نيول، اولجی به پی پر خپل هيواد راپريوانی کړلی، خو نن اوغانان بريالي خپلی مینې او شتمنی لوټوي او پر باهر یی بنگو بوزه کوي.
- (۴) پخوا به بریتور ستایل کیدل او غټ بریتونه به دسرو زرو په شپیلو کښی نیول سوی وه، مگر نن بریتور وژل کیږي او یایی بریتونه گڼی غیچی کیږي.
- (۵) پخوا به بیتاک (جاسوسي) درغلی وه، خو نن پتاک (عزت، حرمت) او درناوی ده.
- (۶) پخوا به پاچا پر خپل هيواد توره وکښل او یا به یی وتوپک ته لاس واچاوه چه هيواد او ولس له لگي (خطري) څخه وژغوري، خو نن پاچا په روم ناست دی، په کال کښی دځان د ژوندیتوب یوه نیمه پانه خبرتیا خپره کړي.
- (۷) پخوا به پاچا ترمخه وو، لښکر او ولس به تر شا په پسی وو، خو نن لښکر او ولس ترمخه دی او پاچا په روم کښی ناست دی.
- (۸) پخوا به پاچا دجگړی نخچی (نقشی) سنجولی او د لښکرو ترمخ به د جگړی ډگرته ور رهي وو او دسرښوونی په لومړي قطار کښی به یی سر پر اورغوي دولس زده ور توب وو، خو نن ولس دجگړی سرلومړی کرښه کښی سرونه بایلي او پاچا په روم کښی دسترنج په لوبو بوخت دی.
- (۹) پخوا به پلار او نیکه و زوی او لمسي ته لارښوونه کول، خو نن لمسی و پلار او نیکه ته لاره ښیي چه اوغانستان او پاکستان یی ژوندی بیلگه ده.
- (۱۰) پخوا به پسونه او غوایان حلالیدل، تکبیرونه به پکویل کیدل، خو نن د وگړو او سړیو پر حلالیدو هم تکبیرونه ویل کیږي.
- (۱۱) پخوا به پښتنو پالونه او بختونه د رحمان بابا پر دیوان کتل، خو نن پر حافظ شیرازي سوچی اندیښنی آزموي.
- (۱۲) پخوا به پښتنو دپنجابیانو، سیندیانو، کشمیریانو او هیوادونو واکمنان، والیان او مشران ورتاکل، مگر نن پاکستان داوغانانو واکمنان او والیان ټاکي.
- (۱۳) پخوا به پښتو ژو او لوړه کیدل، خو نن یی نوم یادول ینگاو (تعصب) دي.
- (۱۴) پخوا به پښتنواله پر پښتو وه، خو نن پښتنواله پر فارسي ده.
- (۱۵) پخوا به په ښیگنه بانډارونه او غونډي تودې وې، خو نن بدگڼه د بانډارونو مالگه ده.
- (۱۶) پخوا به پوهان او ویدان (عالمان) ماڼۍ وه اوناپوهان به وزی وو، خو نن ناپوهان ماڼۍ دي او پوهان وزی تېزی دینگله وهي.
- (۱۷) پخوا به پوهانو پرناپوهانو زړه سوی کاوه، خو نن ناپوهان پرپوهانو غوښي او تیری پرکوي.
- (۱۸) پخوا به چه چا دمجاهدینو نوم یادوې په ډیره مینه او یازه (اخلاص) به یی بسم الله ورسره ویل اوتندی به یی د ډیری خوشالی څخه دگلغوتی غوندی وغوړیدل، خو نن چه دمجاهد نوم کوم څوک یادوي والله هوله ورسره وایی او تندی یی شل گایه خښیدلی گونجي ورسره پیدا کړي.
- (۱۹) پخوا به خپلوان پالل کیدل او دشمنان په گچل کیدل، خو نن دشمنان پالل کیږي او خپلوان گچل کیږي.
- (۲۰) پخوا به د پوهانو او ویدانو درناوی و، خو نن د ډاډه مارانو، گریزی والوو او قاچاکوالوو نومونه لولي او توتي کیږي.
- (۲۱) پخوا به د پوهانو دحیرکتوب آزمایښت د نفوتو په خبرو کښی نغښتی و، خو نن دناپوهانو لگي درگي دنغوتو پر بدلون غلبه موندلی ده.
- (۲۲) پخوا به د پوهنی او ویدنی (علمیت) زده کړه د ښو چارو لپاره وه، خو نن د بدو چارو، چوکی او واک د لاسه راوستلو لپاره تر سره کیږي.
- (۲۳) پخوا به درواغ ویل لویه گناه گڼل کیدله، خو نن یی وینگ «ضرو» باشد روا باشد.

- (۲۴) پخوا به دروغی او جوړی دخبرو لپاره مرکچیان لېزل کیدل، خو نن د شخړو د زیاتیدو او دجگړو دلیا تودیدو لپاره استول کیزی.
- (۲۵) پخواږد مزدک چریان ملایان سول، خو نن یی ماجیت پریښود، پاچایان، وزیران او والیان سول.
- (۲۶) پخوا به دهیواد و داکترانو او انجنیرانو ته ودانونکی او روغتیا پال ویل کیدل، خو نن یی وړانونکی او وژونکی بولي.
- (۲۷) پخوا به رشتیا ویل سپیڅلتوب و، خو نن درواغ ویل هوښیارتوب دی.
- (۲۸) پخوا به زده کړه په سیالي وه، خو نن نازده کړه او شهلتوب (بیسوادی) په سیالي دی.
- (۲۹) پخوا به سرکاري چاری هوښیارانو او پوهانو مخسته بیولی، خو نن شوده گانو او ناپوهانو وهمدی چاروته اوږه ورکړی ده.
- (۳۰) پخوا به سندرې اوبدلې د سازونو سره ویل کیدلې او و نوو او رنگارنگ سازي رچونو (آلاتو) ته به یی د ژوندانه دخوښیو او د سوچی هوساینو له کبله ودی (انکشاف) ورکولی، خو نن وچو غاړوته یوازی په اوغانستان کېښی سازونه په دارونو وځړول سول او د مړینی وروستی سوگلروهي.
- (۳۱) پخوا به ښوونکی (معلم) دوهم (ثانوي) پلار کنهل کیدل، خو نن یی سور اورس او یا مارکسیست بولي.
- (۳۲) پخوا به گوز اچونگ لویه بی شرمي وه، کور او کلي به پر پرېښودل سو، خو نن یی تش باد بولي چه له نسه ایستل کیزی.
- (۳۳) پخوا به پروفیسر مجددي ویل چه طالبان سپینه ملایکی دي، خو نن وائي چی طالبان پاکستانيان او یا دپاکستانيان نمایندگان دي.
- (۳۴) پخوا به په مدرسو او ښوونځیو کېښی د لیکنی (قلم) او لیکنی (کتاب) خبری کیدلې، خو نن د گولی او دتوپک د چلاو خبری پکښی کیزی.
- (۳۵) پخوا به ملا ملایی کوله او وزیر به وزارت کاوځ، خونن وزیر ملایی کوي او ملا وزارت کوي.
- (۳۶) پخوا به ملا په ماجیت کېښی ناست وو، په څیرو به یی د اتیت (صبر) شپې سبا کولی، خو نن په ارگ کېښی ناست دی او د پاچاهي پر پلاوونو او چلوونو تیغونه صفا کوي.
- (۳۷) پخوا به ملایان او دخدای دوستان و خلوت ته لویدل او واگپوهانو (سیاست دانانو) به حکومت کوی، خو نن واگپوهان و خلوتونو ته ور ولویدل، ملایان او دخدای دوستان حکومت کوي.
- (۳۸) پخوا به ملي گناه لوی جرم و او غټه جزا به ورکول کیدله، خو نن د اوغانستان ولسی (ملي) ژبه هیرول ترپاچا پوری بی جرمة گناه ده.
- (۳۹) پخوا به واکمنان او پاچایان دهیواد د آباتی او دولس دهوساینی لپاره غوره کیدل، خو نن د هیواد دبرباتی او د تېر د ستونځو د زیاتیدو لپاره ټاکل کیزی.
- (۴۰) پخوا به واگیالو (سیاستمدارانو) واک او واگ کاوځ، گادی وارانو او تکسي وارانو به گادی او تکسیان چلول، خو نن گادی واران او تکسیوانان واک او واگ کوي، مگر واگیالی گادی او تکسیان چلوي.
- (۴۱) پخوا به وژونگی او سړیخور پانسی او زینده کیدل، خو نن واکمن او ستر رهبر سي.
- (۴۲) پخوا به ولس واکمن ټاکی، خو نن چه هرڅوک واکمن سي وځانته ولس وټاکي.
- (۴۳) پخوا به هیندوستانیانو او پاکستانيانو پرتوگان نه درلودل او لښکرونه به یی ترل، خو اوغانانو په ښکلو او اوغانی کالیو سره سمبال کړل، خو نن خپله اوغانانو اوغانی کالی و پتلون، یخن قاق او نیکتایانو ته بلل کړل.
- (۴۴) پخوا به هیواد ودانول په سیالی وه، خو نن یی وړانول په سیالی سول.
- (۴۵) پخوا به یی حبیب الله کلکانی غل، دلمه مار او بچه ستقاو بلله، خو نن یی امیر حبیب الله خان کلکانی بولي.
- (۴۶) پخوا به یی دغله مخ ورتور کړ او پرخره به یی چپه سپور کړ، خو نن په پیجارو او لثم کروزو موترانو کېښی سپاره وي.
- (۴۷) پخوا به یی سازگر او هنرمن ته استاز وایه خو نن یی هم بولي.
- (۴۸) پخوا به یی ویل ستړیاوی پاچا گالی او هوسایي ولس مومي، خو نن ولس ستړي ستومانه، رنځور، ځپلی، خواروزار او ناهوسا په وچکالي کېښی لگیا دی او پاچا د روم په هوساتوب کېښی آرام زغمي.
- (۴۹) پخوا به یی ویل چه لیک لوستی او روڼ اندی د ولس څیراغان دي چه دهیواد تیاری روڼا کوي، خو نن یی پلارنی مینه په تورتم کېښی پریښودل او دیو مخیزه ځینی کډوال سول.
- (۵۰) پخوا به یی ویل د سر سړي دی نه مري سل دي ومري، خو نن وائی سل دی نه مري د سر سړي دی ومري. (نوربیا)

نوشته از قلم محترم دکتور اکرم عثمان

تحت عنوان "تاریخ در ترازوی دیگر" به

اقتراح گذاشته شده است .

نظری بر طرح دکتور اکرم عثمان

نوشته آقای دکتور که دارای سبک ادبی بسیار شفاف و سر راستی است و جناب شان قادر اند مسایل را به شیوه بسیار جذابی بنویسند از این نظر کار شان شایان ستایش است . اما از انجائیکه مسایل بسیار پیچیده و زیاد را با دوازده سوال در مورد باز نگری تاریخ کشور و علاوتاً "تذکر علل و انگیزه های که زمینه ساز شکست در جهت تغییر و تحول جامعه افغانی گردیده یکدفعه ای ارائه داشته اند، تا بقول خودش >> از هر کدام برای برنامه های فردای ما بهره گرفت >> گذشته از اینکه اینجانب صلاحیت پرداختن به انرا در خود نمی بینم حتی بدر شدن اینکار را از عهده یکی دونفر به دور میدانم ، نیاز به چند محقق ورزیده در رشته های مختلف علوم اجتماعی دیده میشود که بصورت یک انجمن با وسایل و امکانات لازم باشد که در وضعیت موجود تشکیل یک همچو انجمنی با بودجه و مدارك لازم کار ساده و آسانی نخواهد بود و احیاناً اگر چنین انجمنی فراهم گردد پر واضحست که تحقیق و بررسی در مورد مسایل ذکر شده ایجاب رفتن بداخل کشور و نیاز به تماس با مردم هر شهر و دیار را مینماید تا با شناخت از خصایل حال و گذشته جامعه و رویداد های تاریخی بصورت واقعبینانه و بویژه ارزیابی مسایل بیست سال جنگهای داخلی و خارجی اخیر که مسلماً "خصیصه های تازه و دگر گونیهای فراوانی در ساختارهای اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی کشور بوجود آمده، صورت گیرد .

ولی کی و کدام مرجع قادر است حکومت طالبی را رام و قانع کند که این اجازه را بکس بدهد، زیرا برای طالب شناخت جامعه و مردم بصورت علمی اصلاً مفهومی ندارد . طالبها بگونه ای که کمونیستها ی پیرو شوروی با خیال سوار بر سفینه فضائی روسیه خواستند راه دو دوره تاریخی را عبور کرده به او تویپا (خیال آباد) جامعه بدون طبقه برسند ، اینها نیز با فراگرفتن درسهای از مکاتب مذهبی پاکستان و سلاحها و وسایل که پاکستانی ها در اختیار شان قرار میدهند، چنان غره شده اند که به زیر اسم جهاد و انقلاب اسلامی رسالت برگشت بشریت به قرن هفتم و رسیدن به مدینه فاضله را در سر می پروراندند .

گرچه در بالا گفته شد که صلاحیت پر داختن بمسایل مذکور را در خود نمی بینم مگر درست است که معدودی از افراد تاریخ شناس و نظر پرداز میباشند لاکن من و هر کس دیگر حق اینرا دارد که بر نظر ابراز شده دیگران قضاوت نماید . البته قضاوت نکته به نکته مطالب ذکر شده لا اقل نیاز به یک جلد نوشته دارد که هم برای صفحات محدود مجله ائینه و هم برای خودم سنگینی میکند پس تنها به برخی نکات محوری آن بسنده میکنم .

قبل از پر داختن به مطالب اصلی نوشته مذکور یک اشاره بسیار کوتاه به تعاریف سه مکتب تاریخ پر داز، را لازم میدانم :

- افلاطون در کتاب جمهوری خود پس از بررسی تاریخ حاکمیت را حق انحصاری فیلسوف میداند .

- از نظر هیگل و نژاد گرا های دیگر ، تاریخ چیزی نیست مگر تنازع نژادها برای کسب برتری و میگویند نژاد برتر نژاد سرنوشت است و سرانجام وارث زمین خواهد شد .

در مارکسیسم، به قوانین تاریخ جنبه اقتصادی می دهند و میگویند تاریخ گذشته و آینده بشر چیزی نیست جز تنازع طبقات برای کسب برتری اقتصادی . مارکسیسم یک طبقه را برگزیده میگیرد و میگوید این طبقه خاص افزاری است برای ایجاد یک جامعه پی طبقه و درعین حال این طبقه خاص، به ضرب تقدیر ، وارث ملك زمین خواهد شد .

درین هر سه نظریه که تاریخ بشر تفسیر میشود و از ان تفسیر قوانین کشف می گردد و بر اساس ان قوانین آینده بشر را پیش گوئی میکنند .

اگر برای همه ضرر و زیان مکتب افلاطون چندان مشخص نیست ولی برای بشریت امروز ویرانی و نابودی دو مکتب اخیرالزکر ثابت و بر ملا

است . با ذکر تعاریف مزکور برمیگردم به موضوع نوشته آقای دکتور اکرم:

- آقای مذکور خاستگاه و انگیزه های اقوام << ایتنیکها >> را یگانه عامل باز دارنده روشنفکران از خواست شان << در ایجاد يك سیستم توانند و کارای سیاسی به عنوان پیش زمینه تحولات گسترده و عمیق اجتماعی >> معرفی نموده اند. به خدمت شان باید گفت : پیش زمینه ها در هر جا و هر زمان وجود دارد ولی نیشود قبول کرد که همیشه خواستها و انگیزه های ایتنیکی بوده که مانع خواستها و برنامه های روشنفکران برای رسیدن يك سیستم مترقی بوده باشد . بلکه میتوان از عوامل دیگر از جمله دخالت خارجی بحیث عامل اساسی در روند تغییر و تحول تاریخ معاصر افغانستان هم یاد آور شد که سقوط حکومت امان الله خان با دخالت دولت انگلیس و سقوط حکومت محمد داود خان با دخالت دولت شوروی نمایانگر این مدعاست .

۲ - به ادامه مطالب صفحه (۱۸) که چنین آمده است << بر روند وقوع حوادث در هر دوران و همه جا نقشهای مختلف افراد ، شخصیتها، هنجار ها، گروه های مختلف اجتماعی ، رسم و رواج ها، پیشینه فرهنگی و زندگی های معنوی شان اثر میگذارد و تا این مجموعه نامتجانس ایتنیکی از سطح رعیت به سطح ملت به مفهوم معاصر ان ، تکامل نکند، مفاهیمی چون آزادی های سیاسی و مدنی و ... تقسیم متعادل نیروی ثلاثه دولت ، نهادی نیشوند و دیموکراسی به بار نمی نشیند . از اینرو ما ناگذیریم که یکبار دیگر نه تنها تاریخ خود را خوب بخوانیم بلکه انرا بدون در نظر گیری پاتن ها، مدلها، و کتلاکهای پیشنهادی دیگر بنویسیم و بسازیم که البته اینکار بدون بازنگری واقعینانه به اجزاء و ارکان ساختمان جامعه نا میسر است >>.

اگر مطلب بالا را اینطور بیان کنیم ، که خصوصیات جامعه و انگیزه های فردی و گروهی و قرار داشتن جامعه در سطح رعیت ، موانع در سر راه تغییر و تحول و نهادی شدن جامعه و استقرار دیموکراسی هستند که برای برطرف کردن ان بقول نویسنده محترم با یتی به باز نگری تاریخ کشور پرداخته شود . خوب است باز نگری و شناخت هرچه عمیق تر مردم و کشور چه بهتر اما پیش از هر چیز باید قبول کرد که کشور و در ان جائی پای برای خود داشت تا بعد راجع به تاریخ و دیگر چیز هایش کاری کرد ، که متاسفانه فعلا" جای من و شما و این حرفها در انجا نیست . گذشته از ان اگر هدف از شناخت تاریخ و جامعه به مقصد تعیین نوع نظام باشد این هم بیشتر به ان تعلق میگیرد که اگر موضوع انتخاب درمیان باشد واضحست که مردم هیچ کشوری رژیم دیکتاتوری را انتخاب نمیکنند بلکه در فضای عدم ازادیست که با تلقین ویا بکار برد زور ، رژیم دیکتاتوری بر مردم تحمیل میشود . اما از نوشته نویسنده محترم معلوم است که برای بر پائی نظام دیموکراسی و استقرار ان در کشور قایل به پیش شرط های هستند . از جمله خصوصیات اقوام باید عوض شود و جامعه از سطح رعیت به سطح ملت انهم به مفهوم معاصر ان تکامل کند ، تا آزادی های سیاسی و دیموکراسی به بار نشیند . مگر اینرا نگفته اند که بر آورده شدن این مسایل از وظایف و توان کدام نهاد و دولت است ؟ چون در مدت سه هزار سال تاریخ کشور که تا کنون نظامهای بسیار ی آمده و رفته اند مو فق به انجام ان نشده اند که دیموکراسی به بار نشیند ، بهر حال شاید آقای دکتر اکرم از شکست دیموکراسی که عمر بسیار کوتاه در کشور ما داشته است به این نتیجه رسیده باشد که دیموکراسی بحیث الگوی بیگانه و چیز تجملی جای تطبیق ان در کشور ما نیست فقط به درد همان جوامع مترقی میخورد . اگر برداشت واقعا" چنین باشد ، میتوان گفت که شکست دیموکراسی در کشور ما به این خاطر نبوده که مردم ما به همانگونه که مدل روسی را رد کرد هر مدل و فرهنگ بیگانه را نمی پذیرد و از علم و کالای کشور بیگانه استفاده نمیکنند و یا مردم لیاقت انرا هنوز پیدا نکرده بود و پیش از وقت بود، بلکه علل شکست انرا در جای دیگر و مسایل دیگر ی میتوان جستجو و دریافت نمود .

بهر صورت اگر پیش شرطهای برای تطبیق ان در جامعه ضرور دیده شود پای سوال های زیادی پیش کشیده میشود که مثلا" فیصدی با سواد به تناسب جمعیت کشور به چند رسیده باشد ؟ کادر علمی سیاسی به چه تعدادی باشد ؟ اقتصاد و تجارت ان تا چه حد رشد نموده باشد ووو ؟ اگر این معیار ها برای تطبیق دیموکراسی در جامعه افغانی ضروری دیده شود باید حد و حدود انرا نیز تعیین کرد در غیر ان با کدام معیار و چه زمانی میتوان دیموکراسی را لایق شان مردم کشور دانست ؟ فکر میشود اساسا" برای حل و فصل نزاع ها در میان مردم و گروه ها و بخاطر رشد سیاسی ، انکشاف و بهبود شرایط اجتماعی نیاز به قانون و دیموکراسی است زیرا از یکطرف دیموکراسی متضمن رشد و انکشاف جامعه در زمینه های مختلف مورد نیاز بوده و از جانب دیگر رشد و انکشاف ذهنی و مادی يك جامعه در رشد و تکامل دیموکراسی نیز تا ثیر می بخشد .

دیموکراسی سیستم نیست ، سیستم چیز بسته ای است ، دیموکراسی متد وروش است ، دیموکراسی نسبی است چرا که اساس ان تنها به اعمال اراده اکثریت مردم هم نیست بلکه معیار مهمی برای دیموکراسی و ضعیف و شرایط و حقوق اقلیت مردم است، و اگر این سوال مطرح شود که سهم اقلیت چیست ؟ میشود گفت نه تنها اقتصادی بلکه سهم اجتماعی و فرهنگی نیز هست ودرین مصالحه که چگونه و تا چه حد تامین خواهد شد که منصفانه باشد البته که انصاف هم خود موضوعی است فرهنگی و متحول .

خوب اگر قایل شدن پیش شرطها برای تغییر خصوصیات جامعه قبیله ای و تکامل رعیت به ملت بطور، رعایت ازادیهای سیاسی و بیار نشستن دیموکراسی ضرور است، ولی اینرا نگفته اند برآورده شدن این مسایل از وظایف و توان کدام نهاد وچه نوع حکومت است ، چون در مدت سه هزار سال تاریخ کشور که تا کنون نظامهای زیادی آمده ورفته اند موفق به انجام ان نشده اند .

در صفحه ۱۹ که از شماره ۷ تا ۱۲ بحث برسر طبقه و نقش بورژوازی در روند تکامل تاریخ و ترقی مطرح گردیده گرچه بحث تازه ای نیست بلکه دنباله همان بحث ها و نظرات تاریخ پر دازی بوده که از افلاطون گرفته تا مارکس و انگلس و لینن و دیگران دنبال شده و نتایج عملی ان روشن گردیده است ، ولی در دنیای امروضا بوجود آمدن حاکمیت های منطقه یی و جهانی که با سرمایه های فرا ملیتی و برنامه های فنی عمل میکنند جای کمتر برای اینگونه بحث ها میگذارد، اخر چطور از مدل ها و الگو ها و نهاد ها و دست آورد های فنی و علمی بشریت که به همه تعلق دارد با بیکانه شمردن از ان چشم پوشید و در لاک خود فرو رفته در جستجوی راه تازه ای رفت ، اینکه گفته میشود پیشرفتهای عصر حاضر روابط مردم جهان را بیک دهکده ای مبدل کرده یک حرف بیخود و ادعای کاذب نیست ، پس چه ما بخواهیم یا نخواهیم نمیتوانیم خودو کشور خود را از تا ثیرات جهان کنار کشیم. در دنیای امروز ودر اثرتجارب جهانی الگو ها و دست آوردهای خوب و بد وجود دارد ، جوامع غربی پس از ده ها سال تحول ، بر پایه و جود احزاب و سندیکا ها که از منافع مختلف دفاع میکنند ، و اداره میشوند ، البته این جوامع هزارویک عیب دارند ولی در برابر الگو های دیگر برتری خود را ثابت کرده اند ، انسان متری ضمن عشق و علاقه ب مردم ، باید از مسایل عصر با تکنولوژی زمان خودش آشنا باشد و بخواهد مسایل کشور ، منطقه و جهان را از دریچه دگرگونیهای بزرگ این دوران نگاه کند و درعین حال خوشبین و آینده نگر باشد ، تحولات که در جوامع بزرگ در جریان است چهره جوامع انسانی را سراپا دگرگون میکند ، پیشرفت تکنولوژی چنان سریع است که کسی نمیداند تا پنج سال دیگر چه تحولاتی بوجود می آید . آنچه برای تطبیق دیموکراسی دریک کشور و رشد اقتصادی ضروری شناخته شده است ، فضای اعتماد و امنیت است چنانچه کشور های آسیای شرقی : مثل تایوان ، کوریای جنوبی ، سنگا پور هند و اندو نیز می توانستند فضای اعتماد لازم را برای رشد اقتصادی و دیموکراسی بوجود بیاورند و به پیشرفتهای چشمگیری نایل شوند .

سخن کوتاه قبل از طرح این کهن سوالات و اینکه کدام طبقه و چه کسانی باید حاکم باشند بهتر خواهد بود این سوال را مطرح سازیم که حاکمان امروز و فردا را چگونه رام و مهار کرد ؟ با احترام پاریس ۵۱۱۰۲۰۰۰ (از محرم آملی باز که حاله غرور آملی کرده در آن کوره شکر میگویم الله)

ادامه صفحه ۴۵

تحریر (؟) در نظر دارند خلافت اسلامی را در یک منطقه اسلامی تاسیس نمایند که در مرکز وادی غنی فراغانه قرار داشته و بسه کشور مذکور تعلق دارد. در حالیکه تندر و ان مسلمان نمیتوانند کریموف را از بین ببرند اما آرامی نسبی منطقه را برهم میزنند.

سندان کریموف روسیه یا دقیقتر گفته شود عسکر روسی است. در بهار سال جاری کریموف به ولادیمیر پوتین گفت که روسیه « یگانه کشوری میباشد که میتواند برای استقرار امنیت در اوزبکستان کمک کند .» قرارداد های بین دوطرف منعقد گردید که بموجب آن روسیه قوای هوایی اوزبک را تجدید تربیت و سیستم دفاع هوایی اوزبکستان را باز سازی میکند. اما کریموف اصرار نمود که عساکر روسی در کشورش مقیم نخواهد شد و این موقف خود را تا حال چند بار تجدید کرده است.

درین اواخر کریموف شروع کرده بیک سلسله سخنانی از قبیل اینکه درباره تحریک اسلامی مبالغه شده است ، و بطرف کابل چراغ سبز نشان داده که گویا میخواهد همراهی طالبان به تفاهم برسد . چنین بنظر میرسد که او میخواهد همراهی چکش بسازد تا بدون تکلیف بتواند بروی سندان قرار گیرد.

سفر مراد نیازوف دیکتاتور ترکمنستان از موقف کریموف تقلید میکند. وی توانسته مناسبات خوب با طالبان داشته باشد و میخواهد پایپ لاین گاز از کشور او از طریق افغانستان آرام و مطمئن بیک بندر بحری پاکستان عبور داده شود. قزاقستان نیز درین اواخر باین گروپ پیوسته است. آقای نور سلطان نظر بایف رئیس جمهور قزاقستان اکنون طالبان را بحیث یک قدرت سیاسی قانونی و صلحخواه میشناسد و

منظور نظر طالبان امارت است نه جمهوریت

بقلم شاغلی اراکوزیوال از تورنتو

پیرامون مصاحبه آقای عمر خطاب با شاغلی مطمئن سخنگوی طالبان

بعد از تقدیم تعظیفات و احترامات فایقانه، مخلصانه و صمیمانه معروض میدارم اینکه:

هه ما وشما بنابر وعده های نمایندگان طالبان که گاه گاه باینجا غرض بعضی امورات محوله می آمدند پوره معتقد بودیم که ایشان پس از تسلط بر تمام قلمرو افغانستان زیبا و محبوب ما، حکومت ملی و مردمی که بردیمو کراسی استوار باشد و مطابق ایجابات عصر و زمان همه اقشار بدون تبعیض مذهبی و نژادی در آن شرکت داشته باشند، بوجود خواهد آورد و وحدت ملی که شالوده رفاهیت و یکپارچگی است قیام خواهد یافت، مگر متأسفانه از گفتار صریح آقای مطمئن سخنگوی امارت اسلامی طالبان که در مصاحبه تاریخی ۹ اکتوبر سال جاری عیسوی با آقای عمر خطاب در رادیوی (پیام افغان) لاس آنجلس اظهار نمود چنین استنباط میشود که طالبان حکومت ملی و مردمی که مبتنی بر رای ملت باشد، نمیخواهند بلکه یک حکومت مذهبی بنام امارت تشکیل میدهند که مسئول بر آوردن خواهشات شرعی یک قشر خاص باشد.

در ایران، دولت جمهوری اسلامی ایران در پهلوی امامت تشکیل دیگری هم بنام جمهوریت دارد و متصدیان جمهوریت تحت سلطه امامت قرار دارند، یعنی بمشوره چند نفر آیت الله ها ماشین دولت جمهوری انتصابی دور میخورد. مگر طالبان بنیادگر در پهلوی امامت برای رفع اشتباه مردم دنیا آن جمهوریت بنام مثل ایرانرا هم قبول ندارند و میگویند ما خلافت خلفای راشدین رازنده میسازیم و پارلمان و پارلمان بازی یا جمهوریت و جمهوریت بازی را که مشتمل بر رای گیری عوام و رویکار آوردن احزاب است باساس عدم ایجاب مقررات شرعی قبول نداریم، میگویند قانون اساسی ما قران و اساسات مذهب حنفی است، وعدم موافقه به آنرا کفر صریح و موخذه آخرت میدانند. چنین معلوم میشود که جناب ملا محمد عمرتا آخر حیات امیر المومنین و دارودسته آن بطور لامحدود صاحب اقتدار امور دولت خواهند بود و بدیگران مجال مداخله در امور دولتی ابداً داده نخواهد شد.

آیا ملت افغان اینچنین یک دیکتاتوری ابدی را قبول کرده میتواند، من شک دارم. اما مشکل بزرگ در پیشروی ملت افغان موضوع انتخاب بین بد و بدترین است. وقتی مردم حکومت چارسله ربانی و احمد شاه مسعود را بخاطر می آورند که نه تنهامال و جایداد و خانه و منزل مردم مصئون نبود بلکه بالای ناموس مردم تجاوز میشد و هزاران زن شوهر دار از خانه های شان و از اولادهای شان بزور برده شده، اینجاست که مردم میگویند هرچه هست طالبان خوبتر است. اگر ربانی و مسعود از بین بروند و یک انتخاب سوم برای مردم داده شود، یقین است که مردم علیه دیکتاتوری طالبان قیام خواهند کرد. من این موضوع را مطرح ساختم تا ببینم هموطنان در مورد چه میفرمایند.

غرض معلومات هموطنان گرام تا با اساسات امامت پی ببرند از کتاب فقی اسلامی تعریف و شروط امامت را بزبان عربی با ترجمه دري آن در آینده تقدیم میدارم. با احترام

پیرامون سفر جنرال اوریان فرانسوی به پنجشیر

دگروال اصحاب الدین سیدی از دنور کولورادو

در شماره ۴۲۸ مورخ ۳ جولای نشریه امید در صفحه اول چنین نوشته شده است:

«فیلیپ اوریان عضو امور خارجی پارلمان اروپا که تازه از سفری با افغانستان بازگشته است، همراه با هم چپنهای خود در پاریس یک کنفرانس مطبوعاتی دایر کرده، این جنرال سابق فرانسوی که مشاور سیاسی رئیس پارلمان اروپاست گفت: مقصد سفر هیئت پارلمان اروپا تثبیت این امر بود که قوماندان مسعود یک مرد نظامی است واقعا صلح میخواهد یانه... پیشنهاد مسعود برای برگزاری یک انتخابات آزاد تحت دیده بانیک هیئت بین المللی باید حمایت شود. اوریان میگوید از صحبت های خود با محبوسین پاکستانی که در جبهه جنگ اسیر گرفته شده اند، چنین نتیجه گیری کرده است که طالبان غلبه بر مسعود رافقط یک قدم اولی در راه پخش اسلامیسم در جهان تلقی میکنند...»

اینجانب (اصحاب الدین سیدی) منحیث یک افغان وطنپرست و مهاجر که بهیچ یک از گروههای سیاسی نامنهاد افغانستان منصوب نیستم ولی در باره اوضاع بد وطن عزیز بسیار نگران هستم، درباره بازدید شاغلی اوریان عضو امور خارجی پارلمان اروپا که از سفر اخیر خود از افغانستان بازگشته است و در کنفرانس مطبوعاتی که در پاریس دایر کرده بود از مسعود تأیید و طرفداري نموده، سفر و ملاقات هیئت را با مسعود که خلاف موازین ملل متحد و سیاست مملکتین فی مابین افغانستان و فرانسه میباشد تقبیح

مینمایم زیرا هیچیک از ممالک عضو ملل متحد باید آتش جنگ را در یک مملکت دیگر دامن نزنند. سفر اوریان و همراهانش با افغانستان ملاقات آنها با مسعود در حقیقت تأیید و تقویۀ مسعود بحساب رفته و آنرا بر علیه ملت افغانستان تحریک و تشویق نمودن و آتش جنگ را در افغانستان دامن زدن است که تأیید و تقویۀ یک گروپ بمقابل گروپ دیگر معنی دوام دادن جنگ را دارد. حکومت عضو ملل متحد و موسسات بین المللی اخلاقاً و هم با اساس منشور ملل مکلف میباشند از دوام جنگ در یک کشور جلوگیری نمایند. اگر این سفرها با مسعود دوام نماید شاید در آینده برای اشخاصیکه برای ملاقات با مسعود سفر میکنند عواقب خطرناک در قبال داشته و مسئولیت آن عواقب بدوش مقامات تصمیم گیرنده خواهد بود. از جانب دیگر اوریان گفته که پیشنهاد مسعود برای برگزاری یک انتخابات آزاد تحت دیده بانی یک هیئت بین المللی باید حمایت شود. درین مورد بجواب اوریان باید گفت که مسعود و اوریان درین گفتار و پیشنهاد خود جهانیان را فریب میدهند زیرا که مسعود پنج فیصد هم از اراضی افغانستان را بدست ندارد، چطور امکان دارد آن گروپیکه ۹۵ فیصد مملکت را در دست دارد بهمرای مسعود در یک انتخابات آزاد شرکت نماید؟؟؟

در سال ۱۹۹۲ وقتی بینان سیوان نماینده خاص سرمنشی ملل متحد پلان صلح ملل متحد را برای جلوگیری از خونریزی و انتقال قدرت از نجیب بحکومت انتقالی مجاهدین طور صلح آمیز در صدد تطبیق کردن پلان برآمد، مسعود خلاف فیصلۀ شورای پشاور و خلاف فیصلۀ ملل متحد برای بدست گرفتن قدرت همراهی مامورین عالیرتبه ملکی و نظامی حکومت کمونستی ائتلاف کرد و تمام مساعی صلحجویانه ملل متحد را برهم زد و بی نظمی و کشت و خون را در افغانستان شروع نمود.

هکذا در مورد این اظهارات اوریان که طالبان غلبه بر مسعود را یک قدم اولی در راه پخش اسلامیسیم در جهان تلقی میکنند، این اظهارات اوریان از یکطرف غیر مسئولانه بوده جنبۀ تبلیغاتی برای پنداندن مسعود دارد، از طرف دیگر بصورت واضح بامور دینی و مذهبی افغانها مداخله کردن است - افغانها بهیچکس اجازه نمیدهند که به دین و مذهب شان توهین صورت بگیرد. بناء افغانها این اظهارات شاغلی اوریان را نیز تقبیح نموده و از ملل متحد و جامعه کشور های اروپائی و پارلمان اروپائی احترامانه تقاضا میکنیم تا ازین نوع سفرهای خودسرانه و غرض آلود که مداخلۀ مستقیم بامور داخلی کشور ما میباشد، جدا جلوگیری نمایند. با احترام اصحاب الدین سیدی.

یادداشت اداره: این بار اول نیست که رژیم ربانی - مسعود نماینده های حکومت خارجی را برای مقاصد شخصی و سیاسی بدون اجازه و مشورۀ ملت و پارلمان برای مسافرت بداخل افغانستان دعوت میکند. در سال ۱۹۹۵ نصرالله بابر وزیر داخلۀ پاکستان را با اساس دریافت رشوت ۷۰ کرور کلدان رسماً دعوت و اجازه دادند از هرات و قندهار دیدن کند - یک هیات سفرای خارجی مشتمل بر سفیر پنج کشور نیز با اساس دریافت کمکهای پولی از طرف حکومت ربانی رسماً اجازه بازدید هرات را حاصل نمود و تورن اسماعیلخان والی ربانی در هرات از نصرالله بابر و هیات سفرای خارجی رسماً پذیرائی نمود. این مطلب را که دو هیات مذکور با اجازه و موافقه حکومت ربانی بولایات غربی افغانستان رفته بودند، جنرال نصرالله بابر در مصاحبه رادیویی مورخ ۸ اکتوبر خود بتکرار تأیید نمود و متعاقباً شیرآقا شیرزی والی همانوقت ربانی در قندهار در مصاحبه مورخ ۲۴ اکتوبر به تفصیل بیان و تأیید نمود؛ حتی گفت که پاسپورتهای هیاتهای مذکور در سفارت ربانی در اسلام آباد بحضور گل آقا شیرزی تاپۀ ویزه خورده بود. اما روان فرهادی سفیر دروغگوی ربانی در نیویارک که از حکومت ایران معاش میگیرد در مصاحبه بی با رادیو سعید فیضی گفت که حکومت ربانی به نصرالله بابر و سفرای کشورهای خارجی در سنه ۱۹۹۵ ویزه و اجازه نداده بود و دروغ دیگر هم علاوه کرده که گویا ربانی در آنوقت در افغانستان نبوده بکدام کشور افریقائی سفر کرده بود، در حالیکه شواهد مثبت و غیر قابل انکار بدست آمده که ربانی در افغانستان بوده و هردو هیات مذکور بموافقه و اجازه ربانی بهرات و قندهار رفته و در مقابل یکمقدار پول هنگفت بر ربانی پرداخته بودند. گویا ربانی مسعود در بدل پول پابند ناموس تمامیت ارضی افغانستان نمیشاند. (افغانها باید مصاحبه های جنرال نصرالله بابر و گل آغاشیرزی را از رادیو پیام افغان در لاس آنجلس بدست آورده بشنوند تا از چگونگی یک خیانت ملی مطلع گردند).

هیات و دیدار جنرال فلیپ اوریان فرانسوی از پنجشیر که از طریق روسیه و تاجکستان صورت گرفت، یک مثال دیگر وطنفروشی مسعود است که در عین زمان این هیئت را بمعدن زمرد بُرد و از هیات پارلمان اروپائی تقاضا کرد تا برای فروش زمرد قاچاقی مسعود در اروپا بازار فروش مساعدت نمایند. فاعتبروا یا اولی الابصار

مدعوینیکه حاضر شدند و شرکت کردند و آنهائیکه دعوت شده ولی آمده نتوانستند، قرار ذیل اند(این
لست از طرف اداره باساس ارتباطات تنظیمی و گروپی بچند کتگوری ترتیب شده است):

غیرحاضران بدلائل مختلف	از گروپ ستمی طرفدار مسعود که ظاهر اطرفدار پادشاه استند	خواخواهان پادشاه سابق : مستقل ، بین البین یا از گروپ گیلانی و سیرت
حامد کرزی (بین البین)	اسحق پنجشیری (نماینده مسعود)	سردار ولیشاه (نماینده روم)
قاسم فاضلی (ستمی)	سیدمخدوم رهین (از گروپ مسعود)	فاطمه جان گیلانی (گروپ گیلانی)
نعمت الله شهرانی (ستمی)	میرویس پستورن اسماعیلخان رر	هدایت امین ارسلا رر
عسکر موسوی (ستمی)	محمد امین فرهنگ (از گروپ مسعود)	جنرال رحیم وردک رر
امان مزمل (ستمی)	داکتر عرفان فطرت (از گروپ مسعود)	قوماندان عبدالحق رر
حاجی داود (گروپ گیلانی - نماینده اطلاعات امریکائی درپشاور)	زهره راسخ (از گروپ مسعود)	حکیم آریویی رر
عبدالرزاق (؟)	کمونستهای طرفدار شاه:	رحیم پشتونیار رر
حاجی هدایت الله (؟)	عبدالخالق فضل (سفیر خلی در آستریا)	حسن نوری (مستقل)
عبدالرحمن زاهد (طالبان)	جنرال پاینده (معاون رشید دوستم)	قیوم کرزی (بین البین)
		خالد پشتون (بین البین)
		مجید منگل (بین البین)
		یوسف نورستانی (بین البین)
		حمید صدیق (گروپ سیرت و دوستم)
		صالحه اعتمادی (گروپ سیرت)

کدام آجنده برای مذاکرات این کنفرانس قبلا توزیع نشده بود، حتی کسانی که دعوت شده بودند خبر
نداشتند چه کسان دیگری دعوت شده اند. از جانب دیگر اشتراک هفت نفر کانگرسمن امریکائی درین
کنفرانس به تعجب افغانها افزوده بود، اینها هر کدام بوقفه های مختلف آمده نظریات خود را ارائه
میدادند و بسوالات جواب میگفتند و میرفتند. لست کانگرسمنها قرار ذیل است:

یادداشت اداره: مامشترکین و غیرحاضران این مجلس رابچهار کتگوری	
Congressman Benjamin Gilman, Chairman of the International Relations Committee	بخاطر شناخت بهترشان تشخیص نموده ایم. این تشخیص باساس سوابق اعمال، بیانات و موقف های اشخاص صورت گرفته و برای ثبوت مدعا اسناد غیر قابل انکار در آرشیف آئینه افغانستان موجود است. بطور
Congressman Dana Rohrabacher	مثال آقایان حامد و قیوم کرزی (بین البین) تشخیص شده، و این بخاطری
Congressman Edward Royce	است که حامد کرزی معین وزارت خارجه خوجه ئین ربانی، بعدا سفیر
Congressman Tom Campbell	منتخب طالبان در ملل متحد، سپس هردو برادر یارو مشاور سیرت و عضو
Congressman John Porter	لویه جرگه های سیرت (باستثنی جرگه اخیرین) بودند. علاوه هردو
Congressman Joseph Pitts	برادر همین حالا هم بارئیم ربانی و گروه ستمیان تفاهم و داد و
Congressman Steve Chabot	گرفت سیاسی دارند. درمورد سایر اشخاصیکه (بین البین) تشخیص شده شواهد ارتباطات چند جانبه شان موجود و مشهود است.

گروه ستمیها آنهائیکست که درارتباطات، بیانات، نوشته ها و مقالات شان دشمنی آشنی ناپذیر باقوم
و فرهنگ پشتون نشان داده و طرفدار تجزیه افغانستان و تاسیس تاجکستان یا هزارستان بوده اند. بطور مثال
آقای محمد امین فرهنگ یک هفته قبل از رفتن بایران درجمله هیات پادشاه، در مصاحبه ای بارادیو آزادی
از واشنگتن چیزهائی ازین قبیل گفت که: «حالا معلوم شده که کی متجاوز و کی از استقلال افغانستان دفاع
میکند... پادشاه باید از احمد شاه مسعود که از استقلال دفاع میکند حمایت نماید...» آقای امین فرهنگ
مانند پدر خود در مقالات و نوشته های نشر شده اش باقوم و فرهنگ پشتون تضاد و مخالفت نشان داده است.
یا آقای سیدمخدوم رهین که همکاری او با پرچمیها مشهود است از رشید دوستم و زعامت او توصیف نمود،
بعدا باخوجه ئین و مسعود چسپید و در امریکا چند بار پیشنها کرد که کلمات و اصطلاحات پشتو از زبان
دری خارج ساخته شود که باساس آن لقب (داکتر فارسی) را کمائی کرد. بعدا از تاسیس تاجکستان
و تجزیه افغانستان دفاع نمود و اخیرا در مشاورت پادشاه سابق جا گرفته است.

به ارتباط قحطي ومصیبت‌های اجتماعی در افغانستان فی المملکت الافغانستان کل يوم عاشورا وکل ارض کربلا

په افغانستان کېږي هره ورځ عاشورا او ټوله محکمه کربلا ده (مجله ثقافت العرب)

لیکونکي: جبران خلیل جبران د لبنان مبتکر شاعر او لیکوال
ژباړونکي: د ثقافت العرب له مجلې څخه - افغان سربن له آرنج کونتي څخه

ددې مضمون ژباړه د گران افغانستان د قحطي (کاڅتي) اونورو اجتماعي
مصیبتونه په مناسبت سوی ده، چه په بهر کېږي افغانان ولولي او رحم ئې په
زړه کېږي پیدا شي، او دخپلو مصیبت خپلو وطنوالو سره د وس په اندازه
مرسته وکړي (سربن افغان)
هرگاه ز آشیانه خود یاد میکنم نفرین بخانواده صیاد میکنم

زما کورنی دوستانو او هیوادوالو عزیزانو مړینه د کاڅتي (قحطي) او بدی
ورځې له امله (جبران خلیل جبران)

زما دکورني ټول غړي دهیوادوالو عزیزانو په شمول یا دبیرحمو خدای ناترسو ظالمانو تر تیغ تیر سول او
یا د دوامدارۍ کاڅتي (قحطي) له لاسه له لوړې او تندي څخه په خورا پریشانه حالت په ابدي خوب بیده
سول.

آه، له دوستانو څخه لیری توب او په فراق کی شپې او ورځې تیروول څومره سخت او بی خونده دی، دمرگ
او بدی ورځې آواز ه ئې بیا پر هرچا خصوصاً پریوه بیوزلی حساس شاعر باندی چی د ژوند یوه شیبه ئې په
خوښی نده تیرسوی او د خیال په عالم کی چه د حوادثو د بحر په څپو کېږي پاداسکی وهي څومره اثر
کوي. زه ددی بیکسي او یوازیتوب په عالم کی چه په پرسخو میله له خپل خواږه هیواد څخه لیری او د
پردیسي سختی شپې او ورځې سپاکوم، صرف دهغو ویرجنو دویر او کړاونو خیالی تصور کوم چه په
اوسنکو او وینو ئې د لبنان او سوریې پراخ دښتونه او جگ غرونه ککړ دي، کله کله می بیا هغه شپې او
ورځې سترگو ته جگۍ ودریزي چه د دوستانو او هیوادوالو په مینځ کېږي می سو کاله او آرام ژوند
تیراوه، دخپلې هیوی پټې او دخپل سرسپړه چمن بورا وم، پخپل پټ کی می دخپلو گلانو په بوي لکه مین
بلبل مستی ترانې ویلې او دسور او گداز بدلو می د بیروت په غرو او درو کی ازانگی اچولی وی.
آه، څومره بدبخته یم چه دوستان او هیوادوال می له لوړې څخه پل پټکی وهي او دمرگ سوگلی یی یو په
بل پسې په ابدي خوب بیدوي، خو زه نشم کولای چه له دوي سره لکه دشمعې پټې مکوت شم او خپله وفا
داري په اثبات ورسوم، زما پدغو لیرو بلغا کو به ددوي خوارانو څه سوده وشي.

پدغه بدای ملک کېږي چه دبې واکو هیوادو په شتو اباد او دژواندانه ټول ضروریات یی پوره او له نعمتونو
څخه مالا مال دي، اوسیدونکی یی د عیش او نوش په نشه مست او بیخي د غم او پریشانی تصور هم نکوي،
دشهواني مینې بازار گرم او دساز و سرود په مجلسو کی د ښځو او نرو نڅاوی چاري دي او د شراپو ډک
جامونه سرپر سر چیښل کیږي، زما دغی غمجنی ترانې او د افسوس او حسرت بلغا کی به څه اثر وښدي،
زما دغو ترانو او دغم کوکو او بغارو خو پر هغوتلو خپل سوو وگړواثر کاوه چه له غم او مصیبتونه سره
لاس او گریوان دي، نو له ماسره دا لازمه وه چه له دوي سره په دغه قهرجن طوفان کی مړ او بلی دنیا ته تللی
وای او یا می د دوي دغم او نامرادي مړینی مرثیې د هغه ځای په چمنو، پټو، دښتو، غرو، حیواناتو او
مرغانو اورولی وای چه هغه راسره ټپلی او په غم کی راسره شریک شوی وای، ځکه چه عرب پخپلو
وجیزو کېږي وائي «هغه محکمه سوزي چه اور پری بلېږي» یا داچه «د ناروغي راز له ناروغه سره شریکوه او
د وړې خبرې وړې ته کوی» روغو او شتمنوته دا خبری خوشی افسانې ایښي دپرهاردرو زخمی ته
معلومېږي او د پلې په ستریا پلې خبر دي، و ریل، موتر او الوتکو سپرلیوته د هغه ویل بی عقلي ده.
دشاعر دخواخوړزی او احساس اندازه له شاعره څخه اخله نه دهواوهوس له مینانو څخه؛ دجگو مانپو
اوسیدونکی د تورو کژدیو د اوسیدونکو په کړاونو څه خبردي، درحم او عاطفی توقع له هغو څخه مکړه
چی غم ئې نوي لیدلی او دکبر او نخوت پرنیلی سپاره وی. زما خیالي تصور په دغه دمادیاتو په لومه بند نا

آشنا محیط کی څه فايده کوي؟؟ څومره به ښه وای چه دخپلی ډیوی پټي، دخپل چمن بلبل او دخپل گلستان گل وای، دلته یو له وطنه څخه لیږی تبعیدی مهاجر څه کولای سي؟؟ او څه ئی په وس پوره دي؟؟ کاشکي دا د ویر نغمی می د وطنوالو غوږو ته دهوا دڅپو دلاری رسولی او دهوا قاصد دغه وظیفه پرغاړه اخیستی وای که څه هم خلکو ته به زما دغه تصور افسانه ایښی، اما ماته دشعري تخیلاتو په ماحول کی نا ممکن کارنه ښکاري، زه وایم کاشکی زما نغمی د بلبل د زړه وړونکو نغمو په څیر موثری وای چه د چمن مرغان ئی نخولای او ښایسته گلان ئی خندولای او یا دغفلت ستړیو بیدوته د وینوولو الهام وای.

کاشکی زه دخپل هیواد په خاوره کی د غنمو وږی وای چه وږو ماشومانو شکولی او خوړلی وای او زما دانی ددوي د خلاصون سبب گرځیدلی وای. کاشکی دخپلی پراخی ورشو یو غټ مارغه وای چه ډیر وږی ښکاري ښکار کړی او زما په غوسو ئی گیده مړه سوی وای. کاشکی زه دخپل هیواد د باغو پخه میوه وای چه یوی بیوزلی ستړی مزل وهلی میرمنی خوړلی او وچ حلق ئی پری لوند شوی وای. باید په ډیر افسوګی سره دا ووايم چه نه د سوریی او لبنان د غنمو دکښت وږی او نه د باغو میوه شوم، دا زما دبديختیو ښکاره علامه ده او زه ئی خپل وجدان او ضمیرته شرمولی یم.

دا درد او تاثیر چه د دوستانو په مرګ اوبیلتون کی د خیال په فضا کی د شعر په وزرو سره د آسمان پر کنگرو ښوري زما د روح د اذیت باعث گرځي او د فعالیت لاس ته می د سکون هتګری اچوي او دهرډول عزم او ارادی دتصمیم قوه رافلجوي او په طعنه سره راته وائي: ای دبديخته تر ټلې! په هیواد کی دی داوښکو او وینو رودونه بهیزي او تا دلته په پردي چمن او پردي فضا کی د سوز او گداز دترانو بازار تودکړی او څوک غوږ هم نه پر نیسي.

زه دا منم چه زما ځمکه او تاتوبی د ټولې نړی د دبديختیو مرکز گرځیدلی او د اپي (افعی) مارانو مور پکښی لنگه سوی ده، که زما د قوم توریالیو ځلمیانو پر ظالمو خدای ناترسو سړي خورونکو حاکمانو برید کړی وای او پدغه مقدسه لار کی مړه شوی وای، نو هغه وخت ما ویلای سواي چه دخپلواکي په لار کی مرګ د اسارت تر ژوند نه ډیر عزیز او مقدس دي.

هرهغه څوک چه د ابدیت تیره توره پخپله غیږه کی تینگه ونیسي نو به ئی د حق او حقیقت په دفتر کی په زرین قلم سره نوشته سي، که زما گران تېر د اسلافو په څیر په جګړو کی برخه اخیستی او دجنگ په میدان کی له یوه مخه مړه شوی وای، نو ما ویله چه یو تند باد د ونو وچ شاخونه مات کړي دي، مرګ د طوفان تر شاخو لاندی د سپین ټبر توب تر پټلو بازو گانو ښه او غنیمت دی. که یو زوروری زلزلی زما د ملک ځمکه لرزولی او زیر ویر کړی وای نو ما ویله چه د پوتېو قواوو او قدرت په اجازه سره د قهر او غضب گام اخیست سوی دي، د پټو اسرارو پلټل فايده نکړي، هرڅه چه سوي دي د قدرت په مرضا سوی دي.

ښه پوهیږم چه زړه ته اطمینان یوه بهانه ده، سربیره پردغو وجوهاتو زما پرکورنی طوفان نازل نشو، دمرګ تباهي پری رانغله، زلزلی په ځمکه نه لڼه ایستل بلکی له لوږی او میوزلی څخه د مرګ په غیږ کی په ابدی خوب بیده سول، پداسی حال کی مړه سول چه د ختیځ او لویدیځ مرستوته ئی د امید لاسونه اوږده کړي او دغلیلو اوسرو کړزو آوازوئی د نیژدو او لیرو غوږونه کاڼه کړي وه؛ اما افسوس چه دعالم بشریت بی درده او بی عاطفی انسانانو ئی ناری او سوری وانه وریدلی او یائی وارویدلی غوږونه ئی کاڼه واچول په فریاد ئی ونه رسیدل او داماته سوی کښتی ئی د نجات وساحل ته ونه رسوله، ورته کتل ئی هغه غرقه سوه، پداسی حال کی مړه سول چه له دشمنانو څخه ئی بد راتلل او له سست عنصرو دوستانو څخه چه زه یو له هغو څخه یم شاکي وه، مظلومان او بیوزلی مړه سول، ظالمان نه وو، صلح ئی غوښته، له جنگ او وژلو څخه ئی کرکه درلوده، د هغی مځکی اوسیدونګي وه چه یو وخت د روحانیت زانګو او د پیغمبرانو زیږنتون و، له دغه ځایه هری خواته د علم او حکمت پلوشی خپریدلی.

ای د سوریی او لبنان خلکو، واورې: زمونږ او ستاسی کورنۍ خو مړي او په ابدی خوب بیده سوی، هغه چه مړه شول، خدای دی ابدی سعادت په نصیب کړي، اوس موږ و تاسی د پاته شوو د پاره څه کولای سو؟ تشی زاری او مفتی دعاوی په درد نخوري، دا روئی اوښکی چه زمونږ او ستاسی له سترگو څخه جاري او پرمخو مو بهیزي، هغوته کومه گټه نشي رسولای، نه ئی گیده پری مریزي او نه ئی تنده پری رفع کيږي، باید داسی کار وکړو چه په هغه سره د دوي دلوزی او اړیو مخ ونیول سي.

په شک، تردد و اوسستی کی پاته کیدل مناسب ندی، بایدحتما دخپل گران او محبوب هیواد بی سرپرسته کوندی، بی پلاره یتیم، بی واکه سپین زیری، معیوبه ځلمی، بوری وراری مور، په زړه زخمی پلار په داد ورسپړو او خپله ایماني او وجداني وظیفه سرته ورسوو.

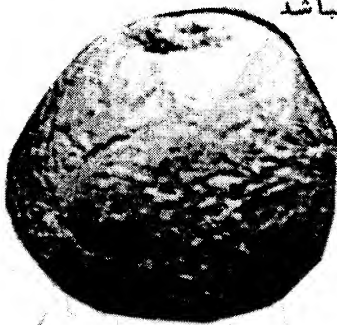
ای د سوریی او لبنان ښایستو او باغیرتو ځلمیانو! تاسی ته وایم دبشري عاطفی تقاضا له تاسی څخه داده چه خپل قیمتي ژوند دانسانانو د خدمت له پاره وقف کړی اودناکامیو سیلاب اخیستی کشتی دخدای په توکل اودهمت او میرانی په زور سره له غرقیدو څخه وژغوری او دنجات وساحل ته ورسوی، هغه دامید

سترگی چه ستاسی وخوانه کپزی دي دهنو سترگو نذرانه ستاسی د همت او غیرت شکرانه ده چه عوض ئی حتما در کول کپزی او دحقیقی قاضی له قضاوت څخه هیڅ شی پته ندی، زه خو یو تش لاسی مفلسه درېدره شاعر یم چه غیر دغم له نارو سوړو او دمصیبت رسیدلو انسانانو د آه و فریاد له تورو څخه بله سرمایه پلاس کښی نلرم، دا زما د فقیرۍ د کچکول خوری دي چه له هرچا سره ئی شریکوم، خو بیاهم څه وکړم، د دوستانو په مخ می له خجالت سرکښته او د ملامتی پټی می په شا دی. جبران خلیل جبران.

انسان ۱۲۰ ساله شده میتواند

پوهاند دکتور فقیر محمد ملگری

او کي ناوا يکي از جزاير مشهور کشور جاپان بشمار ميرود که در شمال شرق آن قرار دارد. در آنجا اهالي و مسکونين منطقه بيشتر از کلسيوم يونيزي شده (کورال ها يا مرجان ها) درخوراک روزمره خود استفاده ميکنند، طوريکه يونه‌اي کلسيوم کورال را داخل سيپهاي فشرده شده مينمايند و بعد آنرا بمصرف ميرسانند. آقای شيگيچي ايزومي که دارای سن ۱۲۰ سال و ۲۳۷ روز ميشد، همه روزه از سيپهاي کلسيوم دار يونيزي شده استفاده ميکند و مدت بيست سال است که هيچ دواي طبي را استعمال نکرده است. نامبرده در سال ۱۸۸۰ عيسوي يعني در اواخر قرن ۱۹ متولد شده و حالا هم در قرن بيست ويکم بحيات خود ادامه ميدهد، يعني وی تا حال سه قرن را بچشم سر مشاهده کرده است، برعلاوه کلسيوم يونيزي شده، چونکه سيپ دارای کورامين (ماده مقوي قلب است) اين خوراک درطول عمر وی کمک نموده است. آقای ايزومي دارای سه فرزند، ۱۸ نواسه، ۶۵ کواسه و ۳۵۰ کون کاسه ميشد.



سيپ يونيزي شده کلسيوم دار

Herr Shigechiyo Izumi,
der älteste Mensch der
Welt wurde 120 Jahre
und 237 Tage alt!



آقای گیچی ایزومي

بين ۱۲۰ سال و ۲۳۷ روز

در کابل همه طبیبان یونانی میگفتند که اگر سیب در وجود انسان باشد قلب سکتہ نمیکند. چون در افغانستان درختان سیب را کود یا پاروی طبیعی میدادند، لذا سیب دارای مقدار زیاد کورامين بود. اما در ممالک غربی چون از کودهای مصنوعی استفاده میکنند لذا سیب های این ممالک فاقد کورامين بوده و کیفیت سیب افغانی را ندارد. (۱)

ما افغانها هم اگر قلت کلسيوم و استیوپروزس (*osteoproses*) داشته باشیم باید از این نوع سیب ها بمصرف غذای خود برسانیم (۲). در جزیره مذکور ماهانه بیش از یکمیلیون پوند سیب یونیزى شده کلسيوم دار را اهالي مصرف و هم بدیگر مناطق صادر میکنند. هکذا در جزیره مذکور بیش از چند هزار نفر که اضافه از صد سال عمر دارند حیات بسر میبرند. در ولایت کابل نیز در قریه (ده داتا) که بهترین انواع سیب را مردم میخوردند، اکثر اهالي انجا بالاتر از هشتاد سال عمر مینمودند.

(۱) من درین ادعا که سیپهای کشورهای غربی بخاطر تغذیه کود مصنوعی فاقد کورامين ميشانند شک دارم. درست است که تغذیه کود طبیعی کیفیت سیب را بهتر میسازد، اما ساختن کورامين در ماهیت رشد و ساختمان طبیعی سیب شامل بوده، سیب از کود مصنوعی هم کورامين میسازد، و این ضرب المثل معروف انگلیسی که (*An apple a day, trouble away!*) شاهد این مدعا است. از پوهاند صاحب ملگری در زمینه توضیحات بیشتر میخوام. سیپهای امریکائی همه کورامين دارند و من هموطنان را بخوردن سیب سفارش میکنم.

(۲) پوهاند صاحب لطفاً تجسس نموده غرض آگاهی هموطنان بنویسند که سیب های یونیزى شده را در امریکا از کجا میتوان بدست آورد؟

برادر محترم جناب داکتر سید خلیل عثمانی،

یکعده هموطنان علاقمند بافغانستان، بمنظور تقدیر از خدمات این خدمتگزار افغانستان و نیز تقویت بنیه مالی این مجله خدمتگزار، به ترتیب ذیل اعانه داده اند:

محترم داکتر گل محمد رومان از کانادا ۱۰۰ دالر
محترم صفی الله التزام از نیویارک ۵۰ دالر
محترم عزیز احمد نوری از ویرجینیا ۲۰ دالر
محترم اسدالله اسحق ناصری از آرنج ۱۰۰ دالر
محترم جنرال محمد زکریا ابوی ۵۰ دالر
محترم داکتر نصیر احمد از تکساس ۱۰۰ دالر
محترم پوهاند داکتر محمد نادر عمر ۱۰۰ دالر
مدیر مسئول مجله ازین کمک بی شائبه هموطنان محترم که بتکرار مساعدت نموده اند، ممنون و سپاسگزار بوده و برای هر کدام از بارگاه الهی هزارچند اجر دنیا و آخرت مسئلت مینماید.

برادر محترم دانشمند با وجود داشتن استحقاق مجله شماره (۸۲) سال یازدهم مطابق جولای ۲۰۰۰ و موافق به سرطان ۱۳۷۹ هجری شمسی، بر ابرام رسید، از لطف و عطف توجه بزرگوارانه شما یک جهان ممنون و مشکورم. این رویه نیک و برادرانه شما بیسی خاطر گردید که از جو زاموش شدگان ششم از اینکه در این فاصله تهنیت ام تبریک بنویسم و به مجد زبانی آئینه نفاستان بنویسم، میدوام بنا بر معاذیر صحتی مرا معذور بنده است به سوی تفاهم بجز نگریده باشد. این دعای بدو مستداران علم و ادب و دانشمندان بزرگ کشورم که در این مرحله حساس، خاصه حالت بحرانی وطن عزیزم از هر طریق که به آزادی و اتحادی جدید مینمایند، دعای سلامتی و طول عمرشانرا از بارگاه ایزد مآنان استعدا و التماس مینمایم. با احترام محمد انور «انور» مؤرخ ۳۰ اکتوبر ۲۰۰۰ م

کار خیر: جمع آوری اعانه و توزیع عادلانه

انجمن زنان افغان در کلفورنیای جنوبی کنسرت بزرگی را بتاريخ ۱۲ آگست سال ۲۰۰۰ بمنظور امداد بمصیبت رسیدگان خشک سالی اخیر کشور براه انداخته بود. درین کنسرت یکعده هنرمندان خوش آواز و با احساس وطن بطور افتخاری سهم گرفته بودند که مورد استقبال عده کثیر افغانان و دوستان غیر افغان، خصوصاً برادران و خواهران ایرانی ما، قرار گرفت. عایدی که از طریق فروش تکت، اعانه افغانان عزیز و دوستان غیر افغانی و فروش تابلوهای قلمی بدست آمد، مجموعاً ۱۲ هزار دالر شد که ۲۰۰۰ دالر آن بجمع مصارف کنسرت حساب شد و باقی مبلغ ده هزار دالر آن توسط شخص معتمدی بافغانستان فرستاده شد و هدایت داده شد تا ازین پول مواد غذایی خریداری شده و تا حد امکان بشهرهای مختلف برای مستحقین توزیع گردد. (منبع: انجمن زنان افغان در کلفورنیای جنوبی)

انتخابات در افغانی کلتوری تولنه

افغانی کلتوری تولنه در شمال کلفورنیا که یک موسسه غنیمت فرهنگی بشمار رفته و برای حفظ و دوام فرهنگ اصیل افغانی در منطقه از دایر کردن سیمینارها و کنفرانسها گرفته تا طبع کتب و نشرات مفید از هشت سال باینطرف خدمات قابل قدر انجام داده و میدهد، درین اواخر بقرار اساسنامه خود برای تجدید مدت خدمت هیات رئیسه و اورگانهای مربوطه، انتخاباتی براه انداخته بود که نتیجه آن قرار ذیل است:

پوهاند دکتور اراکوزی بحیث رئیس هیئت عامل دوره ششم و دکتور ناصر احمد ساپی بحیث معاون رئیس هیئت عامل و شاغلی الحاج محمد حسن شیرزاد بحیث منشی هیئت عامل انتخاب شدند.

شاغلو داکتر فضل احمد عبدیانی - ذبیح الله عصمتی - دیپلوم انجنیر عبیدالله حیدری - داکتر عبدالسیحان هاتفی احمدزی - عاشق الله لونگین فنا ساپی - محمد طاهر قدوس - حبیب الله هوتکی - داکتر رحمت الله نظری - احسان الله احسان - حامد الوتاند - الحاج محمد حسن شیرزاد بحیث اعضای هیئت عامل دوره ششم انتخاب شدند.

کلتوری تولنه دارای چهار کومیته میباشد که شاغلی حاجی محمد شیرزی بحیث مسئول کمیته مالی - شاغلی داکتر رحمت الله نظری بحیث مسئول کمیته فرهنگی - شاغلی داکتر عبدالسیحان هاتفی احمدزی بحیث مسئول کمیته نشرات و شاغلی ذبیح الله عصمتی بحیث مسئول کمیته امور اجتماعی انتخاب شدند.

مجله آئینه افغانستان منحصراً همکار و موید افغانی کلتوری تولنه بهر یک از اعضای محترم دوره ششم نسبت بانخاب شان تبریک گفته موفقیت های بیشتر شانرا درتأمین اتحاد و خدمات شایسته فرهنگی و اجتماعی از خداوند متعال مسئلت مینماید.

وفیات و ضایعات

وفات گل محمد کاکر در کانادا

با تأسف عمیق خبر وفات محترم آقای گل محمد کاکر را که بعمر ۶۹ سالگی باثر سکنه دماهی بتاريخ ۲۷ اگست ۲۰۰۰ میلادی در شهر مونتریال کانادا برحمت حق پیوسته است، دریافت نمودیم. در مراسم جنازه مرحومي عده زياد افغانها و مسلمانهای شهر مانتریال شرکت نموده بسیار محترمانه بخاک سپرده شد. انا لله و انا اليه راجعون

مرحوم گل محمد کاکر فرزند مرحوم ولي محمد خان حاکم درس ۱۹۳۲ م در شهر کابل تولد یافته، تحصیلات ابتدائی و ثانوي را در لیسه حبیبه درس ۱۹۵۳ به پایان رسانیده و از پوهنهی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل در سنه ۱۹۵۷ فارغ گردیده بود. ماموریت اول خود را بحیث معاون میدان هوایی کابل آغاز کرد و در سنه ۱۹۵۹ جهت تحصیلات عالی در رشته حقوق هوانوردی ملکی بکشور هالیند رفت؛ در بازگشت بحیث مدیر روابط خارجیه ریاست هوانوردی و توریزم مقرر شد و در سنه ۱۹۶۳ برای ادامه تحصیل بایالات متحده امریکا اعزام گردید و در اتمام تحصیل بحیث مدیر پلان ریاست هوانوردی ملکی خدمت نموده در سنه ۱۹۶۵ برای تحصیلات عالی بکانادا اعزام شد. بعد از اخذ دیپلوم ماستری در رشته حقوق بین المللی هوانوردی از پوهنتون (مکگیل در شهر مانتریال) بوطن مراجعت و بحیث مشاور ریاست عمومی هوانوردی ملکی الی سنه ۱۹۷۱ ایفای وظیفه نمود.

مرحوم کاکر بین سالهای ۱۹۷۱ الی ۱۹۷۴ باساس معرفی دولت افغانستان بحیث مدیر حقوق در سازمان بین المللی هوانوردی (ICAO) در شهر مانتریال مصروف خدمت بود و بعد از تقاعد نظر بضرورتی که آن سازمان به تجربه و علمیت او داشت، بحیث مشاور و امداد تخنیکي الی سال ۱۹۹۷ بوطنیه ادامه داد و جهت مشوره و تدریس قوانین بین المللی هوانوردی ملکی عازم کشورهای چین، آذربایجان، قزاقستان و ازبکستان گردید. مرحوم کاکر بزبانهای پشتو، دری وانگلیسی تسلط کامل داشته نوشته های و آثاری بجا گذاشته است و بزبانهای عربی، فرانسوی، و هالیندی نیز دسترس کافی داشت. وفات مرحومي یک ضایعه علمی برای افغانستان بشمار میرود.

مدیر مسئول و همکاران مجله آئینه افغانستان وفات همکار قلمی خود دانشمند گل محمد کاکر را یک ضایعه علمی برای افغانستان میدانند. مرحوم کاکر یک خدمتگار صادق افغانستان و یک افغان نهایت شریف و وطن دوست بود، چنانچه در ظرف چندسال گذشته دوبار باافغانستان رفته و برای رونق گرفتن ریاست هوانوردی ملکی افغانستان و شرکت آریانا مشوره های سودمند علمی و مسلکی داده که بقرار حکایت مرحومي از طرف رژیم طالبان کمتر شنیده شده است، هکذا مرحومي برای تجدید عضویت افغانستان در موسسه بین المللی هوانوردی ملکی جانفشانیهای زیاد نموده

است. از خداوند متعال جل جلاله بهشت برین را منجبت ماوای مرحومي مسئلت مینمائیم و بمحترمه خانم و بازماندگان مرحومي عرض تسلیت میرسانیم. دوست و مهاجر همشهری مرحوم گل محمد کاکر، جناب پوهنوال دکتور سید هاشم صاعد، استاد پوهنهی حقوق و علوم سیاسی و سابق معاون ریاست پوهنتون کابل در رثای مرحومي چنین نگاشته اند:

« هر چند که من مرحومي را از دوره تحصیلی اش در پوهنهی حقوق و علوم سیاسی کابل می شناختم، ولی شناختم از وی در کانادا بیشتر گردید و واقعا او را یک انسان باتقوی و شریف یافتم. اوضاع



دکتر سید هاشم صاعد

خونبار بیست سال اخیر کشور مان مانند سایر انسانهاییکه دل در گرو خاک وطن داده اند، بروی نیز تاثیر ناگوار داشت، چونانکه هجرت و دوری از وطن و بخصوص برادر کشی و استخوان کشی مدعیان قدرت آن مرحومي را بیچاره تر ساخته بود و شاید همین رنج و فشار موجب خونریزی دماغ مرحومي شده باشد.

مرحوم محمد گل کاکر دارای اوصاف زیاد بود، منجمه احساس عمیق وطنپرستی و علاقه بمطالعه و شناسائی از مردم افغانستان و مسائل بین المللی ممیزات مشخصه وی را تشکیل میداد.

در این فرصتی که کشور ویران ما با افراد سالم و صاحب احساس و ملی و ترقیخواه نیاز مبرم دارد تا بعد از آزادی در امر باز سازی آن خدمت نمایند، مع الاسف خوبان یکی از پی دیگر بسوی عدم میروند - یا بقول کلیم: رو پی نکرد هر که ازین خاکدان گذشت. در هر حال روح آن مرحومي را شادمیخواهم و بازماندگان شان تسلیت عرض میدارم. دکتور سید هاشم صاعد

خدمتگاران افغانستان میرمن مهریه مستمندي برحمت حق پیوست

با تاثر نهایت عمیق خبروفات همکار عزیز و شخصیت قابل احترام افغان میرمن مهریه رفیق مستمندي را در مجله آئینه نشر میکنیم. مرحومه بتاريخ شنبه ۲۸ اکتوبر ۲۰۰۰ بعمر ۵۸ سالگی در کلفورنیای جنوبی چشم از جهان پوشید و بتاريخ دوشنبه ۳۰ اکتوبر محترمانه بخاک سپرده شد. در مراسم تشییع جنازه مرحومه زاید از سه صد افغان اعم از مرد و زن و هم عده زیاد همکاران امریکائی مشارالیها اشتراک نموده بودند. انالله وانا الیه راجعون

مرحومه مهریه جان رفیق مستمندي، خانم مرحوم دکتورشاهی بای مستمندي، در سنه ۱۹۴۳ در صحیفه زیبای خواجه ملاه - چهاردهمی کابل تولد یافته، تحصیلات ثانوی رادر لیسه رابعه بلخی و تحصیلات لیسانس را در رشته ژورنالیزم در پوهنهی ادبیات پوهنتون کابل تکمیل نموده، بعداً در شعبات مختلف وزارت اطلاعات و کلتور شامل خدمت بوده، برای تحصیلات مسلکی به استرالیا و هندوستان رفته و دیپلوم ماستری خود را در رشته ژورنالیزم از یونیورسیتی سیراکیوز نیویارک بدست آورده بود. بعد از تهاجم لشکر روس و رویکار آمدن حکومت کمونستی در کابل به همراه شوهر و فامیل خود مجبور بترک وطن گردیده بکلفورنیای مهاجر شد. شوهرش داکترشاهی بای مستمندي که قبلاً در افغانستان در کشف آثار باستانی و ترتیب موزیم ها خدمات شایسته انجام داده و در امریکا نیز برای کشف آثار باستانی مسروقه از افغانستان و حفظ و حراست آنها بکار آغاز کرده بود، از بخت بد در یک تصادم ترافیکی وفات یافت و مهریه جان متکفل نفقه و تربیه دو طفل یتیم شد که با شهادت بینظیر و حفظ شرافت افغانی و اسلامی و نام نیک و وظیفه مادری را انجام داده عمر خود را وقف تربیه و تحصیل اولادش ساخت و هر دو را بشمر رساند.

علاوفاً مرحومه مهریه مستمندي «کمیته حفظ آثار باستانی افغانستان» را تاسیس نمود تا کارنا تمام شوهر مرحوم خود را دنبال کرده باشد و درین راه از ده سال باینطرف خدمات برارنده و شایان تقدیر برای افغانستان انجام داده است که مهمترین آن سهم ساختن یونسکو و موسسات بین المللی برای کشف، تشخیص، استرداد و حفاظت آثار باستانی مسروقه از افغانستان میباشد - تامین این مامول کار آسانی نبود، میرمن مستمندي در لاس انجلس ده ها کنفرانس و سیمینار دایر کرد، بکنفرانسهای متعدد در کشورهای مختلف اروپا و امریکا مسافرت نمود و داعیه افغانستان را بسمع جهانیان رسانید تا اینکه دنیا حاضر شد در زمینه همکاری نماید. تاسیس موزیم افغانستان در سویس محصول اهداف و خدمات «کمیته حفظ آثار باستانی افغانستان» و میرمن مهریه مستمندي رئیس این کمیته میباشد. امید داریم بعد از وفات میرمن مستمندي، کمیته مذکور بکار و خدمات مفید خود دوام داده بتواند.



مرحومه مهریه رفیق مستمندي

مرحومه مهریه مستمندي با وجودیکه با تن علیل برای تامین نفقه روزمره و مرتب کار میکرد، در عین زمان خود را بکارهای خیریه و مفید اجتماعی هم مصروف میساخت. از آنجمله است تاسیس «انجمن زنان افغان در کلفورنیای جنوبی» که بهمت و همکاری یکمده میرمن های خیرخواه و حساس افغان تاسیس یافت و مرحومه مهریه جان مستمندي تا روز مرگ رئیس آن بود. محترمه میرمن کوکی انور معاونه انجمن مذکور در مراسم تدفین مهریه جان مستمندي از خدمات و حسن اداره، حسن خلق و طرز معامله نیک مهریه جان با همکارانش به تفصیل یاد کرد. در مجله بسا خدمات مرحومه، اینهم تذکریافت که مشارالیه طرفدار جدی حقوق زن در جامعه افغانی بوده خواستار حق تعلیم و تربیه، حق استخدام و کسب معاش و حق سهمگیری زن در خدمات اجتماعی و سیاسی بوده و درین راه با در نظر داشت مکلفیت های دینی و فرهنگی، مجدانه مبارزه میکرده است.

مرحومه مهریه مستمندي از هفت سال باینطرف بمرض تباه کن سرطان مبتلا و با آن مبارزه داشت، چند بار

بستر و عملیات شد ولی تا دوماه پیش از مرگ بطور عادی کار میکرد و در محافل اشتراک مینمود، هیچکسی شکایت درد و رنج او را نشنیده است. سال گذشته با جسم نا توان بزیارت کعبه مشرف و حاجیه شد. نویسنده این مرثیه سه روز قبل از وفاتش بدیدن اورفته بود، در حالیکه داکترهای معالج برایش گفته بودند چند روزی درپیش رودارد، اما او تبسم کنان میگفت « آنچه در قدرت من و امکانات این کشور پیشرفته وجود داشت، صرفه نشده، من از خداوند (ج) شکر گزارم و به اراده او تسلیم... »

وفات این بانوی دانشمند، خیرخواه و خدمتگار برای افغانستان یک ضایعه جبران ناپذیر است. خداوند متعال این زن پاکنهاد را، که مومن و مسلمه بود و هم خیرخواه و خدمتگار، وطن دوست، بشر دوست و طرفدار جدی حقوق زن در جامعه افغان، برحمت ابدی خود قرین فرماید. مدیر مسئول، کارکنان و همکاران مجله آئینه افغانستان به فرزندان و بازماندگان مرحومه و فامیلهای مستمندی و رفیق عرض تسلیت میرسانند.

پیام تسلیت انجمن طبي افغاني

انجمن طبي افغاني در کلفورنیای جنوبی پیام ذیل را توسط آقای دکتر محمد یوسف صادق در محفل فاتحه مرحومه میرمن مهریه مستمندی قرائت نمود:

« انجمن طبي افغاني در هفته گذشته از فاجعه وفات خانم مهریه مستمندی رئیس انجمن زنان افغان در کالیفورنیای جنوبی با کمال تأسف اطلاع حاصل نمود. قالو انا لله و انا الیه راجعون.

بورد دایرکتري انجمن طبي مراتب تأثرات عمیق خود را بتمام اعضای فامیل متوفی و اعضای انجمن زنان افغان در کالیفورنیای جنوبی ابراز نموده روح شانرا از بارگاه رب العزت شاد و آرام استدعا نموده و وفات شانرا بتمام جامعه افغان یک ضایعه جبران ناپذیر تلقی مینماید.

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نکوئی نیرند

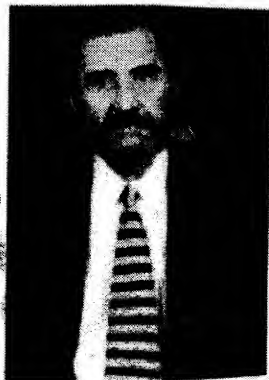
خانم مستمندی که در راه حفظ آثار باستانی افغانستان و همچنان در راه پیشبرد اهداف برارنده انجمن زنان افغان در کالیفورنیای جنوبی مصدر خدمات شایانی گردیده اند، و تا آخرین رمق حیات شان جدوجهد زیادی در راه خدمت با افغانستان عزیز از خود نشان داده اند، با انجمن طبي ما نیز ارتباط و همکاری بسیار نزدیکی داشته اند، ما بدینوسیله زحمات شانرا بنظر قدر و احترام نگریسته و به بازماندگان شان صبر جمیل آرزو می نمائیم. شاعری خوب میگوید که:

ثبت میسازد بخط تند تاریخ بشر نام آنکس را که اندر جامعه خدمتگر است
باعرض حرمت - از طرف بورد دایرکتري انجمن طبي افغاني - داکتر محمد یوسف صادق.

بهناسبت وفات مرحوم حبیب الله فاروقي

با کمال تأسف از وفات فرزند صدیق و دانشمند افغان آقای حبیب الله فاروقي سابق معاون اداری ریاست ارزاق بتاريخ دو شنبه ۳۱ ماه جولای سنه ۲۰۰۰ اطلاع حاصل نمودیم. وی شخص وطن دوست، متدین، خیرخواه و مومن مسلمان بصفات دینی آراسته بود. جنازه مرحومی بتاريخ روز جمعه ۴ اگست در حضره افغانهای مهاجر در لانگ آیلند نیویارک با اشتراک جمعیت غفیر افغانها محترمانه بخاک سپرده شد. محترمان آقایان حاجی محمد اکبر شیرزاد امام مسجد مبارک ابوبکر صدیق (رض)، سید عبدالوهاب آثیمی؛ شمس الدین متین سلجوقی و لودین بهنگام مراسم تدفین درباره شخصیت و سجایای نیک مرحوم فاروقي صحبت نموده وفات او را یک ضایعه شمردند. در مراسم فاتحه گیری بتاريخ ۶ اگست، محترم مولوی صاحب محمد نبی یوسفی امام مسجد سید جمال الدین افغاني از شخصیت نیک و حس وطن دوستی و خیر خواهی مرحوم فاروق یاد نموده برایش دعای مغفرت نمودند. انا لله و انا الیه راجعون.

مرحوم حبیب الله فاروقي در سنه ۱۳۰۲ هجری شمسی در ولایت هرات متولد شده عمر درازی در خدمات ملکی کشور بوظایف مهم و حساس بنام نیک سپری نموده برتبه اول تقاعد کرده است. مرحومی یک نویسنده با استعداد بوده در مسائل دینی دسترس کافی داشت و چندین کتاب شان بچاپ رسیده، از آنجمله است «اهداف قران کریم»، «خدا شناسی» و کتابی بعنوان «خرس در چنگال عقاب» که بیانگر حوادث تاریخی و سیاسی افغانستان میباشد و بار دوم در ۱۳۶۷ چاپ شده است. مرحوم فاروقي بعد از تهاجم لشکر شوروی افغانستان



مرحوم الحاج حبیب الله فاروقي

عزیز را با فامیل خود ترک داده عازم دیار هجرت گردید، وی یک شخص باعاطفه و بشردوست بود و از جریانات خونین و تباه کن تنظیمی و برادر کشیهای ناشی از آن دل پر خون داشت و رنج میکشید. در نیویارک همیشه در مسائل ملی، سیاسی و کمک رسانی شرکت میکرد و تادم مرگ در حسرت وطن و غم و درد وطنداران رنج میکشید و در عین زمان شخص متقی و عبادتگر بوده پنجوقت نماز خود را در مسجد جامع قضا نمیکرد. خداوند متعال برایش در بهشت برین جای بدهد و او را قرین رحمت خود گرداند.

مدیر مسئول این مجله از مرحوم حبیب الله فاروقی شناخت قدیم و خاطرات نیک داشته، قرار مسموع در افغانستان عهده های حساس و پردرآمد را بصداقت و نام نیک انجام داده و در سالهای هجرت در نیویارک نیز به غم و فکر وطن بوده، نوشته ها و مقالات شان در مسائل ملی و سیاسی در آئینه افغانستان نشر شده، مرحومی برای قیام صلح در افغانستان طرح هایی ارائه کرده بود که نشر شده و هم در امور خیریه سخاوتمندانه سهم میگرفتند، چنانچه برای انعقاد کنفرانس بین القاره ای در نیویارک بمديرمسئول این مجله کمک مالی نمودند و چند بار دیگر نیز در امور خیریه و اعانه ها بمصیبت رسیدگان و محتاجین سهم گرفتند که در آئینه نشر شده است.

از آقای صفی الله التزام ژورنالیست آزاد میدیای افغانی در نیویارک که به تقاضای مدیر مسئول لبیک گفته و یک مقدار معلومات درباره مراسم تشیع جنازه و تدفین مرحومی بما فرستادند اظهار تشکر و امتنان مینمائیم، اینکه بخاطر ضیق جای نتوانستیم همه اوراق و معلومات ارسالی شانرا چاپ کنیم، معذرت میخواهیم، ولی بخاطر جاودانی ساختن خدمات و خاطرات مرحوم حبیب الله فاروقی آنچه حقیقت ولایق شان بود در بالا ثبت و رقم شده است.

مدیر مسئول و همکاران مجله آئینه افغانستان، بشمول آقای صفی الله التزام، به پسران و همه بازماندگان مرحوم حبیب الله فاروقی تسلیت و تمنیات نیک عرضه میدارند و روح مرحومی را شاد میخواهند.

وفات نابهنگام محمد آصف ظاهر مرد شریف، مهمان نواز و وطندوست

باتأثر زیاد از وفات نابهنگام دوست گرمی خود آقای محمد آصف ظاهر که بسن ۶۵ سالگی در اثر سکت قلبی بتاريخ دوم اکتوبر ۲۰۰۰ در پشاور صورت گرفته، اطلاع حاصل نمودیم. جنازه مرحومی به وطن انتقال یافته با اشتراک عده غفیر هموطنان مقیم پشاور و لغمان محترمانه در حضیض کبیره گری لغمان بخاک سپرده شده است. انا لله وانا الیه راجعون

مرحوم محمد آصف ظاهر، فرزند ارشد مرحوم دکتور عبدالظاهر خان سابق صدراعظم افغانستان، در سنه در لغمان تولد یافته، تحصیلات ثانوی را در لیسه حبیبیه تکمیل و برای تحصیلات عالی عازم امریکا گردید، تادرجه ماستری در رشته اقتصاد سیاسی در پوهنتون کلفورنیای جنوبی تحصیل نموده، مدتی در امریکا کار و زندگی میکرد.

در مراجعت بوطن بحیث معاون بانک انکشاف زراعتی مقرر گردید و مدتی هم رئیس این بانک بود. در اخیر دوره حکومت کمونستی داکتر نجیب الله، آقای آصف ظاهر بحیث وزیر اعصار مجدداً در کابینه شامل گردید و این همکاری او با کمونستها دوستان او را مشکوک ساخت. اما مردم متعجب شدند که در سال اول حکومت ربانی، آقای محمد آصف ظاهر بحیث وزیر مختار ربانی و اولین سفیر دولت اسلامی در کویت مقرر شد و بعد از دو سال بحیث سفیر کبیر ربانی در روم - ایتالیه تعیین و تا سقوط حکومت ربانی باین عهده موطف بود. هنگامیکه در سنه ۱۹۹۷ مدیر مسئول این مجله در پشاور علت همکاری او را با حکومت نجیب پرسید، وی



این تصویر حدود ۲۰ روز قبل از وفات مرحومی در کالفرنیا گرفته شده

چنین توضیح نمود که او در تمام مدت جهاد همکار مجاهدین بوده و قبول همکاری او با حکومت نجیب با اساس موافقه و سفارش مجاهدین (ربانی، مجددي و گیلانی) صورت گرفته بود. مرحوم ظاهر میگفت که نجیب الله در اخیر دوره حکومتش مانوری را براه انداخته بود که با اساس طرح اعلان شده صلح و آشتی ملی خود گویا میخواست اشخاص غیر حزبی و بیطرف را بحکومت خود شامل بسازد؛ نجیب الله در صحبتی به آصف ظاهر گفته بود که او میخواهد دروازه شمول افغانهای غیر حزبی و بیطرف را در کابینه باز سازد و بتدریج حکومت را با افغانهای غیر حزبی واگذار شود و برای اینکار منتظر فداکاری و داوطلبی افغانهاییست که با قبول اتهام ها و تاپه های مخالفین، این راه را باز سازند. مرحوم آصف ظاهر علاوه کرد که او سخنان نجیب را به ربانی در پشاور انتقال داد و ربانی با و پیغام فرستاد که رهبران (ربانی، مجددي و گیلانی) بشمول او در کابینه نجیب موافقه دارند. او گفت در مدت وزارت خود که دو سال هم طول نکشید برای بازسازی و اعمار مجدد افغانستان کار میکرد نه برای حکومت نجیب و از تمام فیصله های مهم بر ربانی اطلاع میداد، چنانچه با اساس همان خدمات صادقانه از طرف ربانی اول بحیث وزیر مختار در کشور کویت و بعد بحیث سفیر کبیر در روم مقرر گردید. مدیر مسئول این مجله بعد از شنیدن توضیحات بالا منحیت یکدوست برایش گفته بود که «رابران» او را استعمال کرده و ایکاش با حکومت نجیب همکاری نمیکرد.

بهر حال، کسانی که بشمول این نویسنده مرحوم آصف ظاهر را میشناسند باور دارند که وی کمونست نبود و بحزب پرچم شامل نشده بود، ولی در بین کمونستها همصنفي ها و دوستان زیاد داشت و هم از شهرت نیک یک فامیل نامدار و سرشناس برخوردار بود که نجیب الله برای جلب چنین اشخاص بسیار تلاش میورزید. نکته دیگر اینست که احمد شاه مسعود با ائتلاف با پرچمها گلبدین را از کابل راند و بهمدستی رشید دوستم کابل را برای ربانی متصرف شد. دلیل حکومت مزخرف دو ماهه مجددي هم این بود که مسعود بحمايت کامل پرچمها در کابل ذليت و تسلط داشت و بعد از تقرر ربانی بحیث رئیس جمهور چارمايه، پرچمها بصورت علني در دستگاه دولت، خصوصاً در اردو، جا و مقام گرفتند و این ائتلاف تا امروز بحمايت علني پوتین و وزیر دفاع روسیه بیشتر استحکام یافته است.

مرحوم محمد آصف ظاهر یک شخص متواضع، فقیر مشرب و وطن دوست بود و برای ختم جنگ و اعاده صلح در افغانستان بسیار می تپید. در پشاور با گروه های مختلف میدید و همکاری میکرد، دروازه اش بروی افغانها باز و از مهمان نوازي اش همه دوستان مستفید بودند. سه سال قبل در پشاور انجمن «د افغانستان ملي نهضت» را تاسیس نمود و جریده ای بعنوان «امن» که مخفف انجمن مذکور میباشد نشر میکرد. نظریات و طرحهای او و انجمنش برای اعاده صلح درین جریده نشر شده است. در ماه سپتامبر برای تداوي بکلفورنيا آمده بود، عارضه قلبي اش جدي بود و باید (ترانسپلانت) میشد، مگر او میخندید و باور نمیکرد و باخوش باوري به پشاور مراجعت نمود، اما در ظرف یک هفته جان بحق سپرد. روحش شاد باد.

برای خانم و پسران و دختران مرحومي و هم برای همشیره و کاکایش جناب محترم دكتور عبدالقيوم خان تسليت و تمنيات نیک تقدیم مینمائيم.

وفات یک خدمتگار افغانستان جنرال عبدالاحد خان

با تاسف خبر شدیم که جنرال عبدالاحد خان سابق قوماندان امنیه کابل بتاريخ ۱۵ نوامبر ۲۰۰۰ بسن ۸۶ سالگی در ایالت ویرجینیا وفات یافته و جنازه مرحومي با اشتراک عده غفیر افغانهای مقیم ویرجینیا، واشنگتن و ماریلیند محترمانه بخاک سپرده شده است. انا لله و انا الیه راجعون

مرحوم جنرال عبدالاحد خان پسر مرحوم حاجي عبدالقادر خان یکتن از مشاهیر ولایت لغمان (لوی ننگرهار) میباشد که پدرشان در دوره سلطنت اعلحضرت امان الله خان در وزارت مالیه آنوقت سمت مشاوریت داشته و از مقربین شاه بودند. مرحوم حاجي عبدالقادر خان شخص با مطالعه و میرزای لایق و متدین بوده در خانواده این مرد خدمتگار صادق کشور سه فرزند تحصیل یافته، لایق و صادق تربیه شد که هر کدام از لحاظ علمی باخذ درجه دکتورا نایل و در کشور خود مصدر خدمات برانده شدند. مرحوم داکتر عبدالظاهر خان سابق صدراعظم و مرحوم جنرال عبدالاحد خان که اینک مرثیه او را مینویسیم دو فرزند برانده این فامیل بعد از خدمات طولانی بوطن و مردم خود برحمت ایزدي پیوسته و پسر سوم شام جناب داکتر عبدالقيوم خان سابق وزیر معارف الحمد لله هنوز هم حیات دارند.

از کودتای کمونستی مجبور بترک وطن و مهاجرت به امریکا گردید. از مرحومی پسران و دختران و پندوست و تحصیل کرده باقیمانده که اکثر شان بدرجۀ دکتورا در امریکا مصروف کار میباشند. مدیر مسئول و کارکنان مجلۀ آئینه افغانستان و فوات خدنگار صادق افغانستان جنرال عبدالاحد خان مرحوم را به پسران و دختران مرحومی و ببردادر مرحومی جناب دکتور عبدالقیوم خان تسلیت عرض میدارند و از بارگاه الهی برای مرحومی بخشایش مسئلت مینمایند.

خواستار فوري قطع جنگ و مداخلات خارجي و قطع حمايت از مسعود مي باشد .
کشور های فقير آسیای مرکزي ختم جنگ و ایجاد تفاهم با طالبانرا بحيث شرط ضروري برای تزويد عايدات خود از طريق تزويد توليدات گاز و نفت و صدور اين مواد پرقیمت شان بمار کیت های بين المللي تلقی مينمايند .

یک افغانستان نا آرام هکذا مانع احیای مجدد راه تجارتي تاریخي به نیم قاره هندوستان و جاهای دیگر پنداشته میشود چونکه این راه بانزوای خفه کننده این منطقه محصور بخشه، خاتمه می بخشد. اما روسیه و ایران رقابت با نفت و گاز و پایپ لاین خود را بمشکل استقبال میکنند. روسها همچنین از هرنوع روشی خوش شان نمی آید که بکشور های منطقه عدم اتکاء و استقلال بیشتر از ماسکو ببخشد. اخبار های متواتر ماسکو درباره خطر اسلام گرایی بابیکفایتی که از عساکر روسی در نقطه تمرکز شان دیده شده در تضاد قرار میگیرد. قوای روسی در تاجکستان تا امروز به تخریب مراکز اسلام گراها که در قله های مرتفع قرار دارند موفق نگردیده و ۱۵ هزار قوای محافظ سرحدی روسیه نیز در برابر عبور و مرور مخفی اسلامیست هادر سرحدات مشترک تاجکستان - افغانستان چندان موانعی ایجاد نتوانسته اند. سهمگیری روسها برای سهل گردانیدن قاچاق - بخاطر بعضی ملاحظات - واشتراک شان در تجارت مواد مخدره فقط یک توضیح ضمنی میباشد. سال گذشته که ماسکو برای تسلیح ومجهز ساختن لشکر قرغز تحت فشار قرار گرفت، نوع اسلحه ایرا به قرغزها دادند که از جنگ عمومی اول باقی مانده بود. تمام این وقایع علایم سیاست معلوم روسیه است که آشوب را در مناطقی میخواهد زنده نگهدارد که حکومت آنها را ماسکو میخواهد در قبضه خود داشته باشد.

روسیه بخاطر منافع خود دیگ جوشان منازعات آشوبگرانه را در منطقه جنوب قفقاز مشتعل نگاه داشته است . درینجا روسها تجزیه ابقاز و اوسیتیان را بخاطر تولید فشار بالای حکومت غربگرای جورجیا دامن میزنند . کریملین هکذا از منازعه بین ارمنستان و آذربایجان پیرامون قضیه نیگورنو قره باغ بهره برداری میکند . تا هرزمانیکه این منازعه دوام کند ، حکومت باکو نمیتواند خود را با جهان غرب (امریکا) وابسته سازد .

باین ترتیب امپراطوری قدیم روسی در آسیای مرکزی از اثر آشوب ظاهراً متداوم در افغانستان و صدور آشوب از افغانستان خود را مضطرب می یابد. اثرات نا مطلوب این وضع در ایران، چین و نیم قاره هند نیز مشهود است.

هنگامیکه وزیر دفاع روسیه، ایوان سرگییف، با احمد شاه مسعود قوماندان مقاومت شمال بمقابل طالبان، در شهر دوشنبه پایتخت تاجکستان در ماه اکتوبر دیدار نمود، این ملاقات محض برای مبادلهٔ تعارفات بین دو دشمن قدیمی نبود. بلکه هدف آن تعقیب سیاست معلوم روسیه برای چکاندن تیل جهت شعله ورنگاهداشتن آتش بزرگ دیگر جوشان منازعات در منطقهٔ پر آشوب آسیای مرکزی بوده است. *بقدرت*

موضوعیکه بر روزاول کنفرانس از طرف نمایندهٔ موسسهٔ حامیان حقوق بشر توسط آقای مایک والت برای بحث به ۲۲ نفر افغان حاضر در کنفرانس پیشنهاد گردید این بود که افغانها تصمیم بگیرند چطور، بکجا و بکدام تاریخ لویه جرگهٔ مجوزهٔ پادشاه سابق را دایر کرده میتوانند؟ رئیس مجلس بر روز اول کنفرانس آقای داکتر عرفان فطرت بود. کانگرسمن روهر با خبر در نوبت سخنرانی خود با افغانها گفت: شما افغانها خواب طولانی و عمیق دارید، بسیار گپ میزنید ولی تصمیم گرفته نمیتوانید، اما دنیا و امریکا از قضیهٔ افغانستان خسته شده، اگر دربارهٔ انعقاد لویه جرگه زود تصمیم نگیرید فرصت ازدست میرود. روهر با خبر علاوه کرد که دولت امریکا کمکی بمبلغ ۳۰۰ میلیون دالر در بودجهٔ سال آینده برای افغانستان تخصیص داده که صدمیلیون دالر آن برای کمکهای بشري، صدمیلیون دیگر برای ماین پاکي و صدمیلیون دیگر برای مسائل سیاسی میباشد و ازین صدمیلیون اخیر میتوان برای تدویر لویه جرگه کار گرفت. وقت ضیق است باید فوری فیصله کنید و بما تاریخ انعقاد لویه جرگه را بدهید در غیر آن این صدمیلیون دالر بمدارک دیگر مصرف خواهد شد. کانگرسمن پورتر که خانمش در برگزاری این کنفرانس رول داشته است، با افغانها گفت: باید درین مجلس تاریخی برای انعقاد لویه جرگه تعیین شود، در غیر آن فرصت قضا میشود. کانگرسمنها دربارهٔ کندي و سستی پروسهٔ روم شکایت کردند. فاطمه جان گیلانی گفت پادشاه پول ندارد، اگر شما با پول مساعدت میکردید زودتر عمل میکرد.

بروز دوم کنفرانس آقای مایک والت نمایندهٔ موسسهٔ حامیان حقوق بشر ریاست مجلس را بعهدہ داشت. مدعوین هر کدام در موضوع مورد بحث سخن گفتند و نظر دادند. بیانیهٔ داکتر قاسم فاضلی بزبان فرانسوی رسیده بود توسط سردار ولیشاه بزبان انگلیسی ترجمه و قرائت شد. در ضمن بحث برینکه لویه جرگه بکجا دایر شود، کانگرسمن روهر با خبر پیشنهاد کرد که بدخشان محل مناسبی برای انعقاد لویه جرگه خواهد بود. انجنیر اسحق پنجشیری نمایندهٔ احمد شاه مسعود پیشنهاد روهر با خبر را تأیید کرد. اما عبدالخالق فضل، کمونست خلقی و سابق سفیر حفیظ الله امین در استرالیا که در عین زمان یک پشتونیست متعصب است، بدخشان را جای مناسب ندانست و گفت نمایندگان طالبان هر گاه به بدخشان بروند ترور خواهند شد. روهر با خبر گفت پس در بگرام دایر شود. افغانها گفتند بگرام فعلاً منطقهٔ جنگ است بین دوجناح و دایر شدن لویه جرگه در آنجا ممکن و مصئون نیست. بعد از آن کانگرسمنهای امریکائی ترکیه و عربستان سعودی را برای دایر شدن لویه جرگه پیشنهاد نمودند، ترکیه رد شد اما بالای عربستان سعودی مکث صورت گرفت که گفتند مهد اسلام وهم کاملاً مصئون میباشد. بالاخره افغانها گفتند بهتر خواهد بود داخل افغانستان دایر شود و ولایت پکتیا را محل مناسب دانستند. در جریان مجلس افغانها هم از کانگرسمنها سوالاتی دربارهٔ کمک و مساعدت دولت امریکا برای دایر ساختن لویه جرگه میکردند و کانگرسمنها جواب میدادند که گویا کانگرس امریکا پلان پادشاه ولویهٔ جرگه اضطراری را تأیید و حمایت کرده و هر گاه افغانها محل و تاریخ آنرا تعیین کنند دولت امریکا در زمینه مساعدت خواهد کرد.

هنگامیکه افغانها دربارهٔ تعیین محل لویه جرگه بحث میکردند، کانگرسمنها گفتند خوب، هر جا را که تعیین میکنید بداخل یا خارج اختیار شماست، اما باید تاریخ آنهم در همین مجلس تعیین شود. افغانها گفتند درین مورد باید با اعلحضرت پادشاه سابق مشوره شود. سه نفر اعضای مجلس هریک سردار ولیشاه برادر کهتر جنرال عبدالولی و عموزادهٔ پادشاه که به نمایندگی از روم درین کنفرانس اشتراک کرده بود، قوماندان عبدالحق و هدایت امین ارسلا به تلفون رفته جریان مجلس را بپادشاه در روم گزارش داده تقاضای تعیین تاریخ را نمودند. آنها از قول پادشاه بمجلس گفتند که بتاریخ ۱۵ جنوری ۲۰۰۱ مجلسی در روم دایر میشود و در همین روز تاریخ و محل انعقاد لویه جرگه نیز تثبیت و اعلان خواهد شد.

داکتر سیدمخدوم رهین، داکتر امین فرهنگ و انجنیر اسحق پنجشیری نمایندهٔ احمد شاه مسعود بعد از تماس و مشوره با خوجه ثین ربانی و احمد شاه مسعود بکانگرسمنها گفتند که هر گاه لویه جرگه در داخل یا خارج افغانستان دایر گردد، خوجه ثین ربانی وعده کرده که از مقام ریاست جمهوری استعفی خواهد کرد. کومیتة های برگزار کننده فیصله کردند که آقای محمد یوسف نورستانی به نمایندگی از موسسهٔ حامیان حقوق بشر بحیث آمر ارتباط (Liaison Officer) بغرض تطبیق مصوبهٔ این مجلس برای مدت شش ماه در روم کار کند، معاش و مصرف او را آقای جیمز ریچی متعهد شد.

اعلامیه رسمی که بروز ششم دسامبر دربارهٔ این کنفرانس صادر گردید، متن انگلیسی آن در بخش انگلیسی چاپ شده، ترجمهٔ دري آن قرار ذیل است:

عنوان: «از طرف موسسهٔ حامیان حقوق بشر: افغانها برای استقرار صلح، دیموکراسی و آشتی ملی حرکت قاطعانه کردند - چارشنبه ششم دسامبر ۲۰۰۰، واشنگتن - اعلامیهٔ ذیل امروز از طرف موسسهٔ حامیان حقوق بشر نشر گردید:

بخش زبان و ادبیات

پیرامون نقد ادبی غزل قاری یا نوید؟

استاد محمد طاهر هاتف ملک الشعراء هجرت

بسم الله الرحمن الرحيم
در صفحه ۱۰۴ و ۱۰۵ مجله شماره ۸۱ آئینه افغانستان نقد ادبی شاعر پرمایه آقای سید عبدالقادر جاهد را خواندم. معارضه بر سر این بیت است که:
طفل بد خوی دل از گریه شب آرام نداشت
دادمش کیفی ازان چشم و بخواش کردم.
زاده طبع موزون مرحوم جناب قاری عبدالله ملک الشعراء است و یا بموجب نقل قول اثر شاعر گرانمایه مرحوم آقای غلام احمد نوید خواهد بود.
من سالها قبل از نشر کلیات ملک الشعراء قاری غزل کامل این بیت را بدسترس داشتم و هم غزل مذکور در دیوان میرزا محمد شاعر نامی و حریت خواه ایران فرخی یزدی پیش از طبع کلیات قاری به نشر رسیده است، چنانچه آقای حسین مکی گردآورنده چاپ هفتم دیوان فرخی در مقدمه کتاب مینویسد:
(«موقعیکه فرخی غزل معروف خود را:

شبکه در بستم و مست از می نابش کردم
ماه اگر حلقه بدر کوفت جوابش کردم
سرود، مورد استقبال شعرای پارسی زبانان واقع گردید، مخصوصا شعرای بزرگ افغانستان مانند قاری عبدالله خان و امیر عمرخان و دیگر شعرای خوب آن کشور این غزل را استقبال نموده اند که نگارنده برای مقایسه تا آنجا که مقدور بود جمع آوری کرده و در صفحه ۵۰ گلزار ادب درج نموده است.»
و علاوه بران در همین دیوان چاپ هفتم در صفحه ۱۵۹ عینا غزل ملک الشعراء قاری با اندراج همین بیت جنجال برانگیز طفل بدخوی، در ذیل غزل فرخی یزدی طبع گردیده است.
از جریان فوق برمی آید که غزل مذکور رادروقتیکه قاری عضو و مشاور انجمن ادبی بوده و شاید هم قبل از مراجعه آقای نوید برای استشاره در مورد غزل موضوع بحث، سروده و در ایران هم به نشر رسیده است.
ناگفته نگذارم که از این بیت پرکیف جناب ملک الشعراء قاری که در همان آوان بنابر تائید در حافظه ام نقش کال الحجر بود، خاطره دل ناخواهی هم دارم که در یک مجلس ساز و آواز از زبان یک خواننده محبوب خرابات همین بیت چنین زمزمه شد:

طفل بدخوی من از گریه شب آرام نداشت
دادمش کیفی ازان چشم و بخواش کردم
و باور کنید آن سراینده عزیز موسیقی که فقره «(طفل بد خوی دل)» را (طفل بدخوی من) ساخته بود با تکرار بیت بجانب من نگاه مفتخرانه کرده و سرپیایان می تکانید که یعنی من این بیت را چنین اصلاح کرده ام و حق بجانب بود که نمیدانست با تحریف کلمه «(دل)» بکلمه «(من)» هم کیفیت و لذت شعر از بین می رود و هم طفل بدخوی خودش گولی کیف بکار دارد و نه کیف چشم. ولی آن دخل بیجا در دل و دماغ من چنان اثر ناگواری بجا گذاشته بود که تا هنوز فراموشم نشده است.

ددگر اینکه کیف را از دوافر و شان یونانی دستیاب و بدون مشوره با طبیبان بخورد اطفال خود می رسانند، تا چه رسید بملک الشعراء که کیف را نشناخته باشد. و لهذا شاعر محقق و مدقق آقای جاهد در بیانات شان حق بجانب گفته میشوند. با عرض حرمت محمد طاهر هاتف مورخ ۱۱ اگست ۲۰۰۰

قابل توجه آقای شر در فرانسه

ادعای آقای نوری درباره یک مصراع غزل شر

عزیز احمد نوری (مهاجر افغان) از ویرجینیا

در حین مطالعه شماره ۸۲ مجله آئینه افغانستان در بخش اشعار صفحه ۸۸ بشعری از آقای شر در عنوان «(پیرانه سر)» برخورد کردم که دیدن مصراع ذیل در متن آن شعر مرا بحیرت واداشت:
(«قلب عدو به آتش حسرت کباب کن»)

حیرت و تعجب من از این ناحیه بود که این مصراع سروده خود منست که در پارچه شعری بعنوان «(آوای اتحاد)» ۱۸ سال قبل (۱۴ قوس ۱۳۶۱ ش) حین تسلط روسها بر وطن در دوران پرچمی و خلقی، حینیکه در دهلی مهاجر بودم، سروده و در جریده طلوع شماره ۳۲ مورخ ۲۱ جدی ۱۳۶۱ چاپ دهلی به نشر سپرده بودم که اینک کتنگ جریده مذکور را جنسا تقدیم مینمایم. بر علاوه حینیکه از دهلی به ویرجینیای

امریکا مهاجر گردیدم، آن پارچه شعر خود را در اخبار جهاد چاپ ویرجینیا در شماره اول ۷ سنبله ۱۳۶۲ به نشر رساندم که کنتگ آنهم ضمیمه هداست.

هرگاه آقای شرر آن مصراع را از شعر این عاجز به تضمین گرفته باشند، باید بین قوس می آمد و در ختم نام گوینده آن ذکر می یافت. چون اینکار نشده، پس تصور میشود که این مصراع را در شعر خود بنابر اصل (توارد) بکار برده اند زیرا اغلب شعراء سلف در اشعار خود از (توارد) مبراء نبوده اند که چنانچه یک مصراع یا یک فرد شاعر دیگر را در شعر خود بعین الفاظ و معانی بطور غیر ارادی می آورند.

مع الوصف یک کاپی تایپ شده از سروده خودم را بر علاوه دو کنتگ اخبارها که پارچه شعر مذکور در آنها نشر شده، لفا تقدیم میدارم تا لطفاً آنرا (برای بار سوم) در مجله شریفه آئینه با شرحیکه در بالا گفته آمد، به نشر برسانند و مشکورم سازند.

ضمناً تذکر میدهم که چاپ دیوان سروده های ناچیز من بنام «شیون آوارگان» بامید خداوند (ج) بزودی بچاپ میرسد که پارچه شعر مبحث فیه نیز بقید تاریخ و محل انشاد شامل دیوان خواهد بود. و من الله التوفیق. با تجدید احترام. عزیز احمد نوری (مهاجر افغان)

یادداشت اداره: جراید (طلوع) و (جهاد) که جناب آقای نوری فرستاده بودند، هر دو بعد ملاحظه برایشان مسترد شد. منظومه (آوای اتحاد) که مصراع مورد بحث در بیت سوم آن جادارد، درین شماره چاپ میشود. شناختیکه از جناب استاد شرردارم ایشان نشرات فوق الذکر و منظومه مورد بحث را با احتمال قوی قبلاً ندیده و احتمال توارد که جناب آقای نوری حدس زده اند قرین تصادف دیده میشود. مع هذا ما منتظر توضیحات جناب استاد شرر میباشیم.

آوای اتحاد

بیداری را ز مرغ سحر انتخاب کن
کاخ غرور بر سر شومش خراب کن
قلب عدو به آتش حسرت کباب کن
با تیغ دین و غیرت خود نقش آب کن
با این سلاح کافر ملحد مجاب کن
در ترک جهل و بی خبری هاشتاب کن
این فرقه سازی چیست از آن اجتناب کن
تاج و دیهیم را توقیاس از حباب کن
شرم از خود و خدا و ز روز حساب کن
فرعون نفس را تو مسلمان خطاب کن
اندیشه از برای عذاب و عقاب کن
عقبی رسیدنیست تلاش ثواب کن
فرجام خود به نظر چون سراب کن
جای جنا بدست خودت زین خضاب کن
ساغر ز خون بی گنهان پر شراب کن
یارب به قهر خویش تو خصم عذاب کن
نصرت بده به باطل و دشمن عقاب کن
یارب دُعای بیوه زنان مُستجاب کن

راحت طلب مباش و کنون ترک خواب کن
فرصت مده که شود دشمنت بکام
ای هموطن بجنب که بازت مجال نیست
رؤیای «زار» و آتش آرزو ستمگران
ایمان تو قوی ز زره دار دشمن است
خود خواهی و نفاق نباشد شعار دین
هستی به صدق پیرو اسلام راستین
میهن حمام خون و تو در فکر قدرتی
صد ها هزار هموطن گشته در بدر
بیرون ز کیش پاک مسلمان بود، اگر
ننگی بود به خون شهیدان تجارتت
عمرت گذشت در پی آرزو و نیاز دهر
ای پرچمی و خلقی بی مسلک و دنی
خون های بی شمار جوانان که ریختی
ای بی حیای پست چو وجدان فروختی
این خطه کز شجاعت او خیره شد سپهر
ما را که نیست قدرت و نیروی انتقام
رحمی طفیل اشک یتیمان خون جگر

بر صد هزار خون شهیدان این دیار

غم های بی حساب (مهاجر) حساب کن

(*) تاریخ و محل انشاد: قوس ۱۳۶۱ شمسی برابر با دسامبر ۱۹۸۲ عیسوی در دهلی (هند)

توضیحات پوهاند صاحب ملگری

یادداشتی با تشکر از اداره مجله آئینه افغانستان

باید بعرض برسانم که من اکثر اشعار روز راجعت نشر بمجله وزین آئینه افغانستان میسپارم. البته پیروی از سبک دیگر شعرا اگر شخصی تعقیب مینماید قابل تنقید نیباشد. و راجع به وزن و قافیه عرض بدارم که شعر جدید نه وزن دارد و نه قافیه، بنابراین بهتر است که همان سبک سابق را پیروی نمایم. من بروح پاک شیخ محمد هلی (حزین) درود میفرستم که چنین غزل را ترتیب نموده است و من فقط از یک بیت غزل مرحوم استفاده نموده ام. حال در اینجا مطلع دیگر را ذکر مینمایم که راجع بگذشته و حالیه کابل سروده شده است.

محترم ضیا قاریزاده هنرمند و شاعر کشور ما که در غزلخوانی از تخلص (کیوتر) استفاده نموده، راجع بشهر کابل در حدود ۴۵ سال قبل در ماه دلو چنین سروده است:

مشک تازه میبارد ابر بهمن کابل	موج سبزه میکارد کوی وبرزن کابل
ابرچشم تر دارد، سبزه بال وپردار	نزهت دگر دارد، سرو و سوسن کابل
آسمان نیلی کار، از ستاره چشمک دار	تاسحر بود بیدار، چشم روشن کابل
آب سرد پخمانش، تاک و توت پروانش	زنده میکند جاناش، طرفه مامن کابل
در صفائی و سبزی، کوی آسمائی بین	گوئی آب بجوی شیر شسته دامن کابل
آب مست سرچشمه، بوسه میزند بوسه	همچو طفل بازی گوش روی و گردن کابل

و محترم پوهندوی دکتور محمد طاهر هاشمی چنین شکر افشانی نموده است:

همچو ژاله میبارد بم بدامن کابل غوطه ور بخون گشته، طرفه مامن کابل
سیل خون جاریست تا سحر بدامانش میکند بخون تصویر، صبح بهمن کابل
زد قلم بخط زر ملت غیور ما تا ابد بود در خاک، پشت دشمن کابل
از گزند این دوران، شکوه سرمکن (طاهر) بردمد ز بحر خون صبح روشن کابل
و پوهاند ملگری در شعر روز چنین سروده است:

جوی خون بود جاری شب بدامن کابل	چون غرقه بخون گشته باغ و گلشن کابل
پرچمی و خلقي صدها فساد آوردند	بعد، مجاهدان سوختند هر سو خرمن کابل
راکتها چوپرتاب شد، طفلکان یتیم گشتند	شد جهاد شان برباد، نزد هر زن کابل
من از سجاده و مهر بخون آغشته دانستم	که رهبر میزند سلی اندر گوش وهم بگردن کابل
جای لاله پر خون شد دشتها و صحراها	کی کشد نفس آرام هرجا دشمن کابل

در خرابی و بربادی هر کوچه و اطرافش یعنی جوی خون شسته هرسو دامن کابل
در اخیر داکتر صاحب هاشمیان صحت کامل برای شما و حافظه خوب برای تاپیست مجله از درگاه خداوند (ج) تمنا میکنم. باید اظهار نمایم که یکتعداد طبیب ها، سیانتیست ها، مورحین و حقوقدانهای کشور ما شاعر گردیده اند و وظیفه عمده ترتیب شعر روز را بدوش گرفته اند و امید وارم که اشعار آنها در راه صلح و برقراری آن کمک نماید. دوستدار شما پوهاند ملگری.

cj:fn5,2

بجواب محترم سید عبدالقادر (جاهد)

دوست گرامی محترم جاهد صاحب: راجع به غزل خود تحت عنوان (بقای خود را در جنگ یافته باشد)، این شعر روز است و حالت فعلیه افغانستان را در دهه اخیر بیان میکند. البته شعر اول از مرحوم محمد علی حزین است که آنرا در غزل خود شامل ساخته ام. من اصلا ساینتیست هستم و شعر را در قالب سیانس تنظیم میکنم، شعر های زیاد از شعرای ما بسبک بیدل، حافظ، سعدی، مولانای بلخی و غیره وجود دارد، بطور مثال مولانا صاحب در مثنوی شریف چنین فرموده:

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست	لیک کس را دیده جان مستور نیست
مرحوم قاسم شاعر پنجشیری بسبک شعر فوق چنین گفته است:	
دل ز معده، معده از دل دور نیست	دیدن دل معده را مستور نیست
باز هم بجواب مذکور اظهار میدارم که:	
معده ات گریزند نباشد حاجت دستور نیست	همسری با مثنوی مقدور نیست
چوب بشکن یا که باباجی تو شو	توت بفروش، این زمان انگور نیست
مشک آب رارسان طور منظم خانه ها	شعر گفتن کار چون هر روزه و مزدور نیست

همچنان مرحوم استاد عشقري بسبك بيدل چنين غزل سروده است:
 آمدم باصد تمنا ای گل نو بینمت نشه برسر می بساغر زیر پیتو بینمت
 دیدن رویت به بیداري نصیب ما نشد از خدا خواهم که درشبهای ماتو بینمت
 کرد بامن جورها آن ناسپاس و بیوفا از خداخواهم که کون برشاخ نرگا و بینمت

یادداشت ادارهٔ محترم آئینه افغانستان:

مجلهٔ شماره ۸۲ ماه سرطان امسال شمارا مطالعه نمودم، مضامین بسیار دلچسپ و مسائل روز که همه حقیقت دارد در آن گنجانیده شده است. من زمانیکه محصل فاکولتهٔ سیانس بودم بعضی اشعارم در مجلهٔ (سیانس) به پشتو و فارسی نشر میگردید. همچنان صنفی ام انجنیر محمد یعقوب مفتون هم اشعار معاصر بمجلهٔ سیانس تقدیم مینمود. پرتاب را کتھای حکمتیار (که شما برحق تخلص حکمتعار راباو داده اید) و چور و چپاول و بی ناموسی های مردم کابل توسط مجاهلین مرا وادار بسرودن شعر روز ساخت از قبیل آنکه گفته ام (بقای خود را در جنگ یافته باشد) که از غزل معروف حزین صاحب استقبال شده است. مقالات علمی خود را من از مجله های تیم اس آلمانی و سویسی و مجلات صحتی و سیانسی تهیه مینمایم که در آینده ریفرنس داده خواهد شد. البته کتابم تحت عنوان (فکائیات، طنزها، اشعار و قصه ها) دست نویس بوده که کاپی شده است، در آینده بکمک شما دوستان بعد از اصلاحات لازمه بصورت درست طبع خواهد شد.

محترم پوهاند صاحب هاشمیان: خداوند صحت کامل را نصیب ما و شما گرداند زیرا صحت بهترین دارایی است که خداوند بما اعطا کرده است. من جهت عملیات شریان اکلیلی دروختون (VELA) بستری شده بودم که در ماه جولائی عملیات صورت گرفت و حالا صحتم خوب است. لطفاً برای تایپست خود که حافظه اش قوی شود تابلت (پروزک - Prozac) بدهید در ظرف دوهفته خواهید دید که خیلی با دقت تایپ خواهد نمود.

برادر محترم پوهاند صاحب ملگری: خوش شدم که عملیات بخیر گذشت والحمد لله اکنون صحتمند و تندرست میباشید. دربارهٔ تجویز روادارانهٔ شما برای تایپست مجله که تابلت پروزک داده شود، سرگذشت ملا نصرالدین بخاطر رسید که میگویند خر او از ثقلت بار و کثرت کار سست رفتار شده بود، دوستان تجویز کردند مقداری نوشادر بزیر دم آن گذاشته شود. وقتی ملا دید که خرش خلاف توقع سرعت فوق العاده پیدا کرده، خودش نیز مجبور شد مقداری نوشادر استعمال کند تا به خر برسد. حاصل مطلب اینکه هرگاه به تایپست پروزک داده شود، ناشر و مدیر مسئول برای آنکه او را مصروف نگاه دارند نیز باید پروزک بگیرند و بعضی همکاران مجله بشمول جناب شما هم شاید تقلید کنند، آنوقت بازار فروش پروزک گرم اما کیسه های ما خالی خواهد شد - نه که شما دلال فروش ادویهٔ پروزک باشید؟؟؟ که اگر چنین باشد و مقدار استعمال آنرا برای خود دوچند بسازید در اصلاح وزن اشعار شما نیز شاید موثر واقع شود.

دو گره، توضیحات شما را که جنبه شوخی و مطایبه هم دارد برای خندانان اهل ادب چاپ کردیم، اما استدلال پوهاند صاحب دربارهٔ «شعر روز» مطابق (منطق روز) نیست، اینکه جناب شما یک ساینستست میباشید جای شک نیست، ولی اگر ساینستست میخواهد خود را با موازین ادب برابر کند باید معیارهای ادب را بیاموزد و بکار بندد، درست مثل اینکه اگر شاعری میخواهد ساینستست شود باید موازین ساینس را بیاموزد. شاعر بودن یک استعداد طبیعی است که بهر کس اعطا نشده و کسانی که این استعداد را دارند برای صیقل ساختن آن باید خود را با فنون ادبی آشنا سازند؛ کسانی که استعداد شاعری ندارند و مانند پینه گره کلمات را پهلوی همدیگر قرار داده بزعم خود نام آنرا شعر میگذارند، خوان ادب پذیرای «سروده های پینه ای» شده نمیتواند.

سه دگر، من شاعر نیستم، اما با علم عروض و فنون ادبی من حیث ایجاب مسلک آشنائی دارم؛ فهم و تشخیص من از سروده های شما اینست که شما استعداد شاعری دارید، اما برای صیقل کردن آن باید یکجمله کتاب عروض از مغازه های ایرانی بدست آورده آنرا مطالعه کنید. اشعار فکاهی نیز در خوان ادب جا دارند بشرطیکه با موازین ادب برابر باشند. جناب شما علاوه بر مسلک علمی تان، بمسائل اجتماعی نیز علاقمند میباشید و میتوانید موضوعات اجتماعی را در قالب اشعار موزون افاده کنید، لیکن سروده ای که وزن و قافیه نداشته باشد، نظم یا شعر گفته نمیشود و داعیهٔ «شعر روز» شما با «منطق ادب» برابر نیست. سلامها و احترامات ما را بپذیرید.

مخمس جمال لبناني برغزل حافظ شیرازی

انتخاب وارسالي آقای عبدالوهاب فرزانه



هنگار گرامي آئینه افغانستان
آقای عبدالوهاب فرزانه که
در غزل (غافل) تخلص میکند

چند گوئی سخن از کوثر و رضوان و بهشت
قدح می طلب و صحبت یار و لب کشت
ور بچشم تو نماید عمل رندان زشت
«عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگری بر تو نخواهند نوشت»

عاشقان را نبود صبر دل و طاقت و هوش
مده ای شیخ مرا پند و مزن بانگ و خروش
که نگیرم من شوریده نصیحت در گوش
«من اگر نیکنم، اگر بد تو برو خود را گوش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت»

صوفیان را جو نمانده است درین دور صفا
چکنم خرقه و سجاده و تسبیح و ردا؟
تا سرم خشت عمارت نکند دست قضا
«سرتسلیم من و خشت در میکده ها
مدعی فهم سخن گر نکند گوسر و خشت»

گرچه من رند خراباتم و تو شیخ اجل
نیست پیدا که شهادت که برد روز اجل
تکیه بر لطف الهیست نه بر حسن عمل
«نا امیدم مکن از سابقه روز ازل
تو پس پرده چه دانی که که خوبست که زشت؟»

صید وحشی منم و قید سر زلف تو شست
چکنم گر نکم صبر جو گشتم یا بست؟
همچنان از طلب می نکم کوتاه دست
«همه کس طالب یارست چه هشیار و چه مست
همه جا خانه عشقت چه مسجد چه کُشت»

بیدلانرا سخن مشفق پاکیزه نفس
در ره عشق و هوار است جو بادست و قفس
در پی کام دل و آرزوی نفس و هوس
«نه من از خلوت تقوی بد افتادم و بس
بدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت»

نبود همچو (جمال) از غم دل بدنامی
که ندیدست ز وصل رخ خوبان کامی
از می لعل لب نازک سیم اندامی
(حافظا) روز ازل گر بکف آری جامی
یکسراز کوی خرابات بر نندت به بهشت»

یادداشت اداره:

حافظ شیرازی و جمال لبنانی هر دو
حدود ۷۰۰ سال قبل میزیسته اند.

ارمان دیدار

کابل چنان گریه کند دل، برای تو - غلام نبی خاطر

که آخر بمیرد از غم تو در قفای تو

قربان نام تمامیت ای شهر نامدار

قربان آسمانی و خواجه صفای تو

ای صادر عزیز من افغانستان من

ای آنکه هست در دل و در دیده جای تو

قربان غزنه مرکز تاریخیت شوم

قربان غور و میمنه و بکیای تو

قربان شهر بلخ و شیرغان و جوزجان

قربان قندهار خوش آب و هوای تو

قربان ارزگان و سنگان و بیامیان

قربان غرچ و زابل و شهر صفای تو

قربان تالقان و بدخشان و قندزت

پروان دلپزیر پر ارج و بهای تو

قربان دشت، دره زیبای مشرقی

قربان لوگر تو و چار آسیای تو

قربان شهر خرم بغلان نازنین

آن مرکز عزیز تمام غنای تو

قربان هر بلست زمین هری شوم

قربان آب و آدم و خاک و فضای تو

آن روز میرسد که بگیری مرا بهر

آن روز میرسد که کنم جان فدای تو

این روز میرسد که شورش در چشم من
از کرد خاک کوچه و پیش کوچه های تو
برسان کند چکا چاک در آشنای تو
نظام کسین است گریه میکن چون دل مرا
اقتباس از ماهنامه وزین (افغان پوست) مطبوعه کابل

بر غزل صائب تبریزی

انتخاب وارسالی آقای عبدالوهاب فرزانه

چشم مست تو همان آفت جانست که بود
تیرمژگان تو دلدوز چنانست که بود
نگه گرم همان شعله فشانست که بود
«درنگین تو همان زهر نهانست که بود
لب لعل تو همان تلخ زبانست که بود»

گرچه خطت ز کف ناز عنان برد ترا
لشکر مورچگان تنگ شکر خورد ترا
دل ز خون ریزی ما هیچ نیازد ترا
«خط بیرحم به انصاف نیاورد ترا
خشم و ناز وستم و جور همانست که بود»

ایکه در دلبری و مهر نبودت ثانی
چه شد آن لطف تو درهر نکه پنهانی
مانه آنیم که بی مهر و وفا میخوانی
«دل ما باتو چنانست که خود میدانی
گوشه چشم تو بامانه چنانست که بود»

چند مژگان تو ای شوخ زما برگردد؟
دل آواره ازان زلف دوتا برگردد؟
گردل سخت تو از جور و جفا برگردد
«نیست ممکن که دل ما ز وفا برگردد
ما همانیم اگر یار همانست که بود»

تیغ بیداد ترا خط سیه جوهر شد
زنگ بر آئینه روی تو روشنگر شد
بیشتر چشم تو از سرمه زبان آورشد
«شب زلف ز خط سبز سیه دل تر شد
این سیه کاسه همان دشمن جانست که بود»

چشم بیمار تو برد از دل من تاب و توان
خانه هوش مرا کرد نگاهت ویران
داد برباد ستم های تو دین و دل و جان
«گرچه نگذاشت اثر عشق تو از نام و نشان
دل زداغت بهمان مهر و نشانست که بود»

گرچه میخانه ناز تو ز خط گشت خراب
می چکد از لب لعل تو همان باده ناب
خیز و (مشتاق) حزین را بدو جامی درباب
«گرچه شد باده حسن تو ز خط پایر کاب
(صائب) از جمله خونابه کشانست که بود»

سه غزل از طبع (غافل)

بسکه در گلزار معنی جلوه های رنگ و بوست
هر سرمودیده گشت و هر طرف در جستجوست
درک مطلب نیست بر ما ورنه در باغ و چمن
بلبل و گل، سرو و قمری، هر زمان در گفتگوست
چرخ کجرو بر مراد کس نمی گردد، مدام
هر دلی را گر شکافی یکجهانش آرزوست
میشود افزون جنون عاشقان هنگام صبح
هر سحر باد صبا در بوستان هنگامه جوست
روز و شب در آتش از سوز عشق اما هنوز
طوق فرمان نکویان همچو قمری در گلوست
کام جان از یاد جانان روزها باشد لذت
شب خیالش بانگاه چشم حیران روبروست
دلبری آئینه روئی برده (غافل) راز خویش
در زبان خامه ما وصف آن آئینه روست

آب بقا

لعل جانبخش تو برهر تشنه لب آب بقاست
درد بیدرمان عاشق را شفا بخش و دواست
آن سیه خالی که جا کرده است در بالای لب
گرچه باشد دل سیه، اما بجایش خوشنماست
رمز و ایماي دیگر باشد زبان عشق را
گر تغافل مینماید، مقصدش ناز و اداست
دوری تن نیست حائل بین قرب معنوی
هر کجایار است آنجا روح عاشق پرکشااست
ضربه ها در جان مجنون تن ز لیلی در عذاب
جان عاشق را نینداری که از دلبر جداست !
قامت شمشاد جانان هست دایم در نظر
تا فلک پرواز آه ما بهر مطلب رساست
سجده در محراب دلها کرده ام (غافل) بسی
سینه ما خیا کساران فارغ از کبر و هواست

پرتو حسن

قامت دلدار را زاهد بچشم سر بین
شور و غوغای قیامت را باین منظر بین
در قطار کشته گان خنجر بیداد او
صدچو من از دادخواهان در صف محشر بین
ایکه گوئی دل چر ادا دم به آن نامهربان
گردلی داری بیا چشمان افسونگر بین
می تپد هردم عرق از گرمی رخساره اش
مستی شبم بروی لاله احمر بین
روی زیبا چشم عاشق راده هردم جلا
در فروغ چهره آن ماه سیمین بر بین
راز دل با یکدیگر همراز میگوید مدام
قلقل مینای می را بر لب ساغر بین
(غافل) از غفلت بگیرد صفحه دل را غبار
صیقل این آئینه با آب چشم تر بین

داستان رادو جان

آقای غلام غوث ترجمان از نیویارک سروده ای ارسال نموده تحت عنوان «قصه باغ نرنجن از کابل قدیم». این سروده از لحاظ معیارهای عروضی نواقص زیاد دارد و چه بهتر که این داستان به نشر ارائه میشد، اما محتوی آن داستانی رادبر دارد که جنبه فولکلوریک گرفته و در فرهنگ افغانها بعنوان «رادو جان» جا گرفته است. علاوه در سروده آقای ترجمان که ذیلا آنرا میخوانید چند نکته سوال برانگیز وجود دارد که از نگاه واقعیت تاریخی قابل تحقیق بنظر میرسید، بطور مثال:

(۱) اینکه نوشته است «قصه باغ نرنجن از کابل قدیم»، قصه شخص نرنجن و باغ نرنجن چندان قدیم نیست، بلکه از وقایع قرن ۱۹ می باشد، درحالیکه کابل قدیم تاریخ بیشتر از سه هزار سال دارد.

(۲) در سروده آمده که «نرنجن هندو بود خویش مسلمان»، ولی این ادعا واقعیت عینی و تاریخی ندارد.

(۳) در سروده آمده که «محل سوخت رادو هندوسوزان» نام گرفته، و اینهم با واقعیت سازگار نیست، زیرا هندوسوزان یا محلیکه هندوهای افغان جسد مرده را میسوزانند و خاکستر آنرا بدریای کنگامیبرند، در شهر کابل چند محل هندوسوزان وجود داشت که دوتای آن بیشتر شهرت داشت، یکی در جوار جوی شیر درانجام جاده ایکه از مسجد شاه دوشمشیره (رح) بطرف کوه آسمائی میروود و دیگری در نهایت شوربازار و خرابات نزدیک تخت زنبورک. اینکه رادو را در هندوسوزان سوختانده اند قابل قبول است، اما اینکه محل سوختاندن رادو «هندوسوزان» نام گرفته باشد واقعیت ندارد.

(۴) اما داستان رادو جان دختر نرنجن داس هندو و عاشق شدن یک جوان مسلمان بالای او و امتناع نرنجن داس از دادن دختر بجوان مسلمان و اینکه نرنجن داس دختر خود را بخاطر روابط عاشقانه اش با یک مسلمان کشته است، در فولکلور افغانی باروایات مختلف شامل شده، ولی راجع بصحت و سقم این موضوعات تحقیق نشده است. بخاطر همین مجهولات است که من سروده آقای ترجمان را بجانب ملک الشعرا استاد محمد طاهر هاتف فرستادم و توجه شانرا بمجهولات فوق الذکر جلب نموده، تقاضا کردم منظومه ای از داستان واقعی (رادو جان) بقلم شیوای استاد رقم یابد تا داستان فولکلوریک بشکل واقعی آن درج آئینه افغانستان شود.

استاد هاتف در زمینه چنین نگاشته اند: «داستان حقیقی و مکمل بی بی رادو جان دختر نرنجن داس را با چگونگی و کم و کیف آن نداشتم تا چنانچه پیشنهاد فرموده اید سراپا داخل کدام قصیده ویا منظومه می آوردم. درین باره روایات مختلف شنیده شده است، اگر آن برادر گرامی حکایت کامل آنرا داشته ویا در جایی خوانده باشند، امدادفرمایند تا در حد توان بحیث یک اسطوره فولکلوریک بقید قلم در آورم.

«از نوشته ترجمان صاحب چگونگی آشنائی دختر هندو با جوان مسلمان و طرز ارتباط و شیوه طرفین و اینکه نرنجن بسبب آگاهی عشق طرفین در مرگ دختر خود دخلی داشته و هم میت او را بیشتر بهمین سبب میسوزاند ویا بخاطر دین و آئین معهود رادو را میسوزاند، معلوم نیست - و هرگاه نرنجن دختر خود را پس از مرگ طبیعی اش برسم و آئین خود سوختانده باشد، این موضوع بعشق دونفر مذکور چه ارتباطی میگیرد. گویا نرنجن دختری بنام رادو داشته که پس از مرگ او را مطابق عنعنات خود میسوزاند و آنجا که دختر سوزانده شده بنام هندوسوزان مسما گردیده است، این نکته نه تنها قابل تامل است، بلکه ملاحظه میفرمایند که درینصورت داستان بیمزه و بی کیفیت مینماید، باید داستان حقیقی معلوم و بعد بشعر آورده شود. ترجمان صاحب در بیت چارم سروده خود نرنجن داس را خویش مسلمان وانمود کرده، معلوم نیست سر این رشته بکجا باز میشود و با کدام مسلمان خویشی کرده بود، و اینهم دلیل بر ناقص بودن داستان است. حاصل مطلب اینکه بروی حکایت مختصر و کنده کنده ترجمان صاحب داستان جالب نیست ولذا مجبورا سروده ترجمان صاحب را بعد اصلاحات وزن و دادن ارتباط فی الجمله با بیانات وی، ارسال نمودم. اگر مسئولیت هائی ازین قبیل ازدوش ما و شما برداشته شود، بهتر است زیرا علاوه برینکه کسی خوش نمیشود، خفه هم خواهند شد...»

سروده آقای ترجمان و منظومه استاد هاتف (مبتنی برداستان ترجمان) ذیلا از ملاحظه هموطنان میگذرد. هرگاه موسپیدان وطن درباره داستان واقعی رادو جان معلوماتی داشته و ارائه نمایند بمنطور تکمیل این رویداد نشر خواهد شد.

در باب سروده مورد بحث آقای ترجمان و بملاحظه عده ای از سروده های شان که قبلا بدسترس ما قرار گرفته، نظر و تشخیص من اینست که ایشان شاعر نیستند، ولی کلمات را بدون رعایت وزن و نواکتهای ادبی پهلوی هم قرار داده بزعم خود آنرا شعر می پندارند. ما این سروده شانرا بخاطر ارزش فولکلوریک آن چاپ کردیم، ولی در آینده با احترام سفارشی که اهل ادب بما نموده و درین شماره نشر شده، از نشر اینچنین سروده ها معذرت میخواهیم.

بکابل سالها پیش هندو سوزان
محلّی بود جوار جوی مستان
در آنجا باغ بود از باغ هندو
که گلها داشت رنگارنگ و خوشبو
نرنجن داس بوده صاحب آن
و باغ بود سیر هندو و مسلمان
نرنجن هندو بود خویش مسلمان
و مقبول باغ او گل داشت و ریحان
یکی دخت داشت گرفتارش مسلمان
که عاشق بود بر آن دخت هر آن
و (رادوی نرنجن) نام آن دخت
بوده مشهور ولیکن بوده بی جفت
به آخر جوانمرگ گردید (رادو)
و عاشق گشت مجنون از پی او
برفت چون غمگسار اندر خرابات
یکی بیت می سروده بامباهات
که بیتش مطلع داشته بدینسان
«نرنجن داس رادو را نسوزان»
برسم و عنعنات خود نرنجن
بسوختاند میت رادوی خوش تن
بیاوردند نی ها از نیستان
و آتش لمبه ها کردند و سوزان
محل سوخت رادو هندو سوزان
گرفت نام در جوار آن نیستان
رقم زد ترجمان این قصه اش را
که بشنید از حکایات گفته اش را

قطاریاوه گویان

بنسابت تصیم خاتنه روس و ادعای
غاصبانه پاکستان

م. نسیم «اسیر» ۱۰ جون ۲۰۰۰ بن آلمان
وطن! ای سرم فدایت دل من شغف ندارد
بجز از تو فکرو ذکری؛ به شغف نجف، ندارد
طرف تو می کشاند کشش خیال، مردم
چه کنم به اشتیاقی که دگر طرف ندارد
عجب از دل و دماغی که ز تو کند فراموش
چه به سردی می گراید، نفسی که تف ندارد
هدف نهائی ماست، جلال و عزت تو
خجل آنکه در فراق تو چنین هدف ندارد
به قطار یاهو گویان، به شمار آرمندان
به تو هر که بد بگوید، به خدا شرف ندارد
زیگانه قدرت آخر، چه نویسم وجه گویم
به زبان گهر فروشد، و بکف خرف ندارد
ز چه روسیه، سیه رو، کند ادعای قدرت
مگر این چمار دیگر، به چراغ ندارد؟؟

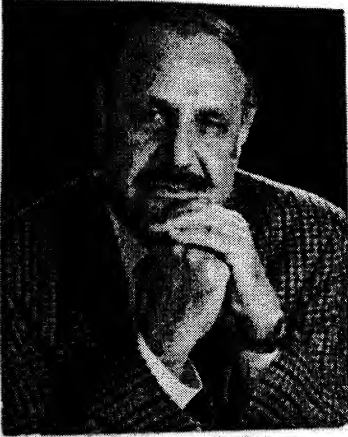
به کابل سالها قبل هندو سوزان
محلّی بود جنب جوی مستان
یکی بستان بنام باغ هندو
در آنجا بود با گلهای خوشبو
نرنجن ساخت آنرا همچو رندان
تفرجگاه هندو و مسلمان
بقوم هندو، ولی خویش مسلمان (۱)
ز بخلش نفرت و رغبت باحسان
درون حجله زیبا دختری داشت
بسی ناز کتراز گل پیکری داشت
جوانی خوشگلی لیکن مسلمان
بشد عاشق بر آن شمع شستان
بهم بستند پیوند محبت
به پیغام و به ایما و اشارت
به رادوی نرنجن بود مشهور
بعاشق مهر میورزید از دور
گذشت عمری بدینسان عشق ناکام
جوان قانع بدیدار لب بام
قضارا جوانه مرگ گردید رادو
که عاشق گشت مجنون از پی او
بهرجا رفت آه و ناله سرداد
نمودی ماتم آن شاخ شمشاد
همی با غمشریکان در خرابات
دما دم می سرودی با مباحات
بدین مصراع شمرش داد عنوان
«نرنجن داس رادو را نسوزان»

ولی بارسم و آئین معین
بسوزانید رادو را نرنجن
نی آوردند بسیار از نیستان
ز آتش شعله ها دادند لیمان
بدل با خاک شد آن جسم رهنا
که ریزندش میان آب گنگا
محل سوخت رادو دخت دیوان
مسمی شد بنام هندو سوزان (۲)
رقم زد ترجمان این قصه اش را
که خور دافسانه گوئی قصه اش را

(۱) بقول آقای ترجمان

(۲) بقول آقای ترجمان

مجله آئینه افغانستان از لطف و همکاری
جناب استاد هاتف در زمینه تشکر مینماید



استغفرالله

م. نسیم «اسیر» ۴ جون ۲۰۰۰ بن آلمان

من و دوری زیار؟ استغفرالله ازین بیهوده کار استغفرالله
مرا گفتند ازو دوری گزینم من و این اختیار؟ استغفرالله
دل و دین باختم در عشق خوبان دگر از این قمار استغفرالله
چرا بر توبه ام اصرار داری چو گفتم بار بار استغفرالله
دچار او شدم، ناچار ماندم به فکر دو و چار استغفرالله
به تشبیهات ناموزون چه گویم به مژگان تو خار، استغفرالله
به ابروی توتیغ تیز و خوریز به گیسوی تومار، استغفرالله
ازین تشبیه و از این استعاره به خود گفتم هزار استغفرالله
به جانان گفتم ای کان ملاحه به تقریب دوبار استغفرالله
نشینم در کنارت بوسه ده گفت من و بوس و کنار؟ استغفرالله

«اسیر» دام جانانم، وزین دام

تمنای فرار؟؟ استغفرالله

م. نسیم «اسیر» ۱۰ جون ۲۰۰۰ بن آلمان

به گروه جان نثاران، تر «اسیر» خرد مغزانی
که سگست و سگ خضالی بجز از عشق ندارد

م. نسیم «اسیر» ۱۰ جون ۲۰۰۰ بن آلمان

از حبیب (سها)

ز نم تیشه بفرقم همچو فرهاد
که می آید ز شیرینم مرایاد
چو شمع سوزم مدام در آتش غم
ندارم مثل بلبل داد و فریاد
بسی شبها بچشم خواب ناید
چو دل از دلربایم میکند یاد
بدم افتاده ام از بهر دانه
نه از تقدیر نالم نه ز صیاد
نمیداند کسی اسرار هستی
شدم جویامان از شاگرد استاد
خماند سرو قدم راباراندوه
الهی مباد آن شاخ شمشاد
درین دنیای پراز درد و اندوه
نیافتم ای (سها) من خاطر شاد

بمناسبت ادعای غاصبانۀ جنرال... شرف
گردون بمن آهنگ وفا داشت، جفا کرد
در آب حلالم چه حرامی زده انگشت
مکارۀ ایام، که از جنس خطا بود
معمورۀ ما ساخت به ویرانه مبدل
باری به سعایت دو برادر، بهم انداخت
چشم ظمعی داشت که آن چشم شود کور
پا از خط تمکین و ادب نیز برون ساخت
ناخواسته مهمان چه عجب سفسطه ای خواند
گفتم غرض آلود بود مصلحت غیر
پا از کلم خورش برون ساخت به یکبار
دیوانه ای در راهروی، رهگذری دید
قدر ادب ما چو ندانست، بگویند
این طعمه حلاست، ولی بر تو حرامست
آنکس که توئی ریزه خور خوان کریمش
این راه، سه بار آمد و هربار دوتا کرد

این گفته «اسیر» از ادب و فهم برون است

بشکن دهش را که به این سفسطه وا کرد پیوهانند و شاد

دز تیا خزان

مروری چي له ژوند څخه خوانی سوي
له شرابو څخه تش سوي میناوي
محتسب دي میخانه اجاره کړي
د نښي څمونه دري وړي مات سول
ادم ولسوبده دمینی له قبوله
دلبری له لاسه ورکړي چمنونو
د بلبلو د خزان ساندي چي اوري
ارمانونه سول د یاس تر خاورو لاندي
خوړولاي د ذوق خوله نه سي سندرې
د ښایست غریب د جذب سکه کوته سوه
رنگ و بوی د محبت له باغو خفلي
د سیلی په دود تر خې پر مخولگي
چي لېمه یې زما قدم ته غوړوله
نوره تمه د گلونو څني نه سي
د کمین ناستورنځو هاله برید وکړ
د عیشو طلب عنقا ته ږدودامونه
په قانون کي د سینايي علاج نسته
روغ صورت که یې لښکرو پاچهي ده
چي خواني ولاړه روغتیا ورسره ولاړه
آسمان پرېست کاڼا لا

د خوندونو کيف ته پيښي ویرانی سوي
له غسلو څخه خالي غسل دانی سوي
کتوري د میو واړه قنډانی سوي
د مستی ساقیاني ټولي زندانی سوي
په درتیا ووکي یې قدري درخانی سوي
هیئات ورکي د ښودل ستانی سوي
د شبنم اوښکي په غم ارغوانی سوي
گروبي واړه د خوښیو ودانی سوي
په زرتیا کي سرخوشی، سرگردانی سوي
په بازار د عاشقی کي ارزانی سوي
په ضرر د زیبا باغوانی سوي
یې له لطفه د ورمو مهربانی سوي
د هغو مرادونو خوی نافرمانی سوي
له اغزو د کي د عمر گلدانی سوي
چي ورواندي له زرتي او سووانی سوي
د عشرت تلای د زړونو ستومانی سوي
چي ژوندون ته له زرتیا پيښي وړانی وي
بې خوانی یې له کنجوتو سلطانی سوي
د وښخونو، درد و نو پریمانی سوي
کال شیمادا - جاپان

الغیاث

الغياث اشک نالان زحسرت آخ کشيد
الغياث پرده آه دلم غم سلاخ کشيد
.....
در هنگامه فتنه خيز تمتع باغ
سرو وچنار بجای بز شاخ کشيد
.....
تا خنم اسرار خمار شود غلیان
رواق میخانه تیغ تاک ز کاخ کشيد
.....
در طلسم پیری خواب غفلت روید
کج دیوار میان ز سایه مناخ کشيد
.....
زافشای محتاجی گریز هنرست
لیک دست دعا ناچار زدل واخ کشيد
.....
ازسکه توانم زوحشت رمید بصحرا
آهوی تنی عریانم بسنگلاخ کشيد
.....
کچکول بینوانی کردم راکنم ساخت
زانجانی که می زیستم راحت سراخ کشيد
.....
ابواح بیدلان پاک ز رعد فنا ندارد
آتش یاقوت ز خاکستر فراخ کشيد
.....
نیلزی

اگر هموطنان درین سروده نواقص
عروضی یا کلمات نامانوس زبان
دری می بینند، بخاطر بیست که
سراینده آن پشتو زبان میباشند.

چرا در مجلس یونو نگفت؟

دستبر و افغانانو حماسه آفرینی

از طبع استاد محمد طاهر (هاتف)
مجله آئینه افغانستان این غزل را برای
مشاعره بخدمت شاعران کشور تقدیم میکند؛
تخمیس نیز مجاز است.

با حریفی دوش بد گفتم یجز نیکو نگفت
هر سوال تند کردم بر رخ من تو نگفت
گفتمش افغانستان را طالبان اشغال کرد
گفت: پاکستان نمود اینکار رابا تو نگفت
گفتمش پرویز خواند افغانستان را زان خود
گفت: حد فاصلی در بین این هردو نگفت
راکت و جت از کجا کردند گفتم طالبان؟
بر زبان آورد لیک از خاطر یارو نگفت
اینهمه فوج و سلاح گفتم ز کیهان ریخته؟
دید من یاور ندارم، حرفی از جادو نگفت
گفتم افگندید بین تاجک و پشتون نفاق!
باسختم را زانکه پاکستان شده یکسو، نگفت
گفتمش افغانستان شد مرکز قتل و ترور
گفت بیشک، لیک باید اینقدر غلو نگفت!
دخل پاکستان بگفتم چیست در افغانستان؟
جرس و هیروئین و افیون گفت، تنباکونگفت
گفتمش گردید منشور ملل را زیر پای
گفت ربانی چرا در مجلس یونو نگفت؟
گفتمش گر او نمی گوید دگرها گفته اند
طعنه زد، گفتا: دلاور گفته و ترسو نگفت
راست گفتمی، گفتمش کاین سرگروه آزمند
از حقایق طفره رفت و غیر تو در تو نگفت
گفت و گویم (هاتف) با طالب پنجابی بود
فارسی، پشتو نمی دانست جز اردو نگفت

تو در تو در اینجا: بمعنی پیچ در پیچ و درهم درهم

داکتر صاحب هاشمیان: شعریست از دوست
گرامی پوهاند دکتور هاشمی که از عدم چاپ
آن ونرسیدن بسمع دوستداران شعر و ادب
حیف من آمد، لذا خدمت شما که اهل هنر
هستید فرستادم تا آنچه در مورد تراوش
خامه یک طبیب و وطنپرست که من شاهد
قربانی و احساسات و محبت نامبرده در
طول مدت دراز بوده ام و یقین دارم که یک
محبت ناگسستنی است و این شعر گوشه از
درد دل او را حکایه میکند، آنرا چاپ و بر
من منت گذارید. دکتور اختر محمد مستمندی
از دکتور محمد عثمان (هاشمی)

رنگ اضحلال

گر ببالش سر گذارم ناله توفان میکند
و ربهم مژگان گذارم دیده گریان میکند

یوحنا نیل دانگریزانو
پد یوه واری همده
ز مور بیغ بد سی اوچت
وی لیلله پسنیتانه
تربولیک نه سورایتیر
چی نکامر سوید تخمین کینی
لخان ئی مریه هغه دم کرمی
دره خیال وچی راهندی
چی نیول ئی دبر آسان دی
چی ئی ولیدل زمری
ژر نیول ئی پد کلو سوه
دروس همده راخیالونه
هغه همده ژر شمنده سو
هادروس چی اجنتیان وه
تلرو مار پد یوه دم سوه
رهبران چی دخر بو وه
تولولاس و اخست له جنگله

یو مسعود غوری و هسلې
ویل زه زمري د غره لیم
د یوه دار د سلطنت لیم
هغه همده خدای شمنده گری
چی غره ته له لازم دکان و ژر و
طالبانو که هم ورکړی که له کالونه

انتظار دی دردی دردی ریاسی

سرپناه دیگرم جز گوشه میخانه نیست
عرضه بازار کفرم گر مسلمان میکند
دل بیای صحبت رندان نشیند روزها
چون میسر خلوتی شد، گریه پنهان میکند
دست صیادان دیر از شش جهت تیرم زند
خونبهای من فلک از بسکه ارزان میکند
خون معصومان سراپا دامن صحرا گرفت
در چمن گر خار روید، گل بیابان میکند
رنگ اضحلال بینم در مقام آدمی
دیو و دد را عارباشد زانچه انسان میکند

دیرنگی له دیرنگی
خنده بیا ترن و ریوی
افغان مری
له اوری کوته خنده

تعمد و کرم یارانو
کندها رید سی قضا
پرمقد سلطنت
چی پد سره او رگ رید
وارخا سو تر حد تیر
پد سنجش او پد یقین کینی
و مرر کی ته ئی خان مری
یا بنگال دی او یاسیندی
له جنگو خنده هراسانی
سوه له بیرو غول نری
شمنده ژر پد و تپسوه
چی ئی کاندی کرمی مکلونه
پد ذلت او غم اخده سو
یا خلقیان او پر جیان وه
له یو خنده پد برهم سوه
را نیول پد پیسو وه
شمنده سول له پد جنگله

دسی ئی جوړو و لی
بیل وازی پد هیانه لیم
غنت دشمن د امارت تیر
دروسا سو ئی سنده کرمی
نه له ملکه بی شری سر و تل وه
ور ئی نه کرم و ملت لره حقونه

ده ها سال جنگ و تنظیم گرائی رنج بی پایان بمردم افغانستان و همچنین زور گرائی و عدم استقرار بمنطقه بار آورد. این وضع منجر بقتل دهها هزار افراد ملکی و آوارگی ملیونها نفر شد. وضع فعلی نه تنها مردم افغانستان، بلکه تمام جهان رامتاثر ساخته است. وضع بحرانی منطقه بمراتب بدتر شده و در نتیجه انکشافات افغانستان منفجر خواهد شد. تنها خاتمه دادن به جنگهای تنظیمی که از خارج کمک میشوند و تاسیس یک حکومت قانونی مبتنی بر اراده آزاد مردم افغانستان و حق انکارناپذیر آنها به تعیین سرنوشت، میتواند این وضع خطرناک کنونی را تغییر بدهد.

موسسه حامیان حقوق بشر و شورای عملیات صلح که هردو موسسات غیر دولتی میباشند و در زمینه رفع منازعات و جستجوی راه حل تجربه وسیع دارند، به همکاری کومیته روابط بین المللی کانگرس امریکا مجلسی را بعنوان «اعاده صلح و حکومت قانونی با افغانستان» منعقد ساخت. این مجلس بتاريخ ۴ و ۵ ماه دسامبر در مقر کومیته روابط بین المللی سنای امریکا دایر گردید.

هدف این مجلس انکشاف توافق و ارائه معلومات با اعضای کانگرس بود که چطور یک لویه جرگه (مجلس کبیر) مطابق به پلان محمد ظاهر شاه، پادشاه سابق افغانستان، در عمل پیاده شده میتواند. مشترکین مجلس عبارت بودند از متخصصین افغانی، روشنفکران، قوماندانها و زعمای گروپهای سابق از کشورهای افغانستان، پاکستان، ایران، اروپا، استرالیا و امریکا. مشترکین مجلس بحث های متمرکز و موثر با اعضای کانگرس امریکا، بشمول آقای بنجامین گیلمن رئیس کومیته روابط بین المللی کانگرس، کانگرسمن دانا روهر باخر، کانگرسمن ایدوارد رایس، کانگرسمن تام کمپبل، کانگرسمن جان پورتر، کانگرسمن جوزف پیتس و کانگرسمن ستیف چابوت براه انداختند.

مشترکین مجلس سه ماده ذیل را به تصویب رسانیدند:

(۱) یک کومیته بصورت فوری تاسیس میشود تایک پلان مستحکم برای دایر ساختن لویه جرگه و اتخاذ مراتب لازم برای پیاده کردن آن، طرح و ترتیب نماید.

(۲) این پلان بتاريخ ۱۵ جنوری سنه ۲۰۰۱ اعلان میشود.

(۳) تاریخ انعقاد لویه جرگه نیز بتاريخ ۱۵ جنوری ۲۰۰۱ اعلان میشود.

مشترکین مجلس، بعد از مشوره با موسسات مختلف اجتماعی و سیاسی افغانی، تعهد نمودند که از دایر شدن لویه جرگه حمایت و برای انعقاد آن مساعی خستگی ناپذیر انجام بدهند. لویه جرگه یک جزء عمده پلان صلح محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان میباشد.

این بود رویداد برخی از مباحثات داخل مجلس دو روزه و اعلامیه رسمی آن که غرض اطلاع هموطنان نشر گردید. ملاحظات مدیر مسئول را ذیلا میخوانید:

فیصله عجولانه امریکا:

حکومت جلای وطن آخرین راه حل قضیه افغانستان!

مجلس ۴ دسامبر درواشنگتن که بدون سروصدای قبلی و دفعتا ظاهرا توسط دوموسسه غیردولتی امریکائی براه انداخته شد، پادشاه سابق از انعقاد این مجلس و هدف آن قبلا کاملا خبرداشت، مقامات امریکائی قبلا طرح تاسیس حکومت جلای وطن را بپادشاه گفته و موافقت او را حاصل کرده بودند. دخیل ساختن دوموسسه غیردولتی ظاهر سازی است بدوملحوظ، یکی اینکه دولت امریکا رسما در تطبیق پلان دخیل دانسته نشود، دیگر بخاطر توزیع صدمیلیون دالر است که از طرف مقامات امریکا بهمین دوموسسه غیردولتی داده میشود تا زیر نظر کانگرس و بمشوره پادشاه پلان لویه جرگه را تمویل کنند.

انتخاب مشترکین مجلس (۲۲ نفر و غیرحاضران) نیز بموافقه روم صورت گرفته و نمودار ائتلافیست بین روم - ربانی مسعود - گیلانی - سیرت و کمونستهای افغان بشمول جناح رشید دوستم (گل آقا شیرزی والی سابق قندهار نیز بسفارش پادشاه دعوت شده بود که آمده نتوانست و آقای خالد پشتون را بحیث نماینده خود معرفی کرد). در جمله مدعوین این مجلس بشمول غیرحاضران یکنفر بیطرف، حقگو و حقیبن که بخاطر حقوق وطن و مردم افغانستان حقایق را بامریکائیهامیگفت وجود ندارد. یک ثلث مدعوین مجلس از تخصیص صدمیلیون دالر قبلا خبرداشتند و مانند مگس هائیکه بالای کثافات هجوم میبرند خود را در ائتلاف شامل ساختند.

پادشاه تا ۱۵ جنوری ۲۰۰۱ مدت چهل روز در اختیار دارد تا موضع و تاریخ لویه جرگه را تعیین کند. وی بتاريخ ۱۵ جنوری مجلس مشابهی در روم دایر و مانند مجلس های قبلی تصویب مطلوب خود رامیگیرد.

مخمس برغزل محجوبه هروي

از حیب (سها)

اگر در خواب شیرینم و یا بیدار میخندم
به آنانی که مارا میدهند آزار میخندم
جهان حوادث این جهان رنگ فنا دارد
به این دنیای دون بیدر و دیوار میخندم
غم و دردی که من دیدم ندیده آدمیزادی
برنج و غصه های بیحد و بسیار میخندم
باشخاصی که قدر منعم خود را نمیدانند
به باغ و بوستان و گلشن و گلزار میخندم
جهان ما جهان اختراع و اکتشافات است
بدست و باز وومغزی که هست بیکار میخندم
خدارا مدعی دست از سر بی موی من بردار
که در پیری دمی در گلشن و بازار میخندم
شرر ریزد (سها) از خنده های آتشین من
چو بلبل از دل پرسوز و آتشبار میخندم

استقبال از غزل/هاتفاً

از سید عبدالقادر (جائد)

استقبال از غزل ناب استاد سخن
ملک الشعرا استاد محمد طاهر (هاتف)

بی جمالش از تماشای گلستان خسته ام
بی خیال قامتش از سرو بوستان خسته ام
همچو مجنونم به آن لیلی وش خود پای بند
تانه پنداری که از سودای هجران خسته ام
دور از آن خورشیدرو شبهای هجران تا سحر
راست پرسي از فروغ ماه تابان خسته ام
در تمنای لب جانبخش نوشینم مدام
خضر را گو کز تلاش آب حیوان خسته ام
خاطر آشفته را با زلف خوبان الفتست
تا نگوئی من ازین وضع پریشان خسته ام
شوخ چشمنی در حریم عشق خوبان نارواست
وه که از بی بند وباری در حق شان خسته ام
گر همی دانی خروش و گر نمیدانی خموش
سخت از حرافی این هرزه گویان خسته ام
مصرع(هاتف) خموشم کرد(جائد) آنکه گفت :
(روز و شب از استماع هزل و هذیان خسته ام)

ازباب تشويق

آقای غلام سخی سخا از شهر اندیان پولس
شعر گونه ای ارسال کرده است تحت عنوان
«اقلیت گشتم» که از نگاه وزن و قافیه
خلاهای جدی دارد. فقط دوبیت گونه آنرا
منیاب تشویق نشر میکنیم:

وطن در دست طالبان بینم دلم دریای خون گردد
الهی کاسه ظلم و ستم ها سرنگون گردد
بهر گوشه جهان که سفر کردم اقلیت گشتم
باشد که در سفر آخرتم اکثریت گردم

از احمد صدیق (حیاء)

مخمس برغزل مرحومه ميرمن محجوبه هروي که
بتاريخ ۱۳۱۴ ش در ولايت بادغيس هرات تولد
شده و بعمر ۷۸ سالگي فوت کرده است

جان من در هر چه باشی یاد آن مولا خوش است
یاد آن مولا برای عارف شیدا خوش است
این نصیحت از همان «محبوبه» دانا خوش است
«احترار دوستی از مردم دنیا خوش است
تکیه بر فضل خدای پاک بی همتا خوش است»

کن ذخیره کار نیکی از برای آخرت
می تپد عارف همیشه در هوای آخرت
حق نهاده بر سعادت ها بنای آخرت
«صبر کن بر محنت دنیا از برای آخرت
رنج امروز از برای راحت فردا خوش است»

همچو (حافظ) جستجو کن بهر خود شاخ نبات
تا دمد قند و شکر از آب حیوان و جهات
از برای ابتلا باشد حیات و هم ممت
«صحبت دانا چو آب خضر میبخشد حیات
کسب تحصیل کمال از صحبت دانا خوش است»

خوش بود مانند مجنون شایق لیلی شدن
همچو وامق بایدت در خدمت عذرا شدن
ترک صورت کردن و دلدادۀ معنی شدن
«تاکی از جهل و حماقت مایل سفلی شدن
بر طریق علم و دانش عز و استعلا خوش است»

روز و شب در جستجوی دلبران مهوشیم
در هوای عشق ایشان گوئیا در آتشیم
زنده از عشق رخ و آن سرو قد دلکشیم
«ما بیاد عارض و قد نکویان دل خوشیم
زاهد از باد بهشت وسدره وطوبی خوش است»

آنکه سازد خاک را چون زر بیک نیم نگاه
خوش بود گر افگند چشمی بمایان گاه گاه
چون (حیا) باید همیشه با خدا آریم پناه
» چند (محبوبه) غمین میباشی از بیم گناه
شاد بودن بر امید رحمت مولا خوش است»

ازباب تشويق

محترمه عاليه جان راوي اکبريکتعداد
سروده ها ورباعي نماهاارسال کرده که از
لحاظ عروض، بدیع ومعاني خلاهای جدي داشته،
شعرخوانده نمیشوند. معهذاچندرباعي نمای
شانرا از باب تشويق نشر میکنیم:

4. 00

فال هستي (بمناسبت مرگ مادر کلان) درین

ادعای حق :
گ شيطان هم نبو ديك منظور از خدا

در دنیا گفته:

انکس که سرنگداشته در اینجا درین حالت عیبه نیست سستی در بیان و در بیان

کرسیمینال هم نبود یکی مستطور از حد

ای درد ناگفته گرچه تار است زندانت

مشتی از خاکش بردار و بر کف آن ببین عالم و فیلسوف ولی سروده های محترمه

این جهان لعل در ریم بوری صید
به آتش نشست دل چشمه ای خواست پر آب

هوش دار به پنجره، بد گمانست پاسبانت
وای درخت جان از چه آشفته ز شاخ ؟

قال هستيست، استغفران کرد گشته در معادن عاينه جان و در هر سه سفر

ورنه ز يك بنده نه عرض بود نه ادعا

بر ریشه باش مقام از خاک آید همسانت

خشکسال ادب

از سید عبدالقادر (جائد)

دگر هوای اقامت به آشیانه نماند
پرندگان مهاجر دگر به لانه نماند
به خاک آتش و خون شاخ سبز نتوان یافت
نهال خشک چمن را دگر جوانه نماند
مصیبت است که هر روز میکنند بیداد
به بزم ماتمیان نغمه و ترانه نماند
به راه و رسم محبت، به بزم الفت عشق
بجز شکستن دلها دگر فسانه نماند
چنان اسیر کمند دیار غیر شدیم
که در تلاش رمیدن دگر بهانه نماند
چه شور و شکوه ز هنگامه دوئیست ترا
ز مردمی اثری در دل زمانه نماند
چنان به کعبه دلها هوس مسخر شد
که شور و حال به گلیانگ عاشقانه نماند
دگر ز من طلب شعر آبدار مکن
به خشکسال ادب طبع شاعرانه نماند
چگونه شادکنم، خاطر حزین (جائد)
که جز نوای غم، آوای شادمانه نماند

در ثای مرحوم / پوهنیار

شماره مسلسل ۸۱ مجله آئینه افغانستان مرا
از وفات دوست عزیزم جناب سید مسعود پوهنیار
اطلاع داد که بتاريخ ۲۲ فروري در اثر تصادم
ترافیکي راه رفته جان بحق سپرد و دوستان را
متالم گردانید. پنجم جنوري آخرین نامه بود
که من از دوست دانشمند خود گرفتم. خداوند
کریم و حکیم جل جلاله او را با تمام مسلمین
و مسلمات غریق رحمت نماید.
ابیات ذیل را در ثای مرحومي سرودم، بقول
حضرت ابوالمعانی بیدل:
هزار مرثیه دارد شهید تیغ وفا
قلم بخون زن و بتی بیادگار نویس

از احمد صدیق (حیا)

مرگ دانا دلخراش است و کند دل را فگار
درنگه اهل دانش هست تلخ و ناگوار
هست دانا چون چراغ و میکند روشن جهان
صحبتش بخشد دل افسرده را روح و قرار
ایدریغا دوست دیرینم همان (مسعود) ما
آنکه بود با علم و دانش از دل و جان دوستدار
زان سبب باشد خطاب او (پوهنیار) هر کجا
یار دانش، یار عرفان، یار فضل و اعتبار
در ادب هم در سیاست وارد و ممتاز بود
چون پدر داشت او دماغ عالی و حکمت مدار
نیم قرن است آنکه بودم با جناب اورفیک
در وزارت در سفارت در همه شهر و دیار
دوست ما مسعود بود و هم سعادت یار او
مغفرت خواهم برایش از حضور کردگار

در خلال ماه حج و عید قربان فوت کرد
زانکه باشد ماه فیض و ماه قدس و افتخار
خوشنما و خوش لباس و پاکدامن، با ادب
در نماز و روزه پابند و نظیف و باوقار
عکس او را دیده ام در غار حرا معتکف
پای پیاده طی نموده کوه و کوتل بشمار
حق نصیب او کند غفران و رحمت تا ابد
رفت بیند تا پدر رابا زبیده در جوار
در جوار رحمت حق در بهشت دلپذیر
حور و غلمان این زمان باشد با و خدمتگذار
هر دو فرزندش دو داکتر در محیط جامعه
تا چراغ خاندان خود نمایند نور بار
من دعای مغفرت خوانم برایش روز و شب
گشت قلب من ز مرگ ناگهانی داغدار
راه رفته فوت کرد و شد بجنت جای او
از (حیا) این شعر باشد در رثایش یادگار

خزان

استاد شرر

بموسم خزان بر آ بسیر برگ و بارها
که میبرد برنگ رنگ دل از کف بهارها
فریب عقل میدهد طبیعت درست کار
بطرفه صنعت شگرف به نخبه شاهکارها
نسیم روح پروری ز لطف طبع مهرگان
ز خلد میدهد نشان سحر به رهگذارها
عذار سبزه پاک شست باشک شبنم سحر
شفق بخون خویش کرد کف چمن نگارها
بقدر شاخ دوخته مشاطه چمن ز برگ
قبای صوف هفت رنگ بدشت و کوهسارها
عروس شاخ را چمن جهیز های طرفه داد
حمایل زمردین، ز لعل گوشوارها
بدیع غازه بیست بعارض نفیس مرگ
حنای تازه نهاد به پنجه چنارها
ببوستان بلند شد شکوه جعفری چنان
که لاله سرفکنده رفت ز باغ مثل خارها
دوباره شاخ کرد گل ز فیض فصل تیرماه
ز رشک تازه گشت داغ بسینه انارها
بهار از گلاب زرد اگر چمن نگار گردد
خزان ز نقره کرد پر رواق آبشارها
بدست جود برگزید جواهرات قیمتی
بدون صرفه کرد فرش بباغ و جویبارها
رواقها ببوستان دکان جوهری شده
زبس نشار میکند در و گهر فواره ها
چه کیمیا بکاربرد خزان بفطرت چمن
که شاخ از طلای سرخ برون دهد ثمارها
بجاده سازد چمن خزان بجای آسفالت
طلای برگ میدهد برای صرف کارها
مگر که در گرفته است بباغ آتش مجوس
که شعله ها زبانه زد بهر سر چدارها

بقرار چشم دید افغانها،
محمد شریف محمدی، پسر
میلیار در جهادی مولوی
نسی محمدی برای دیدن
معشوقه خود از پاکستان
با و کلند آمده، از آنجا
به کازینوی معروف
(لیک تاهو) که معشوقه
در آنجا انتظار داشت،
رهسپار گردیده است.
راویان گفتند او در یک
شب ۲۰ هزار دلار بازی
میکند.
ما میگوئیم خوبست که
شریفجان چنین مصرف
میکند، ورنه میلیاردها
کلدار دارائیهای مولوی
نصیب پاکستان خواهد شد.

مهرگان : خزان - مشاطه : آرایشگر
حمایل : طوق، گلوتند - غازه : سرخی
بمقدار آرایش بکار برند - ثمار (بکسر ث)
ثمر - آسفالت : قیر - جدار : دیوار -
بنات : دخترها - صغیر سنج : استناره
ایست بمعنای در حال اشیا و زدن.

بهار داشت عندلیب ترانه ساز و ترصد
بوصف حسن تیرماه بیسته صف هزارها
بصفت چمن خزان نوشت با خط طلا
ببراق عیش دیگری برای دوستدارها
بنات شاخ گرم رقص چنار کفرنان بشوق
صغیر سنج قمریان بر اوج شامخسارها

بدگوئی امیدیان نامرد به پشتونهای حماسه آفرین

نوشته شاعلی نجیب قندهاری افغانی

مقوله عام است که اشخاص شریف و ناشریف در هر طبقه مردم موجود است، اشخاص شریف و باکر کتر گاهی از جاده ادب و اخلاق پافراتر نمی نهند چونکه منافی دین و مذهب است و مطالب خود را ولو مغرضانه باشد به طنز، مطایبه، کنایه یا استعاره که از ارکان علوم ادبی اند بطرف مقابل رمز آمیخته اند و از فضیحت و هتک ادب که شیوه فرومایگان و بی بندوباران است خود داری میورزند، مگر متأسفانه یکعده معدود که ظرفیت پست و فطرت نامیمون دارند در اشعار و نوشته ها مقررات اخلاقی و ادب نویسندگی را مراعات نکرده در اشعار سفارشی و نگارشات تدارکی یاوه گوئیها سر میدهند که باعث خفت ادب و شرمندگی خود نویسنده میشود این بد اخلاقی بطور مکرر در اخبار و سازمان گمراه امید دیده شده، بطور مثال درین نشریه اجیر و دشمن ملت افغان یک بیت نهایت رزیلانه و سخیف که بظواهر اشاره به طالب مگر در حقیقت ملحوظ نظر آن تمام قوم پشتون است در شماره نشر شده، ازین قرار:

طالبان صلح محال است میان من و تو که مرا همت عالیست ترا فطرت پست

این بیت فرمایشی که بقلم یک ستمی و ظن فروش نوکر روس نوشته شده این حقیقت را با ثبات میرساند که مسعود ربانی و دارودسته آن نمیخواهند که وحدت ملی قایم و در مملکت رفاهیت و صلح تأمین شود بلکه در فکر تجزیه مملکت و تاسیس تاجکستان میباشند که نقشه آن قبلاً بمشوره روس طرح و تأیید شده است. جواب این بیت را ذیلاً تقدیم میکنم:

رایت امیدیان

از طبع نجیب قندهاری

هویت ز هر بی هویت مجوی
بغیر از خطا آنچه دیدی مگوی
بمام وطن هر که مانوس نیست
ز نازاده دربند ناموس نیست
هر آن کو خیانت باین آب و خاک
کند، باید اینگونه گردد هلاک
«بسی دستها از تو شد زیر دست
چه خوش، دست تقدیر دست تو بست»

بیت اخیر از قزوینی است.

چون نماند بکس دلیل و برهان
می برآرد ناسزا را از دهان
نیست لازم بد گوئیها بکس
هر که بد گوید هست مانند خس
هر که آلاید زبان با ناسزا
پاداش می بیند در روز جزا
کی به بد گفتن شود کارها درست
مهر میباید که در دلها جست
مسعود اصلح محال است میان من و تو
که مرا همت عالیست ترا فطرت پست

رایت امیدیان چون کرد نزول
سردادند گفته های بس فضول
چند نفر پایلوچ های بی لجام
می نهند پا از گلیم خویش مدام
می نویسند بیت های نادرست
میکنند بنیان وحدت را گسست
فطرت پشتون را دانند پست
خویش را دانند برتر از الست
ما هیچ پروای این سگان نداریم
کاروانیم بسوی مقصد رهسپاریم

آقای غلام غوث ترجمان از نیویارک
نوشته است که بمجرد خواندن بیت:
طالبان صلح محال است میان من و تو
که مرا فطرت عالیست ترا فطرت پست
این بیت زیر ارتجالا نوشته شد:

طالبان برتر از آن نویسنده می شمارند

خاک از محبت بجای کفش می شمارند

قلم کز پی اهانت مردم است
قلم نیست نیش دم گزدم است
نهالی که جزرنجش نیست بار
ازین بیش بین این ملت مکار
سخن بیشمار است و مطلب هزار
مگو حرف بی مغز و نا استوار
تو ای بنده گمراه ای نا سیاس
تو ای ناجوانمرد حق نا شناس

در کجا پنهان شدست مسعود شیر؟
فتح یافت بر تالقان قوم دلیر
کمک گیرد باز از روس غدار
تا بدست آرد واپس اقتدار
شرم ندارد از خدا و از رسول
در ره منصب و استحصال پول
محال است آشتی بین من و تو
من دارم فطرت عالی ز یاهو

معنی و تفسیر دوبیتی «تنگی فرخار»

اسدالله غالب از ماریلیند

«محترماً: مه از صنف ششم مکتب کابل همراهی فامیلیم پاکستان رفتم بعد از دوسه سال امریکا آمدم، آلی (حالا) کالج صنف دوم هستم، فارسی خوب نمیفهمم (نمی فهمم)، اما شوق دارم و از پدرم پرسان میکنم، بازی (بعضی) چیز هاره مانا (معنی) میکنم که خوب میفهمم (میفهمم).

در اخبار امید نمبر ۴۴۴، به تالاق اخبار دوبیتی نوشته شده که بمانای (بمعنی) خوب نفامیدم، پدرم ایرقم (این رقم) مانا (معنی) کرد:

تنگی فرخار

سرتا قدم مرا گل لاله گرفت
لعتت به کسی که یار بیگانه گرفت

در تنگی فرخار مرا ژاله گرفت
سرتا قدم مرا گل لاله سرخ

اي (اين) بيت برای احمد شاه مسعود نوشته شده که همراهی روسیه یار و رفیق شده از روسیه پیسه و بم و راکت میگیره و برادرهای خوده میکشه . پدرم گفت چونکه (تنگی فرخار) نزدیک روسیه اس (است) و رنگ سرخ رنگ بیرق کمونستی اس (است)، چونکه گل لاله رنگ سرخ داره «تنگی فرخار ... گل لاله گرفت»، یانی (یعنی) که روسیه تنگی فرخار ره برای مسعود میگیره، از همی خاطر اس (است) که گفته «سرتا قدم مرا گل لاله گرفت»، یانی (یعنی) کسیکه خوده کاملاً به روس یا بیرق سرخ تسلیم کنه، «لعنت به کسی که یار بیگانه گرفت»، یانی (یعنی) لعنت به مسعود که روس بیگانه ره یار و رفیق خود گرفته.

پدرم گفت اي مانا (این معنی) ره به آئینه روان کو که چاپ شوه، اگر کسی مانای (معنی) خوبتر کده بتانه (کرده بتواند) چاپ کنن (کنند) «
یادداشت اداره: نامه واصله عیناً چاپ شده، کلمات بین قوسین در متن فوق از طرف اداره اضافه شده است.

پذیرش

الحاج خلیل الله ناظم باختري

تحفه از دوست میرسد بپذیر
بدونیکوالت میرسد بپذیر
قسمتت گرز جمع لاله رخا
شوخ بدخوالت میرسد بپذیر
نفخه یی از نسیم زلف بتان
عطر خوشبوالت میرسد بپذیر
مست و مخمور و دلکش و شهلا
ز گیس اوالت میرسد بپذیر
در گلستان عشق و رعنائی
قد دلجوالت میرسد بپذیر
گر به محسرا به یاد رخساری
گل خودروالت میرسد بپذیر

«ناظم» شعر حافظ شیراز

طرز خواجوالت میرسد بپذیر

نسخه خوب

الحاج خلیل الله ناظم باختري

آب بالیمو عجب دارد اثر
گر به او مخلوط میگردد شکر-
درد سر را زود درمان میکند
نفخه را از معده می سازد بدر
گرده ها را صاف می سازد بستی
ترعت دوران خون را بیشتر
قلب را هم میدهد نیرو زیاد
رافع و نافع به صفرای جگر
ارشته ها را هم فروتر میکند
نوش جان فرمای هر شام و بچم

گفتمت «ناظم» دوای بی ضرر
نسخه خوب است و کار مختصر

زیر بار مال دنیا نیست رفتن ناگزیر
خر اگر آدم نخواهد بود انسان میشود
کار مردم چون توانی گرتو از خود نگذری؟
هر که حاکم شده نفسش میرمیدان میشود

به آشنای دل

از عبدالصمد وهازاده (فریار)

شی به نیم نگاه روشنم تن و جان کن
درون سینۀ تاریک من چراغان کن
به آفتاب رخت روز غرق نورم ساز
شب بهماه جمالت ستاره باران کن
خیال وصل غریبانه خواب صبحدم است
بجلوه بیا تعبیر خوابم آسان کن
بهردری که زدم بسته بود و باز نشد
فقط تورحمی براین خاطر پریشان کن
دری ز لطف گشا و بخویش بر خوانم
نه امتحانم بشام دگر ز هجران کن
نه آشنا و نه بیگانه چشمی بر ما داشت
تو حال این دل شوریده باری پرسیان کن
بیا ز مصحف رویت خط خدا خوانم
بخال هندویت روشن دل مسلمان کن
کمان ابرویی سویم اول بغمه بکش
مرا به تیر نگاه باز تیرباران کن
مرا بگیر ز دست رقیب خام طمع
بزیر پای خود بهر ثواب قربان کن
ز آسمان چو فتادم دگر ز رحمت خود
نصیبه ام بزمین لطفی مثل باران کن
بدیده گرچه نیائی تو آشنای دلی
مرا بدیده دل تازه دین و ایمان کن
بگو بیار ز (فریار) سرگرائی چیست؟
یمن مبین آنچه خواهی سرم بیا آن کن

حکمت پیروزی

از استاد عبدالغفور شرر

ز اتفاق اهل حکمت درد درمان میشود
بگذری از تفرقه کارت بسامان میشود
معجز دیگر نمی باید بکار زندگی
هرچه انسان می پسندد بهر خود آن میشود
مشکل ناقابل حل در جهان ما کجاست
کار را دشوار نشمارند آسان میشود
حکمت پیروزی مرد است در سعی و عمل
دانه گندم بدون کار کی نان میشود

پیسه های شب که خواهی عذر تقصیر از خدا
ضامن عفو گناات چشم گریبان میشود

د ملت په سر نیلند د طالب په لاس نیوونه

در (الله) مهربانی سهوا

چھٹی خلاصہ لکھو

چئی خلاص کروں لہ ارزالو

له لوٽماري نابڪاري

حقوق واری و ملت ته

حقوق و برکات ملت ته

فوق وراړي وخت ته

وزی باسی اشتهاریدی ورنجی

زی باسی انتظار دیدی ورنہ

سناری را به سی و غم توری و می

نموز کے ارعند اللہ دی پدہ راستی نہ پدہ دروہ دی

زَمُورِ كَارِ عِنْدِ اللّٰهِ دِی

پیدکارند لرو عزت

د فانی دینی الذی

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

15-11

موزند فم تاسدولی

د اغیار وکړو نشو

نوی عمری خیالوند

پہ درندہ خوری تیر فکرم

از عبد الصمد وهابزاده (فریار)

دیشب ز نبض ره تپش دل شنیده ام
تا صبح همچواشک، بدامان دویده ام
چشمم براه شب همه شب مانده بود، بدر
تا طلعتی چو طالع خورشید دیده ام
لیلی و شان زیاد ازین ره گذشته اند
لیکن ز نبض ره تپش دل ندیده ام
تا من خراب یک نگهٔ مست او شدم
دانی! چه جور رشک رقیبان کشیده ام
وز روز گاربین که دل و جان جدا کنند
این چاشنی تلخ ز غربت چشیده ام

دل آب شد بسینه بسی دیر شد انتظار

در این غربت سرا چو نهال خمیده ام

کاینجاچو باد سرد زمستان وریده ام

4444

بیست بعشق آشنا و ه

چو رند و سافی بهم آشنای میخانه
بسکه الفتی بازلف گلرخان دارد

بمثل کاسه گداسر زنده در و کوی

ہمی رود، زبرم روز و شب بصد با

نگاهی گرمی چو بیند بدون رخصت

ز خط حسن کشد بال همچو پروا

دعا کنید که این دل شود بفرمان

بفقر دولت (فریاری) ساز کارشو
و. ا. شه دملکت جا بگاه و آشان

مكتبة

با کشتی شکسته امید کنا

تاراج کرد دست زمان آش

در کیر و دار رهبران مردم نبود
مردم فراری گشت و کسی درددل

بر لب کنون جز حکایت غیر از
دیو و گشت نیک و بد روز

خوش گفته (نلگر) شیریں سے

دارد بیاد و بهر آریی یاد

پادداشت اداره: ما بسیار ویتکرانرnostیم و تقاضا کردیم تا شاعران گرامی ما اشعار خود را از نگاه عروض و بدیع و بیان تجدید نظر فرموده به ارسال مسوده و چتلی نویسی اکتفا نورزند. بعرفی ما کمتر ترتیب اثر

نیست
 است
 مراد
 است
 ما
 است
 شست
 نیست
 سرود
 نیست
 چنان
 نیست
 شعر
 نیست

داده شد و حالا مجبوریم چند بکنیم ادر اشعار محترم (فریار) صاحب که درین شماره نشر شده، مصراعیکه بابت خدمت بزرگوارش به ما عطا فرموده، یعنی چه؟ مصراعیکه باد علامت چلیپا نشانی شده نواقص معانی دارند، مثلاً: «بیاز مصحف (شاید بیاض مصحف باشد) - و مصراع «سبک بشل صبا، میرود انهر خانه» یعنی چه؟ مصراعهای دیگر هر گاه تقطیع شوند نواقص شان عریان میشود. در شماره آینده بالای اشعار محترم حياء صاحب تبصره ای خواهیم داشت. شاگرد الشعراء (هاشمیان)



نفاق اندازي

سيد حميد الله عاصم هاشمي

جواني از وطن در حال هجران
ز من پرسيد با ذوق فراوان
که هستي از کدامين شهر ميهن؟
ترا خون نژاد چيست در تن؟
زبان در سخن گفتن کدامست؟
کدامين مذهب است ورد کدامست؟
بحيرت رفته در، دادم جوابش
چنان کز سر پرید آن لحظه خوابش
بدو گفتم شنو ای نشئه مل
من افغانم، مقام شهر کابل
نژاد افغانم و خونم از انست
به رگ هام خون افغاني روانست
به شیر و با شکر دارم تکلم
به هر دو همچو بلبل در ترنم
مرا لفظ دري در دیده نورست
ز پشتو جسم و جانم در سرورست
مرا عزت دري اندر جهانست
به پشتو غیرتم خاطر نشانست
ز هر دو در ادب گنجینه دارم
ز هر دو از نیاکان افتخارم
مرا بر بت شکن محمود نازست
که در نظم دري دانای رازست
به پشتو احمد ابدال دارم
ز حرفش سینه مالا مال دارم
ز ترک و تاجک و پشتون و ازبک
مرا صد افتخار از نام هریک
مرا عشق وطن از دین و مذهب
برای میهنم در تاب و در تب
وطن را حب ز ایمانست ایمان
چو افغانم مسلمانم مسلمان
خدارا از نفاق و کینه شو دور
میاور بر زبان الفاظ منفور
اگر خواهی سرافرازي بعالم
ز قلب مردم خود دور کن غم
و گر خواهی وطن را صلح باید
(حمید) از تو تمنا می نماید
به وحدت کوش در اقوام میهن
ز وحدت میشود میهن چو گلشن

د جگړه مسعود اخير زبښتیی
مساچی و ز مری پوروس یواری پور
منسعود موشین ز مری دی پور له یاری
لارده ورځه ورکه ځی پاته خوشی باقی دی
اوسئ واک تمام سوخا مخایه تسلیمی
کاری په تشر لایو او درواغونه سمیزي
تاو ملک خالی دی پښتو کښی اتان نشته
په ټوله ننگرهار کښی دریاخان او ایلخان نشته
دغه خیال دی خام سوکله واخله څخه لندن له
یادی مرگ نیژدی دی تر تښتښته وکفن له
روس پر توگړی د کړی سوی کړی و غاړی
کړی پښتو پر بی غیر تو باندی واری دی
پاته ځنی باقی ولومړی ابر قدرت سولی
ملک ټوټه ټوټه سو توړی شپي د زلت سولی
مورته له ازله څخه (الله) غیرت کړی دی
مېن پر آزادی له غلامی څخه نفرت لرو
مرگ د غزا غوارو مینان دشهادت یو ټول
هر فرد مو اتل دی منل سوی په غیر ټول
هوښ کوه غلیمه په کاږه نظر کتل نه کړی
موزیپه او حیت غرونو کښی بازان او زمریان له
هر یوه مل مو د غیرت یوه ټوټه ده
په تاریخ کښی مولیک سوی کارنامه ده
میره مری نومړی پات تیزی
روس مو ویست له وطنه
داروس پال هښتانه نه دی د بل ملک دی هم مونی
چي پښتون وی د اکاړنه کړی وی باسی هر کړی کړی

دروصف گل آقا

در صحنه شدي باز هویدا، گل آقا
قربان چنین دانش والا، گل آقا
در جمع ملایان زدي حرف خود را
نه ترس ترا بود ونه پروا، گل آقا
ایراد ز طالب و ز ملا چو گرفتی
طالب عصبانی شد هم ملا، گل آقا

دكتور فقير محمد ملگری

کابل و قندهار همه پرفتنه وغوغاست
صدشکر خدا دور شدي از جمع آنها، گل آقا
سربسته سخن گو چو (ملگر) که گویند
تو مفسد فی الارض شدي، ز جر تو واجب صد آفرین بر همت والا، گل آقا
چون حرف حسابی زدي آنجا، گل آقا
اکون که باینجا تو رسیدی سلامت
آرام گرفته ز وحدت دل ما، گل آقا
از سکتگیهای غزلهای ملگری صاحب
تایپست مجله معذرت میخواهد

نظرات درباره تاریخنویسی و وطن و مروری بر جلد دوم کتاب غبار

پوهاند دکتور محمد حسن کاکر سابق آمر دیارتمنت تاریخ پوهنتون کابل
از کاتگورد- کلفورنیا

بمجله ارجمند آئینه افغانستان

داکتر م. جاوید وردک بنماینده از مجله (هیله) درین اواخر با من یک مصاحبه مفصلی بزبان پشتونموده است. ترجمه دري سه بخش آن را برای نشر بمجله وزین آئینه افغانستان میفرستم. با احترام محمد حسن کاکر.

سوال: شما معیار های تاریخ را در کدام نقاط می بینید. بعبارت دیگر، تاریخنویس باید دارای کدام صفات و محسنات باشد؟

جواب: تاریخ در ظاهر آسان بنظر میرسد، اما از آنجا که تاریخ معیارهای دقیق دارد، در اصل یک دسپلین مشکل میباشد. اشکال درینست که تاریخ بایستی رویداد های دسته جمعی انسان را آنچنانیکه رخ داده است، بار دیگر در الفاظ احیا کند. اینکار در اصل از محوطه امکان بیرون است. گذشته آنچنانیکه بود برای ابد گذشته است و هیچ قدرتی نمیتواند آنرا بصورت کامل بیان بتواند. پس مورخ مجبور است از رویدادهای گذشته که در اوراق یا در شواهد مادی بصورت انتخابی ثبت شده است، انتخابی بنماید، آن نوع رویداد ها را برگزیند که درخور اهمیت باشد، یعنی برزندگی بسیاری انسانها اثر بجا گذاشته باشد. باینصورت این عملیه ثانوی انتخاب رویدادها را هنوز هم محدود تر میسازد. در این عملیه، مزید بر آن، ذوق مورخ، سویه مورخ، جهان بینی مورخ و قضاوت مورخ هم موثر میباشد. اما مورخ هر نوع رویداد هائیرا که برمیگزیند، باید واقعی باشد، یعنی در زمانه گذشته واقع شده باشد و جعلی نباشد. باین ترتیب مورخ در انتخاب رویداد ها آزادی دارد اما در انتخاب رویدادهای واقعی و جعلی آزادی ندارد. انتخاب رویدادهای واقعی صفت مورخ نیست، این فریضه اساسی اوست. مگر چون تمام مورخان دارای عین ذوق، عین سویه، عین دانش، عین موقف اجتماعی و عین قضاوت نمیشوند، تاریخ ها کم و بیش باندازه مورخین زیاد است. «کم و بیش» بخاطریکه هر مورخ تاریخ را در شکل نوشته ارائه نمیکند، بلکه بقسم لکچر و تقریرهای شفاهی نیز بیان میدارد. پس چنان تاریخ که مطلق یعنی برای عموم قناعت بخش باشد در هیچ جا یافت نمیشود. اما مورخ بهر سویه ای که باشد، هر نوع ذوقی که داشته باشد، بهر سویه دانشی که داشته باشد و هر نوع موقف اجتماعی و قضاوت شخصی که داشته باشد مکلف است تنها و تنها وقایع واقعی را شرح و بیان کند و تنها بر اساس واقعیات تعبیر و قضاوت نماید، آنهم در صورتیکه شوقی قضاوت باشد. بسیاری مورخین از قضاوت کردن شانه خالی مینمایند و قضاوت نمودن یعنی صادر نمودن حکم های اخلاقی و غیر اخلاقی و کلمه های خوب یا بد و امثال آن را بخوانندگان میگذارند. اگر مورخی رویداد ها را آنچنان شرح و بیان کند که نقاط عمده آنرا من درینجا ذکر نمودم، برای قضاوت نمودن اصلا ضرورتی باقی نماند. تاریخ برای این امر طریقه دقیق پژوهش دارد که آن از زمان هیرودوت تا کنون در عرصه دو نیم هزار سال بسیار دقیق شده است. باین حساب مورخ کسی شده میتواند که تاریخ را با طریقه دقیق چنان شرح و بیان کند که تنها بر واقعیات بنا باشد و رجحانات، تعصبات، و نظرات شخص خودش در آن مداخله نکند. اینکه تاریخ یک دسپلین سهل الممتنع خوانده شده است، بسبب همین نقاط است که فشرده آنرا درینجا ذکر نمودم.

سوال: جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» بقلم میر غلام محمد غبار در این اواخر نشر شده است. گویا این کتاب دو دهه بعد از نوشتن آن نشر گردیده، علت این معطلی چیست؟ اکنون که وطن در شرایط نهایت دشوار قرار دارد، این کتاب چرا در اینوقت نشر شده است؟ غبار چه نوع شخصیت بود، تقاضاهای حزبی او چه بود؟ آیا حزب «وطن» او با حزبی بنام «وطن» کمونستها کدام ارتباطی دارد؟ نقاط مفارقه و رابطه آن با دیگر احزاب چیست؟ آیا این کتاب با جلد اول آن در طرز نوشته تفاوتی دارد؟ اگر درباره این پرسشها و موضوعات مربوط دیگر و اسلوب تاریخ نویسی روشنی اندازید، ممنون خواهم شد.

جواب: محترم داکتر جاوید! پرسان هایتان یکی نی بلکه چندین است، و من بتمام آنها جواب هم داده نمیتوانم. درینجا باین اکتفا خواهم کرد که در باره شخصیت و دو اثر آخرین غبار چیزی بنویسم. میر غلام محمد غبار یک نویسنده، ادیب، مبارز سیاسی و مورخ متبارز افغانستان بود. از سال ۱۸۹۸

ميلادي تافروري ۱۹۷۸ هشتاد سال زندگي كړه. بعد از تحصيل علوم مروجي درس ۲۱ سالگي بكار رسمي آغاز نمود. در داخل و خارج كشور ماموريت ها نمود، جرايد حكومتي و غير حكومتي را بدوران انداخت، يعنى بنويسندگي اخباري پرداخت و فعاليت ها و مبارزات سياسي نمود. در دوره كوتاه دموكراسي دهه پنجاه بارى از طرف شهر كابل در شوراي ملي بحيث وكيل انتخاب شد.

در دوره شاه امان الله با حكومت همكاري نمود اما ازان ببعد تا وفات در برابر حكومات بايستاد. دومرتبه زنداني شد، بار اول از ۱۹۳۲ تا ۱۹۳۵ و بار دوم از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۹. هفت سال در قندهار و فراه با فاميل خود در حال تبعيد بسر برد ولي درينقدر مدت طويل هم لسان پشتو را ياد نگرفت، با آنكه در قريه بالابلوك فراه در چنان محيطي ميزيست كه باشندگان آن تنها بزبان پشتو تكلم ميكردند. غبار مينويسد كه محمد نادر شاه اراده نموده بود اورا اعدام كند ولي پيش از آنكه او معدوم شود خود شاه معدوم شد. شايد بهمين سبب هم باشد كه غبار تا وفات خود با خاندان نادر شاه در مخالفت گذراند. اين مخالفت او در اثر آخرين او (جلد دوم افغانستان در مسير تاريخ) بكلي واضح است. در هر حال، غبار پيش از بندي شدن ثاني خود در دوره ديموكراسي كوتاه مدت، حزب سياسي بنام «وطن» تاسيس نمود و بهمين نام جريده ايرا هم بدوران انداخت. جريده «وطن» با جرايد ديگر از قبيل «انگار»، «ولس» و «نداي خلق» بانوشته هاي انتقادي و مفكوره يي خود فضاي كابل را گرم و غوغايي ساخته بود. سرمقاله اي بقلم غبار بعنوان «موريانه دولت» از جمله نوشته هاي اساسي جريده وطن بود كه گمان ميكند هر افغان آنزمان كه سياست مينمود آنرا خواننده و بر وي اثرى بجا گذاشته باشد، مراهم متاثر نموده بود. غبار درين سرمقاله بقوت استدلال كرده بود كه اگر حكومت از راه قانون حكومت نكند و اصلاحات را عملي ننمايد، بالاخره چنان پوسيده خواهد شد مثليكه درختي سست بنياد باموريانه در نهايت پوسيده ميشود.

در هر حال، مشغوليت اصلي غبار مبارزه سياسي و تاريخنويسي بود. اما بيشتر از مورخ، مبارز سياسي بود. آنچنان مبارزي كه تاريخ را هم بامبارزات سياسي وقف نموده بود. در مبارزه سياسي از اول تا آخر در راهي كه انتخاب نموده بود، بر جاماند كه آن مبارزه برضد مطلقيت و بطرفداري از قانون، عدالت اجتماعي، مشروطيت و دموكراسي بود. دواثر آخرين غبار از همين زندگي هدفمند او حكايه مينمايد. بهمين سبب است كه كتاب متذكره خوانندگان زيادي داشته و دارد، بخصوص بين جوانان تحصيلكرده نسل نو. غبار باين ترتيب در قطار آنهايي در قرن بيستم قرار ميگيرد كه بسيار مبارزه ها كرده و در اهداف خود متردد نشده و در راه اهداف خود پرواي مقام، پول، زندان و حتي مرگ راهم ننموده است. در افغانستان معاصر كه چوكي و مقامات دولتي بسياري از سر كردگان ملي و انقلابي رانرم و معوج ساخته، انتخاب زندگي هدفمند و پايدار ماندن بر آن تنها خواص كساني بوده كه شخصيت هاي قوي داشتند، غبار از همين قماش اشخاص بود. روييه مبارزه غبار در دواثر آخرين او هويدها است كه باين ترتيب خلاصه شده ميتواند: مبارزه مردم و مشروطه خواهان برضد مطلقيت و مبارزه ملي افغانها برضد مهاجمين خارجي. غبار باين ترتيب در استحكام افغانيت هم نقشي ادا نموده است.

پيشتر گفتم كه من درينجا درباره جلد اول «افغانستان در مسير تاريخ» كم ولي درباره جلد دوم آن نسبتا بيشتر بحث مينمايم. اين آثار ييست كه غبار، طوريكه خود مينويسد آنرا آزادانه يعنى بدون سانسور و تحريف نشر نموده است. در اثر آخري خود مينويسد: «...سلطنت سد سديدي بعنوان سياست روز و غيره در برابر هر فكر و عمل نويسنده گان كشيده بود. حتي من مجبور بودم كه در طي سي و چند سال نوشته هاي خود رانيز ناقص و معيوب عرضه كنم... علاوه بر بدون اجازه و موافقت من نوشته هايم رادواير مربوطه حكومت تحريف و تعديل ميكردند. اولين اثر من كه دست نخورده همانا جلد اول افغانستان در مسير تاريخ بود كه دولت آنرا توقيف كرد و لهذا احتياج به تحريف مطالب آن نداشت.» (۱) پس بقول غبار تنها دواثر آخرين او دست نخورده، يعنى راستين بوده است. درينصورت تنها اين آثار معرف واقعي شخصيت، مفكوره ها و جهان بيني موصوف شده ميتواند. او تمام آثار ديگر خود را كه در تعداد زياد بوده «ناقص و معيوب» نشان داده است. «معيوبي» آنها شايد شديده به سببي باشد كه غبار بملحوظ سانسور رسمي نميتوانست تاريخ را بنظر خاص خود كه ماركسيستي بود تبشير نمايد. اين دو اثر موصوف رنگ ماركسيستي دارد، واز نظر تعبير و جهان بيني از ساير آثار موصوف متفاوت ميباشد.

غبار درين دواثر اصطلاحات ماركسيستي را فراوان آورده، آنهم بصورت مبهم، سطحي و از روي فكر جبر. اين واقعيت از دو جمله زير جلد اول افغانستان در مسير تاريخ واضح است: «سير تكامل فيوداليزم در بين اهالي قندهار و مبارزه دوامدار عليه استيلاي خارجي زمينه تشكيل يك دولت قوي مركزي را در افغانستان

مهیا کرده بود. این است که دولت ابدالی بقیادت احمد شاه تاسیس شد. (۲) غبار بعداً حکومت امیر عبدالرحمن خان را که ۱۳۳ سال بعد از آن بمیان آمد بنام «تمرکز سلطنت فیودالی» مینامد. این تعبیرات و حکم های غبار علاوه بر آنکه مبهم و سطحی بوده و از روی فکر جبر اظهار شده است، واقعیت هم ندارد. باین معنی که ابدالی ها پیش از آنکه احمد خان احمد شاه شود بامر گرگین ناظم اعلی یا بیگ لربیگی صفوی در قندهار از قندهار بهرات، بکوا و فراه کوچانیده شده بودند و اکثر شان زندگی کوچی داشتند و صاحبان املاک و زمینهای وسیع نبودند، و در دوره حکمرانی امیر عبدالرحمن خان نیز زمینداران بزرگ یا فرار شدند، یا کوبیده شدند، و در هر حال مالیات های بمراتب سنگینتر از پیش بر آنها حواله شد و تمام شان برای اولین بار زیر سلطه مستقیم دولت درآمدند. غبار باز هم از روی فکر مارکسیستی در هر دو اثر آخرین خود نقش ملاها و روحانیون را کمتر از آنچه بود نشان داده و برعکس در افغانستان معاصر بر نقش «روشنفکران» از حد زیاد تاکید نموده و مامورین کم رتبه حکومتی را هم در زمره آنها محسوب نموده است. (کلمه روشن فکر در اصل خود مأخوذ از کلمه *intelligensiya*) روسی بوده بمفهوم «شغل آزاد». بقول ستالین یک روشن فکر «باید امروز خدمت خلق را بنماید، زیرا که طبقات استثمار گر دیگر وجود ندارد.» (۳) ستالین و پیروانش دهقان ها و کارگرها را بنام خلق و روشنفکران را بانها وابسته میخواندند و کلمه روشن فکر را برضد «طبقه حکمران» بمفهوم وسیع آن بکار میبردند. مارکسیست های افغان هم چنین میکردند. علاوه بر آن، غبار در هر دو جمله فوق و جمله پیشتر از آن بین دولت، حکومت و سلطنت فرق قایل نشده، یکی را بجای دیگر استعمال نموده، در حالیکه هریکی آن معنی علیحده دارد و داشت. مارکسیست های مبارز سیاسی بین آنها فرق قایل نمیشدند و تمام آنها با «طبقات حکمران» وابسته میشمارند.

طوریکه در بالا گفتم، چون غبار بیشتر از یک مورخ یک مبارز سیاسی بوده، در هر دواثر آخرین خود بحث مبارز حکم ها و قضاوتها صادر نموده است. ولی طوریکه من در یک اثر خود که در سال ۱۹۷۹ نشر شده است و در آن درباره جلد اول کتاب غبار تبصره مفصلی نموده ام که چند جمله آنرا اینجا نقل مینمایم: «غبار اینجا با محکوم نمودن و آنجا با تبرئه کردن سستی نشان نمیدهد و حکم هائیرا که صادر مینماید نه از روی ارزش های دوره ایست که وقایع در آن رخ داده است، بلکه از روی ارزشهای دوره ایست که موصوف کتاب خود را در آن انتشار داده است.» (۴). موصوف در حکم نمودن تاحدی پیش رفته که تمام وزیر های حکومت یعنی کابینه صدراعظم سردار محمد هاشم خان را «وحشی» (۵) خوانده است. در کابینه سردار موصوف این اشخاص هم عضویت داشتند: شاه محمود خان غازی، محمد گل خان مومند، غلام فاروق عثمان، محمد نوروز خان، علی محمد خان، فضل عمر مجددي، فضل احمد مجددي و میرزا محمد یفتلی. اگر طوریکه غبار حکم میکند، اینها «وحشی» باشند، متمدنها و مثقف ها (اشخاص دارای ثقافت) کی خواهند بود؟ طرفه اینکه غبار، سرکرده حکومت یعنی شخص سردار محمد هاشم خان را «وحشی» اعلام نموده است.

اکنون میخواهم درباره جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» غبار طور خاص ولی مختصراً بحث نمایم. اول میگویم که درباره محتویات آن طور مشخص کدام وقت دیگر بحث خواهم نمود و در اینجا در مورد اینکه موصوف از روی کدام معیار ها این اثر را انشا نموده است، میخواهم طور مختصر بحث نمایم.

قسمت کوچک افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، را وقایع تاریخی و قسمت بیشتر آنرا مشاهدات، تجارب، انتباهات، قضاوتها و حکم های مولف تشکیل مینماید. بعبارت دیگر، آنقدر که این اثر بر شخص مولف دور میخورد، بروقایع تاریخی نمیچرخد. بیک کلمه، این اثر خاطرات نویسنده را احتوا مینماید و باین ترتیب، عنوان آن یعنی «افغانستان در مسیر تاریخ» با متن آن موافقت ندارد. اینکه این اثر مجموعه

(۲) میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول، ناشر پیام مهاجر، ایران چاپ دوم، ۱۹۸۰، ص ۶۴۳، ۳۵۴

(۳) جوزف ستالین، «روشنفکر نو قدیمی» در کتاب روشنفکران، بمدوننی هوس زار، پرس آزاد گلن کو، الونای امریکا، ۱۹۶۰، ص ۴۰۷

(۴) محمد حسن کاکر، حکومت و جامعه افغانستان، سلطنت امیر عبدالرحمن خان، نشریه پوهنتون تکراس، ۱۹۷۹، ص ۲۵۴

(۵) افغانستان در مسیر تاریخ، غبار، جلد دوم، ۱۹۹۹، ص ۱۹۹

خاطرات نویسنده میباشد، خودش هم بنحوی آن رامیرساند: «موضوعات این کتاب اکثر اچشمید وی میباشد.» مطلب اینکه بقرار این ادعا، اکثر وقایع این کتاب از نظر مولف گذشته و او کتاب خود را براساس آن انشا نموده است. اما این ادعای غبار درست بوده نمیتواند. در کشوری که آزادی کامل هم وجود داشته باشد، یک شخص نمیتواند تمام وقایع دوره خود را مشاهده نماید. تقریباً در تمام دوره کتاب متذکره غبار نا آزادی حکمفرما بود: بالای حرکات افراد بطور عمومی و بالای حرکات غبارطور خاص قیود وضع شده بود. مولف سالها در تبعید و محبس گذرانده و باقی عمر خود را در کابل و خارج سپری نموده است. درینحال برایش ممکن نبود مشاهد تمام وقایعی باشد که در کتاب خود آورده است. در چنین حال، متتبع و مورخ با اشخاص خیبر مصاحبه مینماید و معلومات بدست می آورد، و غبار هم شاید چنین کرده باشد، که بایست نام مصاحبه کنندگان را میگرفت ولی آنرا نمیگوید و تنها خود را منبع وقایع نشان میدهد. معنی این وضع از نظر معیارهای علم تاریخ چنین میشود که در کتاب موصوف ارزشها و نظریات خودش دخیل است. شاید بهمین سبب باشد که این اثر موصوف بیشتر عندی و غیر آفاقی تلقی گردد و نظر بدلائل مشخص ذیل اعتبار آن هم محدود میباشد:

غبار این اثر خود را بیک دوره طویل اختناق و دوره کوتاه مدت دموکراسی دهه پنجاه وقف نموده است. دوره های صدارت سردار محمد داود خان، دوره ده ساله شاهي مشروطه و جمهوریت اولی رادر آن شامل نموده است. با آنکه او میتواند این دوره ها را هم شامل آن بسازد، چونکه موصوف اثر خود را در سال ۱۹۷۳ نوشته، یا باتمام رسانده است. سوال پیدا میشود که او چرا چنین کرده است؟ هر کس درینمورد نظری خواهد داشت. برایمن چنین معلوم میشود که او اینکار را عمدا نموده است. غبار بگروه «جوانان افغان» تا آخر عمر خود وفادار باقیماند و چون این گروه افراطی در دوره حکمرانی محمد نادرشاه و صدارت سردار محمد هاشم خان کوبیده شده بودند، غبار بحیث عضو آخرین آن، چنان ضربات شدید لفظی بر آنها حواله نموده است، مثلیکه یک شخص بالای دشمن آشتی نا پذیر خود حواله مینماید. اگر غبار دوره شاهي قانونی را شرح و بیان مینمود، در آنصورت مجبور بود درباره آن منحیث نظامی یعنی از اردو هم بحث کند که اهداف «جوانان افغان» را در عمل پیاده میکرد. درینحال او بایستی بر تمام محتویات کتاب، بخصوص اسلوب نوشته و حکم ها و قضاوتهای خود تجدید نظر مینمود. علاوه او مجبور میبود اینرا هم در نظر بگیرد که در همین دوره شاهي مشروطه و قانونی، در کشور افغانستان یک جامعه مبتنی بر ارزشهای مدنی و دموکراسی هم در حال رشد و انکشاف بود، درینحال او مجبور میشد درباره خاندان حکمران، حکومت و دولت از تمام آن نظریات و قضاوتهای خود منصرف شود که درباره آنها اظهار نموده است. این چیزی بود که غبار نمیخواست، در واقع غبار بحیث آخرین عضو وفادار و مبارز «جوانان افغان» با این اثر از خاندان نادر انتقام گرفته است. موصوف باین ترتیب انتقام گرفتن رامیراث خود گذاشته و تاریخنویسی را متضرر نموده است.

علاوه بر آن، غبار اثر آخرین خود را مبالغه آمیز نوشته است، بخصوص وقتی از سلطنت، حکومت و دولت سخن میراند. باین عبارات و کلمه موصوف توجه کنید: «سلطنت دیگر دیوانه شده بود و بهر طرف دهن می انداخت.» (۶). غبار شاید یگانه مورخ در تمام جهان باشد که در باره یکخاندان حکمران چنان شدید و درشت حکم نموده است. تنها اینهم نیست، در جای دیگر وی مینویسد: «فردی و محفلی نماند که تحت نظر مستقیم جاسوسی دولت نباشد.» (۷). بقرار این حکم، باید جاسوسان حکومت برابر بتعداد نفوس کشور بوده باشد؟! غبار اینرا هم میگوید که: «سلطنت هیچ سری و شهرتی را در کشور مجال سرافراختن نمیداد.» (۸) یا اینکه: «حکومت تمام روشنفکران مبارز افغانستان را در زندانها افکنده و در تبعیدگاه منزوی و خاموش اعزام نمود، و بقیه السیف آنان در پایتخت و ولایات کشور تحت مراقبت پلیسی قرار گرفت.» (۹). ببینید، غبار منحیث یک مورخ هم میگوید که حکومت «تمام روشنفکران مبارز» را زندانی نمود، و هم میگوید که باقیمانده آنان را تحت مراقبت قرار داد! غبار همچنان مینویسد که: «افغانستان بیک خانه شخصی خانواده حکمران مبدل شد که مردم آن برده و بنده آن شمرده میشدند.» (۱۰). یا اینکه: «سلطنت تصمیم داشت ملت افغانستان را بیک جامعه مرده و مستعمره نامابدل نماید.» (۱۱). خوانندگان این مصاحبه ملتفت میشوند غبار نمیگوید که سلطنت یعنی چه؟ سلطنت یک کلمه مجرد و مبهم بوده بخودی خود عمل کرده نمیتواند، تنها گردانندگان آن عمل کرده میتوانند! علاوه بر آن، این افاده او، یعنی «جامعه مرده و مستعمره نما...»، در اصل خود متناقض میباشد. مورخ بمانند نقاش که هیچ نقطه و خط را بیجا نمیگذارد، هیچ کلمه و هیچ جمله را بیجا، ناقص و متناقض نمی آورد، مثل آنکه تا درباره راست بودن کدام موضوع متیقن نباشد، آنرا نمی نویسد. غبار در این فقره مورخ نمیباشد.

درین مدت حتما با طالبان هم تماس میگیرد و از طریق امریکا و چند کشور اروپائی بالای پاکستان هم فشار وارد میسازد تا طالبان را با اشتراک در لویه جرگه اضطراری راضی سازند. اما وزیر خارجۀ طالبان بتاريخ ۹ دسامبر از طریق بی بی سی اعلان کرد که هرنوع پلان و جرگه ایکه به تحریک و مداخلۀ امریکا دایر گردد، شرکت نخواهند کرد.

اما آسیب پذیری و تحول آنی والاستیک در سیاست پاکستان را نباید از نظر دور داشت. دیروز اعلان شد که جنرال پرویز مشرف حاکم نظامی پاکستان ظاهراً بتقاضای عربستان سعودی (اما اصلاً با اثر اصرار و خواهش امریکا) نواز شریف را با ۲۰ نفر اعضای خانواده اش از حبس ابد رها کرده توسط طیاره بعربستان سعودی فرستاد تا در آنجا مرفه زندگی کنند. از آنجائیکه پلان لویه جرگه اضطراری پادشاه اکنون بحیث یک پلان امریکائی انکشاف کرده است، امریکا هم در همین مدت ۴۰ روز تمام قدرت و امکانات خود را برای موفقیت این پلان بکار می اندازد. اولیای نظامی و سیاسیون پاکستان آسیب پذیری پاکستان را از ناحیۀ انکشاف طالب گرائی در آنکشور ملتفت شده اند. کی میداند که پاکستان رویکار آمدن یک حکومت جلای وطن را بمقابل طالبان بطور مخفی بمنافع خود تلقی نموده و اگر ظاهراً آنرا تأیید نکند، بخاطر گل روی امریکا موانعی هم ایجاد ننماید؟!

آیا لویه جرگه پادشاه بداخل افغانستان دایر میگردد یا بخارج کشور؟ فهم و تصور ما اینست که طالبان بدایر شدن لویه جرگه پادشاه در قلمرو تحت تصرف خود موافقت نمیکنند، در بدخشان و جزیره کوچک در قد که تحت تصرف مسعود - ربانی است تسهیلات دایر شدن لویه جرگه، بشمول تضمینات امنیتی، وجود ندارد. حواریون پادشاه، خصوصاً سیرت و واصفی، قبلاً پیشهاد دایر شدن لویه جرگه را بخارج کشور تقدیم و اصرار ورزیده اند. امریکات هم صدمیلیون دالر برای اینکار تخصیص داده که باید در ظرف سال مالی ۲۰۰۱ درین راه بمصرف برسد. پس این جرگه حتما در اواسط سال آینده (در ماه جون یا جولای) با احتمال اغلب در خارج کشور دایر میگردد. تا آنوقت برای بیشتر مضمحل ساختن طالبان از لحاظ نظامی و اقتصادی حملات و ترتیبات مقتضی در عمل پیاده خواهد شد.

در لویه جرگه پادشاه جناح های ربانی - مسعود، دوستم، وحدت، گیلانی و کمونستهای افغان اشتراک میکنند و طرح امریکائی تاسیس یک حکومت جلای وطن را بزعامت پادشاه تأیید و تصویب مینمایند. متعاقباً امریکا، روسیه، انگلستان، هندوستان و تاجکستان و پس از آن ملل متحد حکومت جلای وطن را برسمیت میشناسند و چوکی افغانستان در ملل متحد بحکومت جلای وطن انتقال مییابد؛ نمایندگان گهگاهی حکومت جلای وطن در یککده کشورها بشمول ایران، هندوستان، تاجکستان افتتاح میشود. کمکهای ملل متحد و امتیازات یک حکومت با مصطلاح قانونی بحکومت جلای وطن داده میشود و کمکهای هنگفت بین المللی برای بازسازی افغانستان تعهد میگردد. حکومت جلای وطن بکار تسوید قانون اساسی جدید شروع و فعالیت های نظامی و سیاسی وسیع را برای بیشتر بیچاره ساختن طالبان براه می اندازد. دولت

پاکستان که در حقیقت مضمحل شدن طالبان و ختم طالب گرائی را در منطقه بنفع خود میداند بعد از گرفتن یک سلسله تضمینات از حکومت جلای وطن - و دریافت مبالغ هنگفت کمک از امریکا - در نهایت طالبان را ترک و حکومت جلای وطن را برسمیت خواهد شناخت.

اینست دورنمای تاسیس حکومت جلای وطن اگر همه جنبه های خیال پلو ها مطابق به توقع تحقق پذیرد، ولی امکان اینکه از زیر غوری پلو ملی برآید نیز موجود است - بطوریکه اگر طالبان در موقف های خود ۹۰ درجه چرخش قایل شوند و با قبول یک قسمت شرایط ربانی - مسعود با آنها در ائتلاف درآیند، ربانی مسعود در ائتلاف همراه طالبان خوشترند تا همراه پادشاه - یا اگر طالبان بقسمتی از شرایط امریکا - خصوصاً موضوع بن لادن - تمکین کنند، امریکا نیز برای اهداف طویل المدت خود در منطقه همکاری با طالبان را مرجع میداند - یا اینکه طالبان خودشان یک لویه جرگه ملی را دایر و یک حکومت ملی و مردمی تاسیس و قدرت سیاسی را داوطلبانه بمردم بسپارند.

ذکر چند نکته در بارۀ اهداف و انگیزه های طرفهای ذیدخل برای تاسیس حکومت جلای وطن نیز لازم می افتد. وقتی هموطنان لست کانگرسمنهای امریکائی را ملاحظه کنند ملتفت میشوند که قسمت اعظم آنها بحزب ریپبلیکن یا جمهوریت خواهان تعلق دارند. ریپبلیکنها از چندی باینطرف برای برنده شدن آقای بوش در انتخابات خوش بین و متوقع میباشند (اگرچه نتیجه انتخابات تا تحریر این ستون در محاکم امریکا دور میخورد) و برای آنکه برای رئیس جمهور جدید خود یکموفقیت بزرگ در ساحۀ سیاست خارجی تأمین کرده باشند، موضوع تاسیس حکومت جلای وطن را از طریق دایر ساختن لویه جرگه پادشاه بمصرف امریکا طرح کردند. این پلان اگر طوریکه طرح شده تحقق یابد برای رئیس جمهور آینده امریکا کریدت حل بزرگترین معضله آسیای مرکزی را دربردارد که ریپبلیکنها متوقع اند این کریدت بحزب ایشان تعلق بگیرد.

ایکھا کھانسیا

مردم طرفدار تشکیل لویه جرگه بشمول طالبان

به داخل افغانستان استند

ملت افغان حکومت ساخته

و آلف دست اجنبی را

نہی پذیرد!



PRICES OF
THIS ISSUE

USA 17 (%)

ПРИЛОЖЕНИЕ 12

AUSTRIA 514

فہرست
فروغی
ای
سمارہ:

8
אלה יצאו

امیر کا ۷ دالر

آمنو الباء ۱۴ دالر

ارویٹا ۱۲ دالر

AFGHANISTAN MIRROR
P.O. BOX 418
MONTCLAIR, CA 91763

FAX (0199) 625 6751

FAX (0199) 625 6751

شعار ما

معقید ما اوریک، هزاره، پشون، ترکمن، بلوچ، تاجک، نورستاني
وسایر اقوام شریف افغان هر کدام و همه شان وارثین افغانستان
بوده، در خانه مشترک افغانستان سهم و مسئولیت مساوی دارند.

**مردم افغانستان از دیکتاتوري قشري خاڼږه
منځوس و نفرت دارند**

لویه جرگه یک ضرورت حتمی و اجتناب ناپذیر است!

**AFGHANISTAN
MIRROR**

一六五



آئینه افغانستان

هېښنه منځ غېرمېزې، نې درېسې

مخبره آئینه تېرستان کې نشر غېرمېزې ست
هغه دس مېر تېرستان غېرمېزې ست

نشر غېرمېزې ست

د کورنۍ غېرمېزې ست

مخبره افغان

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

د امریکا د امریکا د امریکا

عنوان تاریخ تسلیمې بمطبعه
۱۳۳۰ رابره ۲۰۰۰ صفحه

1. اغېزار ومېصاحبه های راديوژي
2. وقایع مهم افغانستان
5. یک انکشاف جدید: حکومت جلاي وطن
8. تحلیل حکومت جلاي وطن
10. بېن کي پس آمد؟ - رولوفسما، ترجمه هاشميان
11. رویداد جالبی در ملل متحد و فروش چوکی افغانستان
15. دونه در مورد لویه جرگه - غلام غوث ترجمان
16. اقتضای رباني در ملل متحد - پوهاند ملگری
17. نامه ای که در امید نشر نشد - غوث ترجمان
18. مثلث سوم قبرس و ستون پنجم - حمید انوري
19. کنفرانس چوکی پرستان سیرت - اداره
21. تغییر موقف حکومت ایتالیه - اداره
22. نامه ای بحجاب و لاسمل - اداره
23. دجال - دکتور لیوال مورنگر
27. مشت نمونه خروار - عبدالقدیر مهاجر
29. تذکر دوستانه پیرامون قرطاس ایض - فریار
31. نظرات و سفارشات دوستان آئینه
32. توضیح مختصر بمنظور رفع یک اشتباه - زرمالوال
35. دو سوال از دو دکتور - وسیمه عباسی
36. عکس العمل لونگین در برابر شیریز
36. تأیید از تشکیل لویه جرگه - محمد علی پوپل
37. نامه یک دوشیزه افغان از پشاور - وحیده محمودی
38. نامه ای از کابل جان خراب
41. عکس العمل ها: درباره نمایش فاطمه جان - غریبار
45. درباره اختربینگچاقی - سید فضل احمد
45. درباره منتخبات لین - دکتور جلالی
45. درباره بیانات معروفي - محمد موسی معروفي
46. درباره مظاهره افغانها و داکتر داودیار - محمد یوسف
47. درباره وزیر زنکار - محمد اسلم فرخزاد
48. تهمت بالای خود بخاطر کسب شهرت - منصور صادقی
49. دلراود بر پشتون د یو والی ضرورت - پوهاند نادر عمر
50. شایعه تراژیدی تشکیل مدراسون - دکتور وستار تره کی
56. سترمجاهد ملا محمد عمر ته یو پیغام - محمد داوود مومند
58. راه حل اساسی و واقعبینانه قضایای ناهل افغانستان غریبار
59. افغانستان و پاکستان - داکتر محمد انور اکبر
61. د ثقل مرکز، افغانستان که خراسان؟ دکتور زیرکیار
63. پخوا او نن - لطیف جان بابی
65. نظری بر طرح داکتر اکرم عثمان - محمد نعیم بارز
68. منظور نظر طالبان امارت است نه جمهوریت - اراکوزیوال
68. پیرامون سفر جنرال اوریان به پنجشیر - دگروال سیدی

بقیه هر برگ در داخل پستی افر